

راه‌آزادی

متحدشویم
و توطئه های جنایتکارانه
رژیم جمهوری اسلامی
در خارج از کشور را خنثی کنیم

مجلس در برابر دولت جدید!

پنهانی را روی دایره ریخت، بلکه نشان داد که با تشکیل دولت تازه و جایجایی مهره ها در سایر دستگاه ها و نهادها دور جدیدی از نبرد در میان جناح های جمهوری اسلامی آغاز شده است.

البته هنوز چهره نامه ۱۳۶ نماینده پشتیبان محتشمی و اصرار بر «باقی ایشان» خشک نشده بود که یکی از نمایندگان در جلسه ۲۰ مرداد ماه طی نطقی محتشمی را به شدت مورد حمله قرار داد و با اشاره به قانون شکنی های وی، فاش ساخت که وزیر کشور پیشین از حضور در مجلس برای پاسخ به سؤالات نمایندگان خودداری ورزیده است.

بافروافتادن پرده نمایش انتخاباتی رژیم و «انتخاب» رفسنجانی به مقام ریاست جمهوری، تشکیل کابینه جدید و تقسیم سایر مقام های کلیدی در قوه قضائیه و مقتنه، یعنی انتصاب یزدی به سمت رئیس قوه قضائیه و گروهی به ریاست مجلس، از یک ماه گذشته به این سو، شاهد شکل گیری ارایش تازه نیروها در جمهوری اسلامی هستیم. این نقل و انتقالات و جایجاییها به همراه بروز مسئله گروگان های امریکائی در لبنان و برخورد جمهوری اسلامی با امریکا بر سراین مسئله، در حقیقت نخستین آورده گاه نبرد میان جناح ها و جریان های داخل رژیم پس از مرگ خمینی به شمار می رفت. در این مدت سران رژیم همه تلاش خود را به کار گرفتند تا به مردم و افکار عمومی چنان بنمایانند که گویا «یکپارچگی کامل هم در مجلس و هم در بین دوستان دیگر» وجود دارد (رفسنجانی: کیهان ۲۶ مرداد) و «ضد انقلاب داخل و خارج و استکبار جهانی از اتحاد و یکپارچگی ملت بزرگوار ایران به تنگ آمده است». (احمد خمینی: اطلاعات ۱۰ مرداد) البته معلوم نیست که چرا سرمقاله نویس روزنامه کیهان خطاب به همین آقایان که شب و روز وحدت خودشان را به رخ هم می کشند می نویسد: «بیانید به جای دامن زدن به تضادهای، نگهبان فضای عمرآگین و مصفا می موجود در کشور باشیم» (۱) (کیهان ۲۰ مرداد).

مردم اما در پس این غوغای تبلیغاتی و بوق و کرنای وحدت، دم خروس جنگ و دعوی جانانه بر سر قدرت و تقسیم مجدد مقامات را به روشنی می بینند و لذا فریب قسم «حضرت عباس» آخوندهارائمی خورند. اندکی وقت در مصاحبه ها و اظهارات سران رژیم نشان می دهد که دلواپسی و نگرانی نویسنده کیهان چندان هم بی جا نیست: «برادران» در غیاب «امام» خود با وجود وحشت از عواقب «شوم» درگیری، از هر گوشه ای برای هم خط و نشان می کشند. واکنش ۱۳۶ نماینده مجلس، برآشفتن از عدم انتخاب محتشمی وزیر کشور چماق کش دولت موسوی و از رهبران «خط امامی» از سوی رفسنجانی، و طرح آن به صورت نامه در جلسه ۲۸ مرداد ماه نه تنها دعوی

سرمقاله سالگرد فاجعه ملی

از حادثه قتل عام زندانیان سیاسی ایران یکسال گذشت. سال پیش در این روزها، هنوز هیچ کس عمق فاجعه را در نیافته بود و اخبار آشکار و پنهانی که از این سو و آن سو می رسید، با تابآوری و وحشت روبرو می شد. هنوز باید چند سالی می گذشت تا ابعاد نوینی از این جنایت سازمان یافته برملا شود و بزرگ خونین جدیدی بر مسقحات زندگی سیاسی ننگین رژیم جمهوری اسلامی اضافه گردد.

براستی درباره این فاجعه هولناک، تاریخی چه می توان گفت؟ درباره مرشدت و مملکترو ریسی که چندین هزار نفر از بهترین جوانان میهن را در یک عملیات خوفناک با خونسردی قتل عام می کند، در حالی که «سلاطنت آنها را در اسارت خود دارد، چگونه می توان داور می کرد؟ این روزها دیگر با اطمینان می توان گفت که چگونگی قتل عام زندانیان، در اسارتگاه های رژیم اسلامی، چه بسا در تاریخ حکومت های استبدادی بیمانند بوده است. در جریان این ناچمه، دیگر حتی همان به اصطلاح محکمه های «عدل اسلامی» نیز که با قساوت های بی نظیر، به فاصله چند دقیقه سرنوشت محکوم را رقم می زدند، از دور خارج شده، و تنها هیئت های سه نفره جلادان هرب ای، یا تهیه لیست های سیاه، هزاران قربانی را به چوخه های اعدام سپردند. این روزها دیگر اطلاعات روشنی در دست است که در بسیاری موارد، گروه جلادان سه نفره، حتی قربانیان خویش را از انگیزه خود در طرح بازچوئی مجدد بی خبر می گذاشتند و در موارد متعددی تنها از آنها سؤال کرده اند که مایلند در زندان کمرونیستها بقیه دوران اسارت خود را بگذرانند یا در زندان مسلمین؟ تمام کسانی که تنها «تعمیل» خود را برای محفل گذراندن دوران اسارت توضیح داده اند و این پاسخ با جواب پیش بینی شده مورد نظر جلادان منطبق نبوده، به چوخه های اعدام «مپرده شده اند. در موارد بسیار دیگری، حتی بمت برسرانتخاب اسارتگاه هم نبوده، و کلیه کسانی که تلاش می از هربیت و شخصیت انسانی از خود بروز داده اند، نامشان به لیست سیاه منتقل شده است.

اگرچه خاطرپهپاورییم که در ده سال حاکمیت این رژیم، هزاران قتل جنایتکارانه سیاسی با قساوت انجام گرفته و همه آنها را خونسردانه «تکلیف شرمی» نام نهاده اند، بقیه در صفحه ۴

در این شماره

- اتریش بر جنایات جمهوری اسلامی سایه می افکند **صفحه ۷**
- گسترش عواید روحانیت **صفحه ۸**
- ناتوانی در رویارویی با حقیقت پاسخ به راه کارگر **صفحه ۱۱**
- دوار دوگاه سوسیالیستی **صفحه ۱۸**

آپشنار، اظهار وحشت و استعاض بر منی از مردمندان حکومت، از جمله آخوندمنشتری، می تواند ملاکی بر رکورد کاملاً جدید این تعرض بدمشائات حیوانی از جانب چندان رژیم باشد.

می توان پنداشت، که گرچه شمینی و اطرافیانش، تبارک این چنانیت «ولناک را عمدتاً به قصد زهر چشم گرفتن از برآنده نوین اعتراضات مردمی، پیروزه پسر از پذیرش سخت بار قطعنامه ۹۸۸ آغاز کردند، اما بخون سرخی که بر زمین ریخت و شلیان چشم و تفرتی که در اطراف خویش آفرید، رژیم را بلافاصله در موضع تدافعی قرار داد و از اعلام هلنی این قتل عام متصرف کرد و همتی پرهکس، آنان را وحشت زده بر آن داشت تا به تکذیب آن بپردازند و در هیچامع بین المللی آن را انکار کنند و نیز با تهدید خانواده های شیدا، از هلنی تر شدن این حوادث هولناک جلوگیری کنند.

بی تردید، شایعه قتل عام عزیز ترین فرزندان مبارزمهین، که گزیدگان نمل داوروی از انقلابیون مهین پرست بودند، مرکز چهران پذیر نیست. در همین حال، شون پاکتی که از قلب مورخ میهنمان بر زمین ریخته شد، از شلیان سعی ایستاده و دریای سرخی عیان این رژیم مردم داغداره ایران، جاری می سازد. این سوگ پندان خرد نیست که بتوان نادیده اش گرفت و در روند تحولات آتی رابطه میان این رژیم و مردم ایران به حساسیاتی نیاید. مسلماً این مسئله مهم، بخشی از عواملی است که درفعال حکومت شلیان و شمینی، از خود به جای گذاشته است. برای اثبات یک سیاست اصولی، نه می توان از پیش بینی بروز این عوارض شادمانی ماند، و نه می توان از داوروی مورخ نسبت به ماهیت و سرشت ارتجاعی این رژیم اجتناب کرد.

آشپه مسلم است، بررسی دقیق و شناخت حوادث و تغییرات سرخمی که اینک پس از مرگ شمینی، آینده رژیم را رقم می زند، در دستور روز نیروهای اپوزیسیون ایران و نیز مطبوعات و مسافران سیاسی مغربله جهان قرار دارد. از رهگذر همین ارزیابی است که کلماتی چون «میانه رده»، «مضطرب»، «طرفدار سازندگی» و «اصطلاحاتی در توضیح مخالفین آنها، پس از زبان ها افتاده است.

ما بر آن نیستیم که اساساً تفاوت میان نظریات جناح های مستقل حکومتی را انکار کنیم، و یا حتی نادیده بگیریم، به اعتقاد ما تنها شانس ادامه موفقیت حاکمیت این رژیم، در گرو پیروزی دارنده است. ای است که بتواند با نشان دادن انعطاف، بر منی عقب نشینی ها، زیر پا گذاردن شعار های تند و راهیکال و «قتلش» کردن سیستم حکومتی، بر برخی از عوارض بحران همه چنانچه کنونی مانع آید، تا شاید، بر هیات متزلزل رژیم بیخیزد. ما می گوئیم، نه فقط در ارزیابی از میزان و چگونگی تغییراتی که می تواند بوسیله پیروزی احتمالی این دارنده های به اصطلاح میانه روی انجام گیرد، بلکه به

بقیه از صفحه ۱

مجلسی در برابر...

است. دولت منتخب رفسنجانی از ۲۲ وزیر تشکیل شده است که نه تن آنها برای نخستین بار به مقام وزارت می رسند. از چهره های سرشناس کابینه موسوی، علاوه بر مستشمی، کسان دیگری مانند ری شهری، نبوی، رفیق دوست، شامعی و سرحدی زاده نیز حذف شده اند. جای مستشمی را آخوند عبدالله ثوری، نماینده خمینی در سپاه «پامداران» و «جهاد سازندگی» گرفته است، و آخوند دیگری به نام فلاصیان، معاون سابق ری شهری، به جای وی نشسته است. با انقاع وزارت دفاع و «سپاه»، وزارت تازه ای به نام «وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح» شکل گرفته وهندس ترکان، مسئول سابق صنایع نظامی، بر رأس آن نشسته است. در وزارتخانه های مربوط به بخش اقتصادی، تغییرات چشمگیری دیده نمی شود، و اغلب مقامات پیشین، در ترکیب جدید نیز در پست های دیگری حضور دارند چالب است که وزارت دادگستری به دست آخوندی به نام شوشتری افتاده که پیش از این «سرپرست زندان ها» بوده است؛ از تغییرات قابل توجه دیگر انتخاب کمالی نماینده مجلس و مسئول «خانه کارگر»، به «وزارت کار و امور اجتماعی» است. دکتر حسن حبیبی، معاون اول رئیس دولت، و مهاجرانی و میوزاده مشاورین اجرایی و حقوقی او هستند. روی هم رفته ترکیب کابینه رفسنجانی، گنشت از ضعف نیروی تخصصی و به کارگیری افراد نالایق و بی کفایت، گواه دیگری است بر محدودیت هایی که توازن کنونی نیروها به او تحمیل نموده اند. در یک برخورد کلی با نگرگونی های کنونی باید گفت که تلاش رفسنجانی در راستای تمرکز قدرت در نهاد اجرایی و شخص او، قابل درک است. ترکیب تازه کابینه دقیقاً بیانگر همین سیاست است. حذف چهره هایی مانند مستشمی، به معنی حذف «خط» آنها و اتخاذ سیاست متفاوتی نیست. حضور چنین افراد «پر نام و نفوذ» در دولت، به تقسیم قدرت اجرایی متمرکز و یگانه که مورد نظر رفسنجانی است، میانجامد.

رفسنجانی پس از فعالیت دهساله اش در مرکز حاکمیت، به خوبی به ضعف ها و نارسائی های رژیم آگاه است، و با درس گرفتن از تجربه ناکام دولت پیشین و نقش ضعیف موسوی، بر آن است که به شیوه کار نامتمرکز و پراکندگی قدرت خاتمه دهد و با انحصار همه نیروها در پیرامون خود، با دست بازتر و اراده قاطع تری عمل کند. سخنرانی رفسنجانی در جلسه ۵ شهریور مجلس و تاکید بر این که نباید با کابینه او از موضع «سیاسی» برخورد شود، و این که او از همه «خطها» و گرایش ها، در تشکیل کابینه استفاده کرده تا یک «دولت کار» در جهت اجرای برنامه پنج ساله، تشکیل دهد، نشان می دهد که در شرایط فعلی، به ویژه با

در نظر گرفتن بافت کنونی مجلس، وی در عین پافشاری بر نقش مسلط خود در رأس قوه مجریه، می کوشد که از رویارویی با جناح های دیگر اجتناب ورزد.

بازسازی یا شعار؟

از همان آغاز روند نمایش انتخاباتی تا پایان معرفی دولت، خط مشی دولت آینده، محور اساسی درگیری ها و رقابت های آشکار و پنهان جناح های حاکمیت بوده است. در سراسر این برخوردها دو نگرش بنیادین در برابر یکدیگر قرار گرفته اند:

نگرش نخستین: وفاداری به «خط امام» و اتخاذ سیاست های اجتماعی-اقتصادی «راдикаل» به سود «مرومین و مستضعفین» و اولویت دادن به استقلال و صدور «انقلاب» و حفظ ارزش های آن در عرصه های داخلی و خارجی را تبلیغ می کند.

نگرش دوم با انتصاب خویش به «خط امام و انقلاب»، یا توجه به بحران اقتصادی و آگاهی به ناتوانی بخش دولتی، به گسترش روابط اقتصادی با کشورهای خارجی و استفاده از سرمایه های خصوصی امید بسته است.

هم اکنون رفسنجانی که مقتدرترین اهرم اجرایی را به دست گرفته، سخنگوی نگرش دوم است. او هم در اولین نماز جمعه پس از انتخابات، و هم در نطق خویش در مجلس طی مراسم «تحلیف» بر چند نکته اساسی تاکید ورزیده است: نخست، ضرورت راه اندازی چرخ های اقتصادی کشور و افزایش تولید با هدف نیل به بالاترین راندمان کارخانه ها در ظرف یک سال، و تلاش در جهت رفع کمبودهای اساسی مردم با استفاده از بخش خصوصی در راه رونق بخشیدن به زندگی اقتصادی. او در سخنرانی «تحلیف» خود به طور ضمنی به مخالفین سیاسی خود چنین کنایه زد: «این ها هم با حرف نمی شود، برای بستن یک سد بزرگ امروز ... آن طور نیست که شمار بدهیم»، (کیهان ۲۶ مرداد)، او که با زیرکی آخوندی خود به خوبی می داند که در کنار این حرف ها، باید روانشناسی «حزب الهی» را هم به حساب آورد، همانجا تاکید می کند که: «منظور از همه کارهای ما حفظ آرمان های انقلاب است» (همانجا).

برنامه وزرای معرفی شده مانند محسن تورپخش و عبدالعسین وهاچی (وزیر بازرگانی) دال بر گسترش دامنه فعالیت بخش خصوصی و محدود ساختن دخالت های دولت در امر تولید صادرات، همگی نشانه گرایش مسلط بر دولت جدید است. نگرش مقابل حملات خویش را در چانه فرمولبندی ها و عبارات پردازی های آشنای خود می پوشاند. احمد خمینی که امروزه در اشفته بازار سیاست ایران «معتبر» شده است، وظایف دولت آینده را چنین ارزیابی می کند: «دنیا منتظر است ببیند که مشکلات اقتصادی می تواند مسئولان نظام را از راه امام و راه اصلی انقلاب منحرف نماید؟» (کیهان ۲۸ مرداد). این نگرش، علاوه بر احمد خمینی، هواداران پروپا قرصی در مجلس و ارگان هایی چون سپاه

پاسداران و بسیاری از دستگاه های اجرایی و قضایی دارد. کرویسی به عنوان رئیس مجلس خطاب به رفسنجانی می گوید که مجلس «آماده تصویب طرح های انقلابی و مترقی است» و با گوشزد کردن اهمیت مجلس به رئیس جمهور یادآور می شود که «مجلس آماده و مصمم برای همه گونه حمایت و یاری و ارائه رهنمود برای حل مشکلات است». (همانجا)

نبرد این دو گرایش که هر یک دیدگاه های اجتماعی-سیاسی معینی را برمی تابند، در طی ده سال گذشته از عوامل اساسی درگیری های درون حاکمیت بود. که در شرایط کنونی - طرح معضل بازسازی- ایام تازه ای کسب نموده است.

علاوه بر توه اجرائیه، در توه قضائیه نیز دگرگونی هائی پدیدآمده که محصول تصویب متمم قانون اساسی است و از اهمیت شایان توجهی برخوردار است. محمد یزدی سرپرست توه قضائیه که چنانچین شورای عالی قضائی شده است،

مقتدائی را به سمت رئیس دیوان عالی کشور و ری شهری را به سمت دانستان کشور به جای خویشی ها منصوب نمود. به این ترتیب مجموعه چابچائی ها در توه قضائیه و برونشانندن «سرپرست زندان ها» بر تخت وزارت دادگستری نشان می دهد که رژیم به این دستگاه مخوف سرکوبگر همچنان به عتوان ابزار اصلی اعمال حاکمیت خویش نیازمند است و به هیچ قیمت حاضر به برکناری میرغضب های خون آشام خود نیست.

معامله بر سر گروگان ها

گذشته از تشکیل دولت جدید، مسئله ریزدن شیخ همید توسط دولت اسرائیل و به دنبال آن اعدام يك گروگان امریکائی توسط حزب الله لبنان در اوایل ماه مرداد، و درست پس از «انتخاب» رفسنجانی، به برخوردهای دامنه داری در درون حاکمیت ایران انجامید.

جمهوری اسلامی که از ماه های گذشته به تلاش های خستگی ناپذیری در جهت تجمع و تقویت نیروهای خود در لبنان دست زد، در مراسم چهل خمینی موفق شده بود که طیفی از سران «مذهبی» لبنان از قبیل حزب الله و «امل» و فلسطینی های مخالف «ساق» را در کنفرانسی در تهران گردآورد، به دنبال اعدام گروگان امریکائی و پیامدهای سیاسی ناشی از آن، اولین آزمون دشوار خویش را پس از مرگ خمینی از سر گذراند.

محتشم پس از ناپدید شدن شیخ عبید بی درنگ در محاصره هشتم مرداد خود، در برابر خبرنگاران، «حزب الله» را آشکارا به تلاشی جوشی فراخواند و گفت: «رژیم اشغالگر قدس و امریکا برای این جنایت آشکار، بهای سنگینی خواهند پرداخت». و روزنامه ابرار «حزب الله» را رسماً به انتقام گیری دعوت کرد. اما رفسنجانی در دیدار با وزیر خارجه شوروی در تهران که در پی اعدام

گروگان امریکائی صورت گرفت، از این حادثه «ابراز تأسف عمیق» کرد.

سخنران رفسنجانی در نماز جمع ۱۲ مرداد، خطاب به امریکا گفت: «آزادی گروگان ها راه حل عاقلانه دارد، با این برخورد ها قدری ها نمی توانید کاری بکنید. بیائید عاقلانه وارد شوید، ما هم کمک می کنیم مسائل آنجا را حل کنیم.» و پاسخ سریع و واکنش مثبت پوش، در حاکمیت جمهوری اسلامی بازتاب نیرومندی پیدا کرد. به ویژه آنکه بتگاه های خبری جهان همزمان از مذاکرات مستقیمی که میان نمایندگان رفسنجانی با دولت امریکا در جریان بود، گزارش می دادند، و رانیو مسکو تا آنجا پیش رفت که خبر داد برادر رفسنجانی طرف ایرانی مذاکره کننده با مقامات امریکائی است.

به دنبال این رویدادها همامنه ای در نطق ۲۴ مرداد خود گفت: «هیچ کس از رژیم اسلامی با امریکا مذاکره نکرده و مذاکره ای نخواهد کرد.» در روز بعد از او، احمد خمینی هم اظهار داشت: «امروز امریکا خیال می کند که از آنجا که امام در میان ما نیست، می تواند مسئولین را متمم به ارتباط با خود نماید.» در همین رابطه محتشمی، خویشی ها، اتصاری، کرویسی و دیگران که به صورت احمد خمینی به مناسبت ایام عاشورا برای روضه خوانی بر سر قبر پدر او حاضر شده بودند، بخش زیادی از سخنان خود را به رابطه با امریکا و توضیح «شعنی خط امام» با امریکا اختصاص دادند. در مقابل، روزنامه انگلیسی «تهران تایمز» که مواضع وزارت خارجه را بازگو می کند، در شماره ۲۴ مرداد ماه خود چنین نوشت: «جمهوری اسلامی چنانچه اطمینان یابد که امریکا دارائی های ایران را آزاد می کند، حاضر است برای آزادی گروگان ها کوشش کند.» روز بعد روزنامه «کیهان» در پاسخ به مقاله «تهران تایمز» نوشت که: «اصول انقلاب بسیار مهم تر از دارائی های توقیف شده ایران در امریکا است.»

با وجود همه این برخوردها، مذاکره درباره مشکل گروگان ها و چانه زدن بر سر شرایط و منافع آن همچنان ادامه دارد هر چند برقراری پیوند با امریکا در سیاست رفسنجانی از اهمیت چندانی برخوردار نیست، اما از میان برداشتن موانعی که بر سر راه گسترش روابط با غرب دشواری ایجاد کرده است، در سیاست خارجی دولت او جای ویژه ای دارد.



محتمنه سیاسی نظام جمهوری اسلامی با دگرگونی های اخیر چهره تازه ای یافته است. این تحولات هیچ يك از مشکلات ماهوی این رژیم را که در واقع در سرشت يك نظام «دین سالار» قرار دارند، و تضادهای و برخوردهای دائمی جناح ها و نیروها تنها بازتاب خارجی بخشی از آنهاست، حل نخواهد کرد. تعارضی که در تقسیم نیروها و مراکز قدرت و تداخل دایره عمل بنیادهای

ویژه در داری نسبت به احتمال تغییرات در سرشت خودنگامه این رژیم، یادآوری نکاتی که اشاره شد، اهمیت ویژه دارد.

به عبارت دیگر، در پیش بینی هر فوایدی از «عقلائی» شدن رژیم جمهوری اسلامی، ساهیت ایندوتوریک رژیم، اعتقاد خونسردانه سردمداران آن به انجام «تکلیف شرمی» در سرکوب خوئین و قاطعانه هر تیرو و صدای مخالفت و سرانجام ماکیارلیسم خونخاکی که در پوشش اسلامی هر اقدامی را در جهت «مصلحت رژیم» موجه می سازد، عواملی هستند، که حتماً باید در ارزیابی های سیاسی، چابگاه واقعی خویش را داشته باشند. علاوه بر این، «هوارش» استمرار دهساله این «سپه نگار» نیز، که به اعتقاد ما، همچون دریائی از خون، میان مردم ایران و رژیم جمهوری اسلامی جاری است، می تواند دوشتاقت میزان عقب نشینی هائی که رهبران حکومت ممکن است در جهت مصلحت های رژیم انجام دهند، بسیار مؤثر باشد. آیا در مقابل مردم شامشخو و خشمگین که دهسال با استبداد خوئین مواجه بوده اند، می توان عقب نشست؟ به اعتقاد ما، خمینی پس از نوشیدن زهر قتلنامه و مدور فرمانش برای آهاز دوران بازسازی، با سرعت زیادی به منلی بودن پاسخ بالا پی برد، و چه بسا جنایات هولناک قتل امام زندانیان سیاسی ایران را بخوان دو گام به جلو برای جبران يك گام به پس به حساب آورده تا فاجعه ملی شهادت هزاران مهبون پرست انقلابی در سیاهچال های رژیم، اولین جنایات رهبران حاکمیت به حساب می آید و نه ترور جنایتکارانه مهدالوحمین قاسمعلو آخرین آنهاست. از اولین روزهای استقرار جمهوری اسلامی این لکه های سیاه قساوت، بر چهره کویه رژیم نقش بسته است و تنها با سرنگونی آن مهر خواهد شد.

«شرعی» و نهادهای «قانونی» عیان گردیده، سراسر عمر این نظام را تا نقطه خجسته پایانی آن همراهی خواهد کرد.

فقر و بیکاری، فساد و امتیاد، گرانی و شبه تمطی، انواع نابسامانی های آموزشی، بهداشتی، فرهنگی و ... جامعه ما را با چنان تنگناهای هولناکی روبرو ساخته است که برون رفت از آنها قطعاً از عهده رژیم با این ضعف ها و نارسائی ها برآمدنی نیست، ناگفته پیداست که گام برداشتن در جهت بازسازی و رونق اقتصادی، تضادهای عمیق تری را در یطن جامعه خواهد پروراند. مقابله با این تضادها، تا آنجا که به حاکمیت بازمی گردد، در غیاب خمینی و با یافت کنونی حاکمیت هیچ آسان نخواهد بود. با این وجود رژیم برای دوام بقای خود از شانس بزرگی برخوردار است: فقدان يك نیروی وسیع و متشکل هوادار نظامی دمکراتیک که مردم بتوانند در سیمای آن نظام دلسخواه خویش را ببینند و بدان امید ببندند.



در هاشیه طرح والعدایات (مبارزه با اعتیاد)

مشکل اجتماعی

بازور حل نمی شود!

در کنار اعدام های وسیعی که تعداد آنها از ۸۰۰ نفر تجاوز کرده است، ایران از اول مرداد ماه شاهد صحنه های تکان دهنده دیگری است که با عنوان «طرح والعدایات» برای مقابله با معتادین مواد مخدر توسط کمیته ها در سطح شهرها صورت می گیرد. طرح والعدایات که از بهمن ماه گذشته با همکاری سپاه و کمیته به مرحله اجرا در آمده است، ظاهراً هدف ریشه کن کردن اعتیاد به مواد مخدر را در برابر خود گذاشته است. مرحله اول طرح شامل شش ماه مهلت قانونی برای ترک اعتیاد و همزمان ایجاد جو رعب و وحشت با اعدام های سراسری وسیع در مناطق مختلف می شود. طی این شش ماه کمیته، به «شناسایی» وسیع معتادین نیز دست زدند. اینک در پایان شش ماه کار دستگیری هزاران معتادی که در مرحله اول نتوانستند اعتیاد را ترک گویند و یا خود را معرفی کنند، آغاز شده است. جمهوری اسلامی قرار است بیش از پنجاه و پنج هزار نفر را به اردوگاه های کار در مناطق دور دست روانه سازد، تا اینان ضمن ترک اعتیاد به کار فعال و مفید اقتصادی نیز دست زنند. فقط در روزهای اول مرحله دوم طرح حدود پانزده هزار نفر توسط کمیته بازداشت شدند. از اول مرداد همچنین معتادانی که خود را معرفی نکرده باشند، به مجازات های سنگین تا چهار میلیون ریال جریمه و چهار تا دوازده سال حبس محکوم می شوند.

به نوشته روزنامه اکونومیست چاپ لندن، در مجموع بیش از دویست هزار معتاد خود را معرفی کرده اند. از هر چهار معتاد، سه تن جوان هستند و از هر ده نفر، هفت نفر هروئین مصرف می کنند. در حالی که پیش از انقلاب بیشتر معتادین تریاک می کشیدند. روزنامه اکونومیست همچنان می نویسد: اگر بخت با معتادین همراه باشد، آنها به شغل هاشی نظیر درخت کاری کنار خیابان ها گمارده خواهند شد، اما پیدائش ها مجبورند به اردوگاه های کار در بلوچستان بروند و از جمله به مین گذاری در مرز ایران و پاکستان بپردازند. روزنامه های خارجی و بسیاری از کارشناسان در ایران شمار واقعی معتادین را یک میلیون برآورد می کنند که با توجه به اشخاص شناسایی شده، هنوز هشتصد هزار نفر بطور «غیر قانونی» معتادند.

مختار کلانتری معاون کمیته ها و مسئول طرح در مصاحبه با کیهان به یک تجربه آزمایشی در مرزهای شرقی اشاره می کند که طی آن ۲۰۰ نفر در مدت چهار ماه به کار اجباری گمارده شدند و «توفیق صد در صد حاصل شده است». وی اعتراف می کند که از بیست میلیارد ریال هزینه لازم، دولت فقط دو میلیارد ریال در اختیارش گذاشته است.

شیوه برخورد جمهوری اسلامی با

گزارشی از

زندانیهای هولناک ایران



روزنامه آلمانی *دی ولت* با تکیه بر خاطرات شاهدان عینی و زندانیان جان به در برده از اسارتگاههای خمیتی گزارش تکاندهنده ای تهیه نموده است. زندانیان گریخته از ایران **مختم کبری یزدیان آزاد و قفانه آزاد** پور نمونه های فراوانی از شکنجه های جسمی و روانی، اعدامهای سستجمی و شکنجه نوزادان و زنان حامله، برخورد زندانبانان و دستگاه قضائی و امنیتی با زندانیان سیاسی به دست داده اند. این روزنامه می نویسد که زندانیان سیاسی که اخیراً توانسته اند از ایران بگریزند، درباره اعدامها و شکنجه ها و شرایط زندانهای جمهوری اسلامی به نماینده ویژه کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد و نماینده سازمان عفو بین المللی گزارشات هولناکی داده اند.

این روزنامه متذکر می شود که «رژیم تهران برای آنکه از دامنه تاثیر این جنایات بکاهد اتهام قاچاق مواد مخدر را به اعدام شدگان می چسباند. رژیم تهران می کوشد ارزش زندانیان سیاسی را با این برجسب پائین آورد.»

دی ولت پس از نقل قول شاهدان یادشده

نمونه های مشخصی از فجایعی که در زندانهای رژیم می گذرد و می توید «آنچه بر این زنان رفته است و آنچه اینان دیده اند چنان هولناک است که هر انسان متمدنی را شمشز می کند. خواندن گزارش این زنان برای همه سیاستمدارانی که با ایران سرکار دارند بایستی اجباری شود و می افزاید «کشورهای غربی که با فتوای قتل سلمان رشدی سفیران خود را از ایران فرا خواندند و سپس بدون آنکه در روش رژیم تفسیری حاصل شده باشد آنان را دوباره به ایران فرستادند، باید از این حوادث پند بگیرند.»

دی ولت اضافه می کند «چند هفته پیش سران کشورهای بازار مشترک در گردهمایی مادرید ابراز امیدواری کردند که حکومت جمهوری اسلامی بر اساس آزادی و احترام به حقوق بشر گامهای عملی برای ایجاد روابط سازنده با جهان آزاد بردارد.» و در نتیجه گیری خود می گوید «با گزارشهای که از ایران به دست ما رسیده دادن چنین پندهائی به جمهوری اسلامی بیشتر به معنای مسخره کردن خود است.»

کشف شبکه جاسوسی آمریکا

به نوشته نیویورک تایمز، ایران با کشف یک شبکه جاسوسی به یکی از معدود موارد موفقیت آمیز فعالیت های سازمان اطلاعات آمریکا (سیا) خاتمه داد. حشمت الله مقصدی از اعضای این شبکه در یک برنامه تلویزیونی روند همکاری خود را با سازمان سیا توضیح داده است. یکی دیگر از دستگیرشدگان بهمن آقاشی است. برای اولین بار هاشمی رفسنجانی در نماز جمعه آخر فروردین ماه از وجود این شبکه پرده برداشت و اعلام نمود که این شبکه مدت ها در دست جمهوری اسلامی بوده و اطلاعات غلط به امریکائیها می داده است.

مسئله اعتیاد، معتادین و قاچاقچیان مواد مخدر درست به گونه شیوه های غیر انسانی و تروم و سطاتی وی در سایر زمینه ها است. رژیم می پندارد که مبارزه با این پدیده های مهلك از طریق زور، سرکوب، اعدام، اردوگاه کار، زندان و شلاق حل شدنی است. مگر همین شیوه ها توسط خلغالی بطور وسیع در سالهای اول به کار گرفته نشد؟ نتیجه این کشت و کشتار مگر چیزی جز گسترش این معضل بزرگ اجتماعی بود. جمهوری اسلامی قادر به درک این مسئله کلیدی نیست که مشکلات اجتماعی، ریشه های اجتماعی دارند و راه حل آنها نیز اجتماعی است. «چرم» شمردن اعتیاد، راه اعتیاد زدائی نیست، اعدام صدها

موج ورود کالاهای مصرفی

به نوشته روزنامه های ایران، ۴/۸ میلیارد دلار به ورود کالاهای اساسی اختصاص یافته است. این رقم نسبت به سال ۶۷ از رشدی معادل ۵۵ درصد برخوردار است. رئیس کل بانک مرکزی اعلام کرد با توجه به بهبود نسبی وضع نفت در بازارهای جهانی و ثبات صادرات نفت ایران وضعیت ارزی کشور بهبود یافته. نامبرده افزود در سال جاری از ۴/۸ میلیارد دلار ارز ۲ میلیارد و ۶۷۴ میلیون دلار مربوط به کالاهای اساسی و ۶۲۳ میلیون دلار مربوط به کالاهای حساس و ضروری و ۵۰۰ میلیون دلار برای تامین کالاهای مربوط به بن های کارمندی و کارگری است.

و صدها نفر آن هم در حضور مردم و شقاوت و بی رحمی بی حد و مرز هیچ گروهی از مشکل اعتیاد باز نمی کند. اعتیاد ریشه در نابسامانی اجتماعی دارد و اگر قرار است مبارزه ای با اعتیاد صورت پذیرد، باید به سراغ این نابسامانی ها رفت. این مبارزه ای است پیچیده و بسیار دشوار و هیچ نوع آزاده گرایی نمی تواند به حل آن کمک کند. علاوه بر این برخورد تحقیر آمیز با انسان ها، روانه کردن آنها به اردوگاه های کار اجباری، بستن دستجمعی آنها به چوبه های دار باهرانگیزی و به خاطر هر «چرمی» که باشند غیر انسانی، ضد اجتماعی و مخرب است.

وحدت دوسازمان

سرانجام در پی يك دوره نسبتاً طولانی تدارك پرفراز و نشیب، در خرداد ماه امسال دو سازمان «فدائیان خلق ایران» و «آزادی کار» در نشست های صلاحیت دار خویش رأی به وحدت و ادغام یکدیگر دادند (بر مبنای يك پلاتفرم مرضی الطرفین) و پلاناصله کنگره مشترک آنها برگزار شد. پس از تصویب يك سلسله اسناد، سازمان جدیدی به نام «سازمان فدائی» از ادغام دو سازمان تشکیل می شود. کنگره وحدت با انتخاب کمیته مرکزی به کار خود پایان داد و در عین حال به خاطر ناتمام ماندن يك سلسله مسائل مهم و حیاتی در دستورکار (به علت ضیق وقت) کمیته مرکزی منتخب رانامور برگزار می «اجلاس دوم کنگره» نمود. گزارش مربوط به چگونگی برگزاری کنگره و مباحث و نیز اسناد مصوبه آن در نخستین شماره نشریه «اتحاد کار» ارگان سازمان نویسیاد چاپ شده است. اسناد مصوب عبارتند از: پلاتفرم وحدت، اساسنامه، سند مربوط به اوضاع سیاسی ایران و وظائف سازمان. پس از کنگره، پلنوم اول کمیته مرکزی «سازمان فدائی» برگزار شده که در آن از جمله نام ارگان «اتحاد کار» و نام ارگان مباحث علنی «در راه کنگره» و نیز دستور کار اجلاس دوم کنگره تعیین شده است. در پلاتفرم وحدت، در کنار برخی احکام مبهم و بعضاً متناقض و نارسا، اصل مهم و بنیادی «پذیرش اصل مرجعیت مردم و نتایج سیاسی ناشی از آن را به مردم» که در واقع جوهر پذیرش پلورالیسم سیاسی می باشد تصویب شده و در اساسنامه نیز علنی بودن بی حدشه مباحث درون سازمانی به عنوان يك اصل تشکیلاتی مورد تصویب قرار گرفته است. گزارشی اجمالی از مباحث کنگره که در «اتحاد کار» درج شده نشان می دهد که «پلاتفرم وحدت» یا دشواری و در پی مباحث سنگین واز بیم و امید ناشی از احتمال شکست کامل امر وحدت با آزادی کار و انشعاب در سازمان فدائیان در لحظات آخر سرنوشته ساز تصویب شده، به نشست عمومی آزادی کار ارائه گشته است. ★

حزب توده هم معترض است!

در پی اصرار حکومت کره شمالی در دعوت از تروریستهای جمهوری اسلامی به فستیوال بین المللی جوانان در پیونگ یانگ، کمیته ایرانی این فستیوال که پس از يك سلسله تشبیهات سرانجام بدست حزب توده افتاده بود، به عنوان اعتراض از شرکت در این فستیوال خودداری کرد. در اعلامیه کمیته مزبور که در نامه مردم شماره ۲۶۶ درج شده از «دوستان کره ای» کله شده و از «اعمال شرایط محدود کننده» از سوی آنان انتقاد شده است، ولی البته اعتراض آقایان هرگز فراتر از این حد نرسید و انگیزه های اقتصادی و دیپلماتیک و بعضاً ایدئولوژیک دیکتاتور کره شمالی در دعوت از «برادران حزب الهی» به عنوان «مناطق معزومه» دور زده می شوند! ★

بولتن مباحثات کنگره بدون مخالفان و دگراندیشان

سازمان راه کارگر مبادرت به انتشار نشریه ای تحت عنوان «بولتن مباحث کنگره» کرده است. انتشار این بولتن و وعده برگزاری نخستین کنگره این سازمان در شرایطی صورت می گیرد که بخش قابل ملاحظه ای از اعضای دگراندیش سازمان مزبور دقیقاً به خاطر طرح خواست علنی بودن مباحث بی قید و شرط درونی و برگزاری کنفرانس سراسری از سازمان اخراج و یا تعلیق شده اند. دبیرخانه سازمان راه کارگر تصویب کرده است که «تشخیص مسائل خارج از موضوع و پاسداری از فضای رفیقانه مباحث بر عهده کمیته مرکزی است.»

اولین شماره این بولتن یکسره اختصاص به مقاله ای طولانی تحت عنوان «جایگاه مبارزه ایدئولوژیک علنی در حزب لنین» یافته که در آن موضع جناح اخراجی مبنی بر بی قید و شرط بودن مباحث ایدئولوژیک علنی با استعداد از پیش از صد نقل قول از کلاسیکا به عنوان مواضع غیرلنینی رده شده و از شیوه مبارزه علنی به سبک حزب لنین، یعنی ضرورت برقراری قیودات معین از سوی رهبری دفاع می شود و مقالات جناح اخراجی و تکیه کردن بر تنوری و پراتیک لنین تحریف نظرات و اقدامات لنین قلمداد شده است. به هر حال باید دید استعداد از لنین تا چه حد قابل دوام است و اساساً آیا «بولتن مباحث کنگره» با اخراج دگراندیشان و درغیاب مقالات آنها می تواند به مرکزی برای مباحث جدی و واقعی بدل گردد؟ ★

جناح اخراجی راه کارگر

در راه کنفرانس سراسری

از سوی دیگر جناح اخراجی راه کارگر در پی تصویب مجمع نمایندگان واحدهای خویش دست به انتشار «ویژه نامه مباحث کنفرانس» زده است. در شماره اول این ویژه نامه، مقاله به قلم و به امضاء افراد و یا واحدهای تشکیلاتی درج شده که همه در راه ریشه یابی بحران سازمان راه کارگر و اساساً بحران چپ ایران برآمده اند. صرف نظر از تدویم مستقیم نقل قولی و اسکولاستیک، مجموعه مقالات حایت از آغاز تلاش معینی برای نفی تفکرات کمینترنی دارند. نویسندگان اغلب تلاش دارند پرداختن دمکراتیک و ضد دکماتیستی از لنین ارائه دهند و طبعاً در این راه ابتدا به خاک ریزی به نام استالینیسم برخورد کرده اند. هیات اجراییه موقت برای تشکیل کنفرانس که در واقع ارگان رهبری کننده جریان اخراجی محسوب می شود در مقدمه این ویژه نامه تاکید کرده است که مقالات چاپ شده «امروز شکل نگرفته اند و هرچه هست متعلق به دوره ای است که در سازمان امکان انعکاس و برخورد وجود نداشته است.» ★

تشدید فشار سلطنت طلبان

بر جمهوریخواهان ملی

ضرورت تشکیل ائتلاف های وسیع ضد رژیم و داغ شدن روزافزون میثت چپبه مدتی است صفحات نشریات اپوزیسیون و به ویژه نشریان سلطنت طلبان را پر کرده است. در حال حاضر مباحث بر روی موانع و امکانات ائتلاف میان نیروهای مختلف چپ، میان نیروهای چپ دمکرات و سنتی با جمهوریخواهان ملی، و میان سلطنت طلبان و جمهوریخواهان ملی متمرکز است و چنانکه در شماره قبل اطلاع دادیم فعلاً لبه تیز فشار از سوی سلطنت طلبان بر جمهوریخواهان ملی متوجه است. در ادامه این شماره، در سرمقاله نشریه نهمروز (شماره ۲۰) که به مناسبت ترور دکتر قاسملو درج شده، از فرصت استفاده شده و موضع اخیر جمهوریخواهان ملی مبنی بر استنکاف از ائتلاف بی قید و شرط با کلیه جناح های سلطنت طلب به شدت مورد حمله قرار گرفته است. در سرمقاله آمده است: «آقایان جمهوریخواه» حالا که زمینه ای برای همبستگی نیروهای ملی اپوزیسیون پیدا شده، به جای آنکه زبان از منقعی بافی فروبندند... همچنان برای میبانت از آنچه که به گمان شان «چپبه ملی» است و بیشتر به درد سنگ روی قبر می خورد، به تخطئه حرکت اخیر پرداخته اند. حتی فرو افتادن دلوری آزاده چون قاسملو اینها را به خود تیاورده است و چنین به نظر می رسد که باید این گونه ملی نماها را نیز نظیر رفسنجانی زدگان مقیم خارج از جمع خود برانیم که راه، راه چنت مکانان بی خاصیت نیست.»

در رابطه با مسائل ائتلاف و چپبه «کمیته موقت تدارک ائتلاف ملی ایران» دومین شماره نشریه خود را منتشر کرده است. در مقدمه این شماره ضمن اشاره به ناکافی بودن راه حل های گروه های سیاسی برای متشکل کردن مبارزه، مزم گردانندگان این کمیته برای از بین بردن نیوارهای ذهنی تمایلات مختلف تاکید شده است. در این شماره علاوه بر مقالاتی متن مصاحبه این نشریه با شاهپور بختیار درج شده که در آن از جمله احتمال میان روی در رژیم و امید به تحول و تطور در رژیم اسلامی «خیال باطل» قلمداد شده است. ★

يك دل ودولبر!

در شماره ۲۶۲ کیهان لندن در صفحه آخر دو آگهی به هم چسبیده دعوت به شرکت در جشن چهارده مرداد چاپ شده است. آگهی اول به امضاء «جمهوریخواهان هوادار نهضت مقاومت ملی (هامبورگ)» و دومی به امضاء «مشروطه طلبان هوادار نهضت مقاومت ملی (هامبورگ)» است و در این میان معلوم نیست «نهضت مقاومت ملی ایران» و شخص آقای دکتر بختیار برای حکومت آینده ایران، چگونگی معامی يك دل و دو دلبر را حل خواهند کرد؟ ★

مرگ دکتر قاسملو عملاً تمام نیروهای اپوزیسیون را به واکنش واداشت. حزب کمونیست ایران (کومله) طی اطلاعیه‌ای با امضاء ابراهیم علیزاده دبیر اول سازمان کردستان حزب، بدون حمله شخصی به دکتر قاسملو، تروروی را به شدت محکوم کرد و اعلام نمود که «هراندازه اختلاف سیاسی با حزب دمکرات کردستان ایران ... مانع محکوم کردن و تقبیح این عمل تروریستی نیست.»

«جمهوریخواهان ملی ایران» در اعلامیه خود به مناسبات این حادثه ضمن ستایش از پذیرش سوسیالیسم دمکراتیک از سوی دکتر قاسملو و تعجیب از خرد سیاسی و درایت او و همچنین دفاع از امر مذاکره به مثابه یک روش سیاسی نوشته اند: «کسانی که دست خود را به خون (قاسملو یارانش) آلوده اند، خواسته‌اند مخالفت خود را با هرگونه گفتگو بین نیروهای سیاسی ایران دارند.» در این اعلامیه از تلاش های دکتر قاسملو برای تأمین اتحاد میان جمهوریخواهان ایرانی تمجید شده و فقدان او ضایعه ای برای ملت ایران و مردم کردستان قلمداد شده است.

نیروهای اپوزیسیون تروور دکتر قاسملو را محکوم می کنند



نشریه «انقلاب اسلامی» کارزار رسمی را برای افشای جناح های رژیم از جمله جناح رفسنجانی به عنوان طراحان این قتل آغاز کرده و در عین حال دولت اتریش را به خاطر تسلیم به فشار رژیم به شدت مورد حمله قرار داده آن را متهم می کند که از ترس آفشاء اسرار معاملات پنهانی اسلحه از سوی رژیم که گویا بسیاری از مقامات فعلی اتریش را آلوده کرده، متهمان قتل را آزاد کرده و به آنها امکان بازگشت به ایران را داده است. این نشریه معتقد است که تروور رهبران اپوزیسیون در خارج از کشور نقشه ای برنامه ریزی شده بوده است.

دبیر کل موقت برای حزب دمکرات کردستان ایران

کمیته مرکزی حزب دمکرات کردستان ایران طی اطلاعیه‌ای به مناسبت فاجعه تروور دکتر قاسملو ضمن تمجید از سوابق مبارزاتی او و برشمردن شبه‌ای از زندگینامه وی، اراده قاطع حزب برای ادامه راه رهبر از دست رفته را اعلام کرده و بر روحیه رزمنده مردم کردستان و اعضای حزب تأکید کرده و اعلام نموده است که «تا هنگام تشکیل نشست وسیع کمیته مرکزی و انتخاب دبیر کل، رفیق مبارز دکتر صادق شرفکنندی جانشین و دبیر کل، مهده دار کلیه وظائف دبیرکل خواهد بود.» دکتر صادق شرفکنندی طی پیامی رادیویی برای مردم کردستان گفت که «رژیم ... با به شهادت رساندن دکتر قاسملو ثابت کرد که قصد ندارد نه در حاکمیت سیاه و نه در رفتار و کردار ضد خلقی و ضد ایرانی خود تغییری ایجاد نماید.»

جریان «رهبری انقلابی» منشعب از حزب دمکرات کردستان ایران در اعلامیه خود ضمن محکوم کردن رژیم جمهوری اسلامی، تروور دکتر قاسملو را نتیجه «اجتناب ناپذیره سیاست خود ری قلمداد کرده است. نویسندهگان این اعلامیه تا آنجا پیش رفته اند که حتی در گریه‌های کومه و حزب دمکرات ر نیز اختلاف خود با حزب را نیز صرفاً ناشی از این سیاست دانسته اند و بطور ضمنی تیرگی روابط حزب دمکرات و مجاهدین را تنها و تنها به خاطر سیاست مذاکره با رژیم وائعود کرده اند. در اعلامیه اساساً هر نوع مذاکره با رژیم مسأری عقب نشینی از مطالبات خلق کرد تلقی شده و سازش سیاسی در هر چارچوبی به معنای قرار گرفتن در کنار سایر ارگان های سرکوب رژیم قلمداد می گردد. در اعلامیه از جمله آمده است: «دکتر قاسملو بارها رسماً اعلام کرده بود که هرگونه مذاکره ای با رژیم باید به شیوه ای علنی و بدون هیچگونه پیش شرطی صورت گیرد. لیکن با پیش آمدن این حادثه معلوم گردید که او چنان تحت تأثیر مانورها و فریبکاری های آخوندها قرار گرفته و ژست های آنان را باور کرده بود که حتی از توجه به چنین اصلی نیز به کلی غافل مانده بود، بگونه ای که رعایت ابتدائی ترین اصول امتیازی را از نظر دور داشته بود.» در این اعلامیه ضمن محکوم شناختن مجدد این تروور از دولت اتریش خواسته شده در جهت شناسایی و مجازات عاملان این حادثه کوتاهی نکنند.

جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران طی اطلاعیه‌ای قتل دکتر قاسملو را محکوم کرد.



نشریات وابسته به طیف سلطنت طلبان بطور کلی بیشتر به درج اخبار مربوط به این ماجرا پرداخته اند. رضایهلوی طی اطلاعیه ای همراه با محکوم کردن رژیم، از شخصیت «آزاده» دکتر قاسملو تمجید کرده و با خانواده و دوستان او ایران همدردی کرده است. در این میان تنها نشریه «تیمروز» چاپ لندن حاوی مواضع صریح تمجیدآمیز از شخصیت و نقش مبارزاتی وی بوده است. این نشریه که دارای مواضع سلطنت طلبانه است ضمن اینکه خبر از تشکیل یک تیم ویژه وزارت اطلاعات و سپاه پاسداران برای تروور نیروهای اپوزیسیون در خارج از کشور می‌دهد، در سرمقاله خود تحت عنوان «وارثان پراگماتیک»، از دلاری آزاده چون قاسملو ستایش کرده و رژیم را غیر قابل استحاله دانسته و بر پراگماتیک اپوزیسیون انگشت می‌گذارد. مقاله فرصت را برای حمله و اعمال فشار به جمهوریخواهان ملی جهت اختلاف با طیف ریز و درشت سلطنت طلب بدون قید و شرط معتنق شمرده و خواستار انزوی آنان می‌شود، بدون آنکه مواضع ضد سلطنت دکتر قاسملو این «دلور آزاده» را به خاطر آورد.

«سازمان فدائی» (ادغام شده فدائیان خلق و آزادی کار) طی اطلاعیه‌ای تروور دکتر قاسملو «این چهره ملی و مبارز خلق کرد و ایرانی آزادیخواه، را محکوم کرده است. اعلامیه ضمن تمجید از مبارزات دکتر قاسملو علیه گرایش‌های تنگ نظرانه ناسیونالیستی و تلاش صمیمانه وی برای اتحاد و همکاری حزب دمکرات و جریان‌های چپ، فقدان او را ضایعه بزرگی برای حزب ملی و انقلابی او، جنبش خلق کرد و برای همه مبارزان راه آزادی و عدالت در ایران دانسته است.

هزب توده ایران نیز در کنسرت ابراز همدردی با حزب دمکرات شرکت کرد و ضمن محکوم کردن تروور قاسملو از شخصیت وی تجلیل به عمل آورده، بدون آنکه اتهام وابستگی او به «ناتو» را روشن کند!

طیف جریان‌های وابسته به «مجاهدین» مسئله مذاکره با رژیم در این ماجرا را برجسته کرده و آن را وسیله ای برای محق جلوه دادن رهبری سازمان مجاهدین خلق در هنگام اختلاف با حزب دمکرات در دوران همکاری در «شورای ملی مقاومت» قرار داده اند. به عنوان مثال جریان «چریک های فدائی پیرو برنامه هویت» در اعلامیه خود به این مناسبت ضمن محکوم کردن رژیم و جناح رفسنجانی به عنوان عاملین این تروور، به «شایعات کذبی که از جانب (قاسملو) در رابطه با مقاومت انقلابی مردم ایران و سازمان های عضو شورای ملی مقاومت و به خصوص سازمان مجاهدین» وارد می‌آید اشاره کرده می نویسد: «چا دارد که طرفداران دکتر قاسملو یک بار دیگر به مثی مذاکره جوشی با رژیم خمینی بیاندیشند.»

سازمان وحدت کمونیستی ضمن مردود شمردن مذاکره با رژیم، تأسف و نگرانی عمیق خود را از این واقعه اعلام داشت و این تروور را «ضربه ای مهم بر جناحی از جنبش خلق کرده» ارزیابی کرده است.

دوکارزار دفاع از افشای توطئه قتل دکتر قاسملو

اتریش بر جنایت جمهوری اسلامی سایه می اندازد

جنایتی که در ۱۲ ژوئیه در وین رخ داد، نشان داد که دولت اتریش مانند بسیاری دیگر از دول اروپایی برای حفظ منافع خویش حاضر به هرگونه همکاری ننگین با رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی می باشد. در این میان جدل های کتبی در مطبوعات و در بین نیروهای سیاسی و مقامات دولتی در اتریش همچنان ادامه دارد. فرانکس لوشناک وزیر کشور اتریش گفت که «حقوق اجتماعی بر منافع دولتی ارجحیت دارد». او اضافه کرد که «همکاران من در وزارت خارجه درگیر مساله حفظ امنیت اتباع اتریش در ایران بوده اند و بیم از تلافی داشته اند»؛ به همین ترتیب وزارت خارجه اتریش به نوبه خود طی بیانییه ای اعلام داشت که «تصمیم این وزارتخانه براساس قانون بوده و هیچگونه تقوئی بر روی پلیس یا وزارت دادگستری در کار نبوده است». همچنین احزاب مخالف دولت ضمن انتقاد شدید از سهل انگاری مقامات اتریش در این باره آنان را متهم کرده اند که در برابر تروریسم بین المللی سر تعظیم فرود آورده اند.

روزنامه «استاندارد» چاپ وین نوشت: «به وضوح به نظر می رسد مقامات اتریشی به همکاری برای عزیمت شاهدان و مضمونان کشتار و رهبران گروه دست زده اند تا از روشن شدن جزئیات این حادثه جلوگیری کنند». روزنامه «آرپیترتسایتونگ» نیز می نویسد: «این نوع تسلیم در برابر جمهوری اسلامی در موخه اول اتریش را از خشم ملایان در امان نگاه می دارد، اما در عین حال به آنها می فهماند که اتریش جای خوبی برای آدم کشی است».

عاملان جنایت کیستند ؟

از سه نفری که از جانب جمهوری اسلامی در مذاکره شرکت کرده بودند، دوتن عضو سپاه پاسداران هستند: محمدجعفر صحروردی که به گفته رژیم جمهوری اسلامی، یک دیپلمات به شمار می رود، نماینده شخصی و تام اختیار هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس شورای اسلامی و معاون فرمانده گروه پانزدهم سپاه پاسداران به شمار می رود. ری از سوی پلیس اتریش به عنوان عامل خرید موتور سوزوکی ۵۰۰، که برای فرار عاملان قتل مورد استفاده قرار گرفته شناخته شده است. این فرد پس از خروج از بیمارستان به سفارت جمهوری اسلامی رفت و سپس به ایران بازگشت. بزرگ نیا که پس از بازجویی توسط پلیس به دلیل داشتن گذرنامه دیپلماتیک آزاد شده بود به سفارت جمهوری اسلامی در وین پناهنده شد. پلیس در تحقیقات خود به این نتیجه رسیده است که دو تن عامل قتل بوده اند، یکی حاجی مصطفی افجه ای و دیگری بزرگ نیا. سفارت پس از احضار این ها توسط پلیس پاسخ می دهد که از اولی خبر ندارد ولی امکان

بازجویی از دومی در محل سفارت وجود دارد اما به گفته لیبراسیون (۲۲ ژوئیه) بالاخره سفارت زیر بار بازجویی نمی رود.

ایندپیندنت چاپ لندن می نویسد: «قبل از جلسه ۲۲ تیرماه گذشته، دو دور مذاکرات صلح میان قاسملو و نمایندگان جمهوری اسلامی برگزار شده بود که امنیت این مذاکرات توسط هواداران جلال طالبانی که واسطه انجام مذاکرات صلح بین رفسنجانی و قاسملو بوده است تامین می گردید. به گزارش منابع یادشده تماس های اولیه به منظور تنظیم اصولی برای قانونی شناختن حزب دمکرات کردستان از سوی جمهوری اسلامی برگزار شده بود تا پس از آن برنامه های عمرانی در کردستان به مورد اجرا گذاشته شود» ایندپیندنت می افزاید: «قاسملو در سه ماه گذشته برای آغاز دور سوم مذاکرات سری خود با جمهوری اسلامی، اتاچی در هتل هیلتون وین رزرو کرده بود. ظاهراً این بار برای تامین امنیت او اقداماتی صورت گرفته بود. هنگامی که اعضای هیأت نمایندگی کرد متوجه می شوند که تحت تعقیب هستند و در خطر قرار دارند، از مقامات اتریش تقاضای حمایت می کنند. اما از آنجا که این تقاضا تامین نمی شود کردهای ایرانی به ناگزیر خود دست به تدارکاتی در جهت تهیه یک آپارتمان خصوصی مجهز به سیستم های امنیتی می زنند. روز ۲۲ تیرماه طرفین ملاقات یکدیگر را در این آپارتمان ملاقات کرده در جلسه، «فاضل رسول» از دوستان «بن بلا» استاد دانشگاه در وین نیز حضور داشت. طرفین مذاکره، مانند دو بار گذشته مذاکرات خود را ضبط می کردند و نوار مذاکرات هم اکنون در

بزرگداشت قاسملو در آمریکا

در روز بیستم مردادماه جاری جلسه ای توسط «کمیته دفاع از حقوق دمکراتیک مردم ایران» در بزرگداشت شهید دکتر قاسملو، رهبر انقلابی حزب دمکرات کردستان ایران در نیویورک برگزار شد.

در آغاز جلسه مسئول کمیته یادشده ضمن دفاع از حقانیت مبارزه آزادیخواهانه مردم کردستان، به افشای تبلیغات توطئه گرانه ارتجاع مبسوط بر زدن برچسب «تجزیه طلبی» به خلق کرد، پرداخت. سپس خاتم ثابیتی از زندگی فداکارانه این رادمرد انقلابی سخن گفت؛ و در پایان برنامه فیلمی از زندگی مشقت بار و مبارزات خونین خلق کرد علیه دولت ارتجاعی جمهوری اسلامی به نمایش درآمد. شرکت کنندگان در برنامه بر آن شدند که با ارسال تلگرامی به دولت اتریش، خواستار انتشار سریع تمام مدارک و اسناد مربوط به جنایت مزدوران جمهوری اسلامی شدند.

اختیار پلیس وین است. حاضران پس از یک ساعت، برای تنفس، مذاکرات را قطع کردند و پس از سرگیری، یکی از ایرانی ها به بهانه خرید همبرگر از خانه خارج می شود و در غیاب وی تیراندازی در آپارتمان صورت می گیرد که در ضمن آن سه نفر کشته و رحیمی صحروردی از ناحیه صورت مجروح می گردد. اما خود را به خیابان می رساند و مأمور امنیتی ایرانی مصطفی حاج هدائی نیز ناپدید می شود».

خبرگزاری فرانسه در ۲۶ ژوئیه اعلام نمود که «سوه قصد وین عملیاتی بود که از قبل از سوی رژیم تهران برنامه ریزی شده بود. بر اساس این گزارش، پایگاه رمضان وابسته به سپاه پاسداران، ستاد فرماندهی نیروهای مسلح و وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی در برنامه ریزی این سوه قصد دست داشته اند. همه این ارگان ها زیر نظر هاشمی رفسنجانی که فرمانده کل قوای جمهوری اسلامی است، فعالیت می کنند». خبرگزاری فرانسه اضافه می کند که محمد جعفری صحروردی ملقب به رحیمی، فرماندهی برنامه ریزی عملیاتی پایگاه رمضان و فرمانده سپاه پاسداران در منطقه سقز بود. به همین ترتیب بزرگ نیا، مأمور رابط میان وزارت اطلاعات و پایگاه رمضان و آقای مصطفوی رئیس عملیات تروریستی وین، معاون مدیرکل روابط خارجی سپاه پاسداران است». در اینجا باید گفت که انحراف وسیع این حادثه در مطبوعات ایران و ریختن اشک تمساح برای مردم کردستان و تلاش برای مربوط کردن این قتل به مجاهدین خلق یا عراق در کنار تکذیب هرگونه دخالتی از جانب جمهوری اسلامی در این حادثه، خاطره قتل دکتر ساسی را در ذهن ها زنده می کند.

با توجه به همه این مسائل است که باید کارزار جهانی برای افشای جزئیات حادثه ترور دکتر قاسملو از سوی نیروهای سیاسی ایران و نیز محافل مترقی در سراسر جهان بطور هماهنگ صورت پذیرد تا دولت اتریش مجبور شود حقایق را برای افکار عمومی جهان روشن کند.

مجالس بزرگداشت در آلمان

در مردادماه امسال در شهرهای برلن و کلن مجالس بزرگی در بزرگداشت شهید دکتر قاسملو برگزار شد، وهم میهنان مالز مبارزات فداکارانه این رهبر و تلاشهای او در جهت نزدیک سازی نیروهای اپوزیسیون ایران ستایش نمودند. در این دو مراسم علاوه بر حضور نماینده حزب دمکرات کردستان ایران پیامهای نیروهای دیگری از جمله جمهوریخواهان ملی ایران، سازمان سوسیالیستهای ایران و حزب دمکراتیک مردم ایران قرائت شد.

گسترش عواید روحانیت

خصلت نظام فرسوده سلطنت ایللی، طفیلی گری و طفیلی پروری بود. کشاورزان روی زمین، و پیشه وران در کارگاه ها کار می کردند. و بازرگانان، کالاهای آنها را به بازارها می رساندند. و حاصل تمام رنج ها نصیب صاحبان اقطاع، دربار، و «روحانیت» می شد. و عوامل آنها در سراسر قلمرو قدرتشان، همانند زائر، حاصل دسترنج ها را می مکیدند و به شاه و شاهزادگان، اعیان و روحانیون پس می دادند. گاه شرایط ایجاب می کرد که شاه، در نقطه ای که به آستانه تحریک رسیده بود، اندکی از فشار بکاهد. و مناسبتی انگیزخته می شد، و در این فرصت نیز واسطه ها بودند که به آنچه شاه بخشیده بود چنگ می انداختند.

در «کافذ اخبار»، نخستین روزنامه ایرانی که به عهد محمد شاه قاجار انتشار یافت، از سفر حجة الاسلام حاج سید مهدی مجتهد بزرگ اصفهان به تهران خبری آمده است که نشان می دهد شاه به قصد دلجوئی و از سر خوش خدمتی، هنگام دیدار او، چه بذل و بخششی کرده است: نخست به حرمت عزیمت سید به تهران، خراج چند ساله رعایای اصفهان را می بخشید و بعد، خود سید را «مشمول عوطف خاص ملوکانه» می سازد و املاک و موالی را به او اختصاص می دهد. این روال کلی حکومت بود. اما «روحانیت» نیز روالی داشت. و سازماندهی خاص خویش. عظمت هر دستگاه ریاست دینی رابطه با تعداد چیره خوار و امر بر و حاشیه نشین داشت که گردش جمع بودند. «رئیس المله» دارای اثنای بود معروف به «اجزاء آقا». پسران، دامادها، برادران، برادرزادگان، خواهرزادگان، در مقام مباشر و واسطه حل و عقد، همه چا چاده ارتباطات «آقا» را هموار می کردند. و گاه محرمی کارگشته از بازار یا از «مدرسه» به آنها ختم می شد. دیگران، از مریدان و آریاب رجوع، به این اجزاء وصل بودند و مستقیم با «آقا» طرف نمی شدند. مگر ضرورتی ایجاب می کرد. و از مجموع کارگشائیا و معاملات این صاحبان و کارگزاران، «آقا» فقط وقتی اظهار اطلاع می کرد که لازم و صلاح بود. و اینها هر کدام در خطی معین کار می کردند: طلاب، و حوزه های درس، بازار، اعیان، شاهزادگان و ارکان حکومت و محرمانه تر، سفارتخانه ها.

کار رسمی «آقایان» حضور در حوزه درس، و صدور احکام از هر مقوله بود. و حل و قد امور «مسلمین» و باقی اوقات را، علی الرسم، به مصرف «عبادات»، بند و بست های درون قلمرو «روحانیت» و رقابتها و حمایت های ضرور برای تأمین «مداخله» می رساندند. و خود قسمتی از نظام طفیلی حاکم بودند. و دستگاهشان را اینگونه و نیز از راه موقوفه خواری اداره و تغذیه می کردند. خانه آنها حریم کسانی بود که از برابر حکومت، یا دشمنان خود می گریختند. و به فراست

دانسته بودند که باید مردم را هر روزی به موجی از هیجانات مذهبی کشاند. ماه های سه گانه و ایام سوگواری و عبادت پراکنده در سال، برای حضور و نمایش اهمیت و شان آنها کافی نبود. هر از چند که فرصتی پیش می آمد، برای تسخیر بیشتر مردم، به محنت سازی های گوناگون، رو می آوردند. از دوران فتحعلیشاه به بعد، دستگاه های «ریاست روحانی» همچون ایزاری در خدمت رقابت های شاهزادگان، اغراض اعیان و کارگزاران، بالای دربار به کار رفته اند. و صدر اعظم ها نیز از خط جلب دوستی آنها حرکت کرده اند. سفارتخانه های خارجی نیز -چه روس و چه انگلیس- از این نکته غافل نمانده بودند.

پول گرفتن از متنفذان و قدرتمندان حکومت، در نظر آنها که دستگاه ریاست چیده بودند امری عادی و لازم به شمار می آمد و قبحی بر آن متصور نبود. هنگامی که قرار شد بعد از صدارت یک ساله امین الدوله، یار دیگر امین السلطان به صدارت برسد، شاهزاده فرمانفرما، که تا پای تدارک مرگ امین السلطان در مخالفت با او پیش رفته بود، به جمع آوری قلم علما، علیه امین السلطان برخاست. طباطبائی بهانه تراشید که او بدون امضای میرزای آشتیانی امضاء نخواهد کرد. این را مرید و سرسپرده طباطبائی، صاحب «تاریخ بیداری...» در مقام تجلیل و به نقل از خود سید می نویسد: فرمانفرما دستخط آشتیانی را آورد «با ۶۰۰ یا ۱۶۰۰ تومان، حضرتش به کلی از نوشتن امتناع فرموده و پول را هم رد نمود». «فرمانفرما گفته بود حالا که نمی نویسد بنویسید، دیگر پول را چرا رد می فرمائید؟ جواب داد این پول سحت و نجس است. این چور پول را نمی خواهم.» و ذیل این نقل به نقل واقعه دیگری در مدت اقامت امین السلطان در قم -پیش از صدارت مجدد او- می پردازد که نشان خدمت بی پاداش مانده طباطبائی به امین السلطان است در حمایت از نوکر او، که نامه تهدید برای شاه به دربار برده بود و شناخته شد و به خانه طباطبائی پناه برد و طباطبائی، نوکر را نگه داشت تا امین السلطان از تو به صدارت رسید. و خود او، نوکر را برد و به امین السلطان تحویل داد و گرانای خدمتش را هم به رخ صدر اعظم کشید. و آنگاه با تاتار و دلسوزی می نویسد: «امین السلطان شه از آقای طباطبائی همراهی کرد و نه از آن بیچاره محمد حسین بیک، بلی فقط ماهی ده تومان موجب به محمد حسین بیک می داد و او را از خود مطرود نمود.» یعنی حق خدمت آقا پرداخت نشده بود.

هنگامی که پای «مداخله» به میان می آمد، چنانکه دیدیم سید بهبهانی فتوای میرزای شیروازی را در واقعه «رژی» با این استدلال که او خود مجتهد است و مکلف نیست حکم مجتهد دیگر را اجرا کند، از اعتبار می انداخت.

بحران حکومت ایللی قاجار، زمین را برای ناخت و تاز اجتماعی وسیع چنین ساختاری آماده کرده بود. حکومت از دوران فتحعلی شاه، در هجوم استعمار و استملاک خارجی مکیده می شد. و خارجی نظام سلطنت و «روحانیت» را همچون ابزار کارگاه عساری برای مکیدن کشور به خدمت گرفته بود. جز آنچه در شمال غربی، یا چنگ و قرارداد رسمی از ایران جدا کرده بودند، در شمال شرقی، و شرق و جنوب، به حالت خزنده، در خاک و آب پیش می آمدند. و در داخل، وام می دادند و امتیاز می گرفتند. امتیاز راه سازی، برقرار کردن ارتباطات تلگرافی، راه آهن، تنباکو، معادن، نشر اسکانس، شیلات، و سرانجام گمرکات کشور را در اختیار گرفته بودند و برای اداره آن یک بلژیکی نخست به عنوان مستشار و بعد به نام وزیر مستقر شده بود که چنانج منافع تجارت روس و انگلیس را هم نگاه می داشت.

انگلیس و روس، در داخل حکومت ایران، در میان متنفذان ازهر منصف، حقوق یگیری داشتند. تنها این مانده بود که شاه قاجار نیز دستخط سلطنتش را از نایب السلطنه هند بگیرد. که مانع آن داخلی نبود بلکه قرارداد ترکمنچای و رقابت روس سد راه شده بود. و از آن سوروس دست روی ارتش نامراندین شاه گذاشت و سازماندهی «دیویزیون قزاق» را به عهده گرفت. بانگداری نیز به انگلیس و روس اختصاص داشت.

این پیشروی منظم و رقابت آمیز دو قدرت خارجی، از آغاز شوق حضور در ایران را در دیگر کشورهای غربی نیز برانگیخته بود. و پیشقوایان استعمار «میسورن های مذهبی» راه ایران را برای سیاستهای حامی خویش هموار می ساختند. میسیون های امریکائی، منطقه «ارومیه» را برای فعالیت برگزیدند. و میسیون های فرانسوی به رقابت آنها راه افتادند. در اصفهان، میسیون های فرانسوی و انگلیسی فعال شدند. (البته آنها در قلمرو آسوری ها و ارمنی های ایران متمرکز بودند).

تجارت ایران، زیر پای کالا و منافع متجاوزان تپیا می خورد. هر نوع توجه به پس ریزی تولید صنعت، با شکست همراه بود. حتی به تاسیس کارخانه شمع ریزی، مجال داده نمی شد. و همزمان سرزنش ایرانیان از جانب ماموران سیاسی خارجی که: «پشم صادر می کنند ولی نمی توانند پارچه پشمی تولید کنند و جز قالی محصول پشمی دیگری ندارند» تمام کارگاه های «شعربافی» ایران، با سوابق صدها ساله، در مقابل هجوم منسوجات خارجی، زوال

تا حد رئیس جمهور در نمونه آمریکا و سپردن قدرت اجرایی تمام و کمال به دست او، مقامی که با مجموعه اختیاراتش در واقع نه مقام دوم، که مقام اول جمهوری اسلامی است.

چهارم، کاستن از اختیارات مجلس شورای اسلامی - قوه مقننه - به نفع کله ریاست جمهوری. پنجم، حذف شورای عالی قضائی و استقرار ملائی به نام رئیس قوه قضائیه در رأس امور قضائی، که با ابهامی که درباره او، در قانون اساسی هست، چیزی شبیه «قاضی القضاة» به نظر می آید. و اوست که وزیر دادگستری، تعیین می کند و در يك دیدار، استبداد مذهبی، اکنون دارد به صورت نظام پادر هوای جمهوری اسلامی، هر چه بیشتر خود را جامی اندازد. رهبر که نقش خلیفه عباسی را به عهده خواهد گرفت، رئیس جمهور که با هویت مذهبی و حجة الاسلامی، ادای شهنه های فرمانروایی بقدار او در خواهد آورد. قاضی القضاة، که که امر و ناهی زندگی مردم به جای قانون و مفاهیم و مبانی حقوق فردی و اجتماعی آنها خواهد شد، و مجلسی از روضه خوان ها و مسئله گرها و ائمه مساجد که در خدمت تقسیم بودجه ها و درآمدها، و تعیین نحوه مصرف آنها، و عزل و نصب های محلی خواهد بود.

پس از اصلاح و تکمیل قانون اساسی، به صورتی که اکنون درآمده است، دیگر حکومت جمهوری اسلامی هیچ ربطی به مردم ندارد. تاسیسی است «الهی» که رهبرش، رئیس جمهورش، رئیس قوه قضائیه اش و منظومه مجلس به اصطلاح قانونگذاریش، همراه با عوامل کنترل کننده حاشیه اش، همچون شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت، مجلس خبرگان رهبری، همه صیغه مذهبی دارند و مسلط بر جان و مال و اندیشه و بیان مردم اند. و قریب پنجاه میلیون نفر مردم ایران، به منزله تابالغ، محجور و محکوم، زیر فرمان آنان.

اگر غرض از انقلاب ۲۲ بهمن، و سرنگونی رژیم وابسته پهلوی، این بود، که حکومت ایلی قاچار به نحو اکمل آن را در ایران اجرا می کرد و حافظان و رابطانی هم از تماش شریعتمدار، حاج ملا علی کشی، شیخ فضل الله نوری و ... مروچشان بودند.

استقرار مشروطه در ایران به معنای حضور مردم در امر حکومت بر خویش بود چه خوش خیال هستند آنها که می پندارند با وضع و اصلاح قانون، می توان مردم ایران را دویست حتی سیصد سال و بیشتر به عقب راند تا پایکوبی و غارتگری چندین هزار آخوند و آخوندها بر سر و دوش میلیون ها مردم این سرزمین دوام و ثبات پیدا کند.

این چشم انداز سیاه، نه در برابر مردم ایران، که نخست پیش روی ملایان غاصب حکومت در ایران است: آنها که جای گشودن گره، آن را بیشتر کور کرده اند. و حصاری که گرد خود کشیده بودند، سقف و دیوارهای آن را چنین تنگ تر و کوتاه تر ساخته اند. این معماران، با این نوع ترمیم، اصلاح و تکمیل، در واقع گور خود را کنده اند.

متمم قانون اساسی:

گره را باز هم کورتر کرد!

با اصلاح، ترمیم و تکمیل قانون اساسی جمهوری اسلامی، غاصبان قدرت و حکومت در ایران، یکباره هر نوع پیوند اسمی رژیم خود را هم با مردم، از آن زدودند، با این پندار ساده لوحانه که در دهه پایانی قرن بیستم باز هم می توان نهاد مذهبی را جانشین قدرت و حاکمیت مردم ساخت.

تصویری که آنها طی ده سال حکومت پر ایران، از دولتمداری خود به جا گذاشته اند، چندان کریه و وحشتناک است که فقط در افسانه ها باید سراغ آن را گرفت. و اکنون، اصلاحاتی که در قانون اساسی خودشان برای قالب گیری یا به اصطلاح تکمیل تاسیس جمهوری اسلامی، مرتکب شده اند، قاب مناسبی برای کج اندیشی ها و سیاهکاری های ده ساله آنهاست.

آنها، در مجموع، قریب يك سوم قانون اساسی را - پنجاه مورد - کم، زیاد و حذف کرده اند، و چهار نوع اصطلاح یا تصحیح در سراسر قانون و سرفصل های آن داشته اند. و حاصل دست پخت - که بی تردید از پیش آماده بوده است، و جلسات دو ماهه، سرپوش تدارک قبلی است - چند تصرف بنیادین است که قانون اساسی سابق را یکسر دگرگون می سازد:

نخست و دشمنانه ترین تصرف، حذف نام مجلس شورای ملی و تبدیل آن به مجلس شورای اسلامی است. نقش بنیادین این تصرف، به قدری روشن است که نیاز به بحث ندارد. آنچه در خور بحث است این است که آنها، حذف حق حاکمیت و حضور مردم را در نظام، که تنها دست آورد گرانقدر قانون اساسی انقلاب مشروطه بود، به رای و نظر همین مردم گذاشته اند، یعنی از مردم ایران به محجوریت و نابالغیشان، و تعیین نیم و سرپرست برای آنها، رای گرفته - اند. يك چنین وقاحت و بی شرمی، فقط به ملایان حاکم بر ایران اختصاص دارد و پس.

دوم، حذف شورای رهبری، در صورت فقدان فقیهی که بتواند نقش ولایت مطلقه فقیه را ایفا کند، و تاکید روی انتخاب رهبر، همراه با سبک کردن، و مبهم گذاشتن شرایط رهبری که در قانون اساسی سابق بود.

سوم، ارتقاء و ارتفاع مقام رئیس جمهور،

یافتند. کارخانه های نساجی یا قند سازی هم که از خارج وارد شد، توان رقابت نیافت و به تعطیل کشیده شد. بازرگانان ایرانی، به واسطه ها و شبکه های توزیع شرکت های خارجی تبدیل شدند. و چند شرکت بزرگ که بازرگانان زردشتی و ارمنی کارگردانی کرده بودند، نیز در برابر فشار خارجی ها دوام نیاوردند.

بازار به مقاومت برخاسته بود، و از آنجا که مجرای تنفس مالی و اقتصادی کشور بود، ناراضی ها و اعتراض هایش واکنش اجتماعی داشت. راست است که در مبارزه با قرارداد «رژمی»، سیاست روس نیز بی تاثیر نبود. ولی این تاثیر که معلول رقابت ثابت روس وانگلیس بود چیزی از اهمیت واکنش شدید بازار در مقابل اراده شاه، و پیرو آن تلاش روشنفکران ایرانی مقیم خارج و داخل و سازماندهی آنها در تقویت انعکاس واکنش بازار نمی کاهد.

در این دوران، ما با جامعه ای آشفت و پریشان رویارو هستیم که دهقانان و پیشه ورانش از سر استیصال برای کار به آن سوی مرزها مهاجرت می کنند. از مهاجران که راه هند پیش گرفته اند، تا اکنون آماری در دست نیست. آنها که از خراسان روانه «عشق آباد» می شدند نیز آماری ندارند. اما مهاجراتی که از اسر گذشتند، شمارشان را آمار روسی بدست می دهد. رقم این مهاجرت ها را سلاته تا دویست هزار نفر برآورد کرده اند (ایوانف، انقلاب مشروطیت ایران، صفحه ۱۹). و گزارش های زمان، از استیصال و استثماری که اسیر آن بودند، حکایت ها دارد.

اما «روحانیت» اینها را درک نمی کرد و مبلغ اصل «هر که را بخواهی عزت می دهی و هر که را بخواهی خوار می داری...» بود. از سیلابی که جاری شده بود، این را درمی یافت که باید دستگاه ریاست «آقا» هرچه بیشتر توسعه یابد. این منابع زمان است که نشان می دهد «روحانیت» چرا در صدارت مجدد امین السلطان، از سومین سال سلطنت مظفرالدین شاه، از او به خشم آمد. صاحب تاریخ بیداری می نویسد «پس از بازگشت از قم امین السلطان روال بذل و بخشش گذشته را ترک کرد و «مغروانه با عامه علمای اعلام و رجال گرام و شاهزادگان عظام... بنای بدسلوکی را گذاشت و اشخاصی هم که ... امور معیشتشان از عطایای اوست گذشت... در هر مجلس و محفلی بنای بدگویی را گذاردند.»

نخستین هسته مخالفت با امین السلطان را، سید علی اکبر مجتهد تفرشی، طباطبائی، امام جمعه و میرزا ابوالقاسم طباطبائی (پسر بزرگ طباطبائی) یا عده ای از رجال تشکیل دادند - هنگامی که امین السلطان با شاه در سفر فرنک بود - و یکی از همان رجال، عکس «لایحه قسم نامه» آنها را به امین السلطان داد. امین السلطان، مخالفت

بقیه در صفحه ۱۳



حقوق بشر در ایران

و دیپلماسی شوروی

نامه از شوروی

نامه زیر از طریق عده ای از رفقای مقیم اتحاد شوروی برای درج در نشریه راه ارانی ارسال شده است. نویسندگان نامه به خاطر مسائل امنیتی و عدم تأمین در محل زندگی خود، خواستار عدم انتشار اسامی خود شده اند.

ما را یاری دهید!

به:

کمیسرون حقوق بشر سازمان ملل متحد،
جمعیت صلیب سرخ جهانی،
سازمان عفو بین الملل

همانطوری که همه مردم جهان اطلاع دارند پس از استقرار رژیم ارتجاعی و ضد دموکراتیک جمهوری اسلامی، احزاب و سازمانهای انقلابی، شخصیت های آزادیخواه آماج حملات وحشیانه گسترده قرار گرفته اند و کشتار بی سابقه ای در ایران به راه افتاده است. در نتیجه یورشهای پیاپی و کشتارهای جمعی، عده قابل توجهی از نیروهای سیاسی و توده مردم مخالف رژیم مجبور به مهاجرت و فرار شدند. در این میان عده معدودی نیز از اواخر سال ۶۱ به کشور شوروی پناهنده شدند اما متأسفانه پناهندگان سیاسی از همان ابتدا به عناوین مختلف تحت فشار و تضيیقات دامنه داری قرار گرفته اند که نیکوچند نمونه سیاسی آن برای جلب توجه افکار عمومی ارائه می‌گردد تا شاید بتوان دولت و حزب کمونیست اتحاد شوروی را که برخلاف مفاد قانون اساسی شوروی و میثاق های بین المللی و نیز بیانیه پناهندگی مصوب سازمان ملل، مرتکب شده، از ادامه این گونه برخوردها بازداشت.

۱- سدها تن از پناهندگان از لب مرز و یا از اردوگاه های نظامی وقت که در آنها شرایط سخت زیستی و روحی غیر قابل تحمل حاکم است، به ایران برگردانده شده و می شوند. در سه چهار سال اخیر فقط کسانی موفق به اقامت در شوروی شده اند که مورد تأیید رهبری حزب توده و سازمان اکثریت بودند. برگردانده شدگان عمدتاً از نیروهای سیاسی مخالف و تحت تعقیب رژیم جمهوری اسلامی ایران و حتی نظامیان فراری از جنگ و ... بودند.

۲- بیش از بیست نفر در باکو پس از دریافت پاسپورت پناهندگی و اجازه اقامت در شوروی، از سر کار و یاشیان از منازل خویش ریبوده شده و یا ناپدید گشته اند. احتمالاً عده ای از اینها را به ایران برگشت داده اند. قابل توجه است که بخش عمده ناپدید شدگان در باکو به سیاست حزب توده، فرقه دمکرات آذربایجان و اتحاد شوروی در ابعاد گوناگون اعتراض داشتند. به غیر از این عده، در جمهوری

رفقای چون سلطان زاده و ذره و نیک بین و سدها کمونیست شریف ایرانی دیگر سرنوشت همانندی نداشتند؟ در بررسی تاریخ حزب توده، مگر با اینگونه دیپلماسی ها و همبستگی ها و غیرمنتظره ها کم روبرو بوده ایم؟ در واقعه ۲۱ آذر در آذربایجان مگر مردم محروم و ستمکش آذری، فدای اینگونه دیپلماسی ها نشدند؟

نگاهی به دوره های گذشته در زمان استالین و یا برژنف و نیز دوران گاریباچف مؤید این واقعیت تلخ است که تقدم منافع اقتصادی و ملاحظات دیپلماتیک در رابطه با برخورد به جنبش دمکراتیک مردم ایران تاریخ طولانی هفتاد ساله دارد که بر همه چیز سایه افکنده است و... باید به این واقعیت اذعان نمود که سیاست خارجی شوروی در قبال ایران در مقایسه با کشورهای از نوع هلند، بلژیک و سوئد، به مراتب عقب تر و در خدمت تثبیت رژیم ددمنش اسلامی بوده است و می توان گفت، تنها چیزی که از آن نشان نیست، همانا، همبستگی با جنبش مردم ایران و توجه به حقوق بشر و ارزش های انسانی است. سیاست نوین شوروی اگرچه «خانه مشترک» را برای اروپائیان به ارمغان می آورد ولی سهم مردم محنت زده ایران از این رهگذر، بی توجهی به ددمنشی های رژیم اسلامی و دهن کچی به اپوزیسیون است. مقاله «درحاشیه سفر...» در آخر از گاریباچف سؤال می کند که چرا در مصاحبه های شما و سایر زمامداران شوروی اشاره ای به نقض حقوق بشر و آزادی در ایران نمی شود؟ و یا «پس گلاستوست کجای این دیپلماسی دیده می شود؟» مسلماً آقای گاریباچف به این سؤالات نویسنده جوابی نخواهد داد و راستی چرا خود نویسنده مقاله مذکور، در صدها جوابگویی به این سؤالات پرنیامده است؟... چکیده کلام را گفته باشیم، این امیدها و درانتظاره همبستگی از سوی شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی و نشستن، به گراهی تایخ چندین ساله، آب درهاون کوفتن است. در پایان جا دارد که به دوستانی که صدقانه توصیه می کنند که «در موضع گیری هایمان در قبال شوروی هوائ کسانی را که هنوز صادقانه - و ناآگاهانه - به تفکرات کهنه چسبیده اند» را داشته باشیم و «بهانه به دست کهنه اندیشان ندهیم» در جواب این توصیه ها باید توضیح داد که، به چه علت به روشنی جواب بدهیم که ما نباید در موضع گیری هایمان از اصولیت و شفافیت خودمان برای خوش آیند و یا احياناً راضی نگهداشتن رفقای صادق و کهنه اندیش بگذریم و آن را قربانی کنیم. اگر قرار است که در مبارزه تصمیمی در کار باشد، منطقی است که «رفقای کهنه اندیش و صادق ما» این تعصب را به مردم معصوم و ستم کش ایران نشان دهند.

رفیق جهانگیر از سوئد طی نامه ای درباره مقاله «درحاشیه سفر رفسنجانی به شوروی» مندرج در شماره ۱۲ می نویسد که: «مقاله متأسفانه از عهده برخورد همه جانبه و شفاف پرنیامده است و رفیق نویسنده، مقاله را بدون نتیجه گیری و تحلیل نهائی، با طرح چند سؤال درست که معلوم نیست به چه علت بی جواب مانده خاتمه داده است.»

وی آنگاه با اشاره به وقایع یکسال گذشته در زمینه روابط ایران و شوروی و از جمله سکوت شوروی درباره حادثه قتل عام زندانیان سیاسی، نامه خمینی به گاریباچف و گرم شدن سریع روابط دو کشور، و موضعگیری حزب دمکراتیک مردم ایران در رابطه با فتوای قتل روشی درخواست از کشورهای سوسیالیستی برای ایراد فشار اقتصادی به ایران و کمک نکردن به راه اندازی ماشین اقتصادی ایران می نویسد:

«علت اینکه نویسنده در توضیح این جنبه از مساله یعنی راه اندازی ماشین اقتصادی رژیم توسط شوروی، سکوت می کند، چیست؟ درمیانه مقاله نیز معیارهای سنتی گذشته و تفکر کمینترن و شیوه حزب توده ای را مورد تاخ و تاز قرار داده ولی متأسفانه طرح این مباحث در نتیجه گیری و تعمیم آن در مقاله به طور ناموفق و تکرار مکررات ارائه شده است. در ادامه مقاله، نویسنده به درستی محک اصلی را در مسائلی که در رابطه با ایران مطرح اند و به تأثیرات آنها در پیوند با مبارزات مردم ایران برای دمکراسی و رهائی از رژیم جمهوری اسلامی واپسگرا و سرتگونی آن و استقرار یک جمهوری واقعاً آزاد، تجدد خواه و عدالت پرور مربوط می کند. اما برخورد نویسنده در بخشی دیگر از مقاله قابل تعجب است. به این قسمت از مقاله توجه کنید: «آنچه به خصوص برای ما غیرمنتظره است، تناقض سیاست و رفتار دولت کنونی شوروی با دولت ایران در پرتو دیپلماسی جهانی نوین اعلام شده دوران گاریباچف است.»

رفقا، وجداناً این سیاست با رفتار دولت شوروی «تناقضی» دارد؟ و یا «غیرمنتظره» است؟ و یا اینکه خود نویسنده به «پرتو دیپلماسی جهانی نوین دوران گاریباچف» دید خوشبین تری دارد و برخورد با واقعیت های ژنده و موجود دچار «تناقض» می شود؟

مگر این «تناقض» ها در دوران گاریباچف در گرمای گرم کشتار زندانیان سیاسی و یا در پیام دوستانه گاریباچف به خمینی و غیره تکرار نشده بود؟ از ژوئیه دیگر، راستی موضعگیری و دخالت های مکرر شوروی در جریان اختلافات «درون حزبی» آیا «غیرمنتظره» بود؟ برخورد شوروی با مبارزان کریزان از چشم خمینی که سالهای سال مبلغ سیاست های خود آنها بودند چه بود؟ آیا مساله امثال جعفری ها «غیرمنتظره» بود؟ یا پیش از اینها نیز

ناتوانی در رویارویی با حقیقت

پاسخ به

«راه کارگر»

طبقات اجتماعی و گروه های جامعه که انتظاراتشان را کامتوف بیان می کند چقدر مشکل است و درست به همین دلیل حضور او در کمیته مرکزی اجتناب ناپذیر است. (از نوشته «پروسترویکا و آگاهی تاریخی» یوری آفانسیف متن آلمانی، تاکید از ماست). و نیز رفتارلین با کامتوف و زینوویف در رابطه با انقلاب اکتبر، یا تروتسکی در جریان مذاکرات صلح پرست لیتوفسک، یا استالین و دهها نمونه دیگر! آری این همه کجا و ظرفیت تحمل شما کجا؟

آیا جز این است که به تصریح اطلاعاتیه خود شما دل بر اخراج عضو رهبری، تمامی تصمیمات در محدوده مرکزی صورت پذیرفته که خود معلوم نیست در کدام کنگره معتبر و منتخب کدامین نمایندگان واحدهای سازمانی «راه کارگر» انتخاب شده است؟ اینک برگردیم به مقاله اصلی مقاله راه کارگر در رابطه با «پرونده غلام» وی می نویسد که «در هنگامه بگیر و ببندها و سرکوب های خونین جمهوری اسلامی در سال ۶۰ عده ای در سازمان ما به طرفداری از خط مشی و تفکر حزب توده گرایشیدند. یکی از آنها فردی بود با نام مستعار «غلام» که... آن غلام سال ۶۰ به همراه عده ای دیگر، علیرغم بحثهای آزاد و فعالی که در محدوده سازمانی داشتند، از فرصتی که در نتیجه دستگیری عده ای از مسئولین تشکیلاتی و از جمله مسئول کمیته آذربایجان - رفیق شهید - عبدالله افسری بوجود آمده بود ناچواقمردانه استفاده کردند و یک فراکسیون پنهانی در تشکیلات آذربایجان بوجود آوردند که در ارتباط متظم با حزب توده قرار داشت و هم چون هسته نفوذی آن در سازمان ما عمل می کرد ما نه تنها فراکسیون آنها را به رسمیت نشناختیم و نه تنها برایشان حق گرایش قائل نشدیم، بلکه بدون استثنا همه شان را از سازمان اخراج کردیم...» (صفحه ۲۷ نشریه راه کارگر، تاکید از ماست).

و اما دلایل ما در رد ادعاهای امثال ایشان:
۱- تاریخ خروجی را که مقاله نویس راه کارگر به عمد هنگامه بگیر و ببندها و سرکوب های خونین جمهوری اسلامی سال ۶۰ قید می نماید در واقع پانزده ۱۲۵۹ است. همانطور که همه راه کارگری ها می دانند با شروع جنگ ایران و عراق، سلسله تناقضات بنیادین سیستم تفکر راه کارگر که نمود بارز عینی خود را پیش تر با خروج به تناوب تعدادی از کادرها و رفیق مروج آن نشان داده بود، وارد مرحله جدیدی شد. توضیح اینکه قبل از شروع جنگ نیز به علل تناقضات بنیادین یاد شده در اواخر زمستان ۵۸ دو تن از کادرهای آن با انتشار بقیه در صفحه بعد

این جریان ر. باباعلی و سایرین شده، هیچگونه همخوانی با سنت ها و شیوه های لنینی بویژه در دوره قبل از کنگره دهم حزب کمونیست شوروی (بلشویک ها) نداشته و ندارد! من در اثبات ادعای خویش، نیز یادآور شده بودم که چگونه در شرایط خاص و استثنائی آن دوره در قبال حل معضلات عدیده به نادرست برای نخستین بار امر ممنوعیت فعالیت فراکسیونهای مختلف درون بلشویسم که صملاً سال های متمادی فعال بوده اند در آن کنگره راه را برای تثبیت نظام تک حزبی و جانسختن کردن «دیکتاتوری پرولتاریا» با دیکتاتوری حزب و نظام دمکراتیک سوسیالیستی با رژیم استبداد توتالیتاریستی و فجایع مربوط به سرکوب سالیان دراز توده های زحمتکش در کشور شوراهای و حزب کمونیست شوروی هموار کرده است...

به هر حال آنچه که افرادی از سنخ نویسنده مقاله راه کارگر باید کماکان پاسخ دهند، اثبات چگونگی انطباق برخورد هایشان با سنت های لنینی در مبارزات درون حزبی است! ایشان باز به نادرست دچار این شبهه شده اند که گویا صرف برخورد انتقادی ما به جنبه هائی از لنینیسم با توجه به تجارب تکانهنده و عوارض سوء «دیکتاتوری پرولتاریا» در گستره ای به بزرگی «سوسیالیسم واقعا موجود»، به خوبی خود باعث همخوانی سیستم تفکر اساساً آنارشویستی-استالینیستی راه کارگر با مکتب لنین و لنینیسم خواهد شد! نه رفقا! هر چند در پرتو تجارب غنی و طولانی جنبش کمونیستی-کارگری بین المللی برخی از میانی آموزش و سیستم تفکر لنینی عملاً شکاف برداشته و در حال ریزش است. و آنچه که در حال حاضر در اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی می گذرد خود بهترین شاهد آن است. معذرتاً تاکید این نکته ضرورت دارد که همواره نزدیکی کمتری بین شما و پراوتسیسین نامداری چون لنین در میان بوده است.

تحوه برخورد لنین به مخالفین نظریش کجا و شما کجا! مشهور است که مثلاً کامتوف شدیدتر و راسخ تر از همه علیه «تزهائ اوریل» موضع گیری کرده بود، اما در کنفرانس اوریل پیشنهاد می شود که درست او را برای کمیته مرکزی انتخاب کنند و کسی که این پیشنهاد را می کند کسی نیست جز خود لنین! او دلیل این پیشنهاد خود را چنین بیان کرده: «معمولاً خیلی مشکل است کامتوف را در موردی قانع کرد او همیشه بر موضع خود پافشاری می کند». سپس لنین چنین تاکید می کند: «اما از موضعی که کامتوف می گیرد از آنچه که او در آن تردید دارد می توان دریافت که قانع کردن آن

نوشته «بگذار هر دو در مقابل آئینه بایستیم» مندرج در شماره ۶۲ مردادماه راه کارگر سند گویائی از واقعیت تاسف بار گرفتاری نویسنده آن در چنبره شیوه برخورد های استالینیستی در مقابله با مخالفین نظری است.

مقاله نویس که علیرغم صدور احکام عدیده حتی زحمت نکر اسم مستعارش را نیز به خود نداده است و گویا به نمایندگی از طرف سازمانش ضمن ناسزاگویی، دامنه بهتان را تا حد پرونده سازی برای بخشی از فعالین سابق که در مقطع بحرانی اولیه این جریان صفوف آن را ترک گفته اند کشانده است.

جای تاسف و تعجب است که علیرغم گذشت ۸ سال از قضیه، شکستن سکوت آن هم به این شکل، وقتی صورت می گیرد که هنوز تعداد قابل توجهی از اعضای ذینفوذ رهبری و فعالین راه کارگر که از نزدیک ناظر این جریانات بوده اند و کماکان در صفوف این سازمان فعالیت می کنند، می توانند شاهد گویای بطایف ادعاهای مقاله نویس راه کارگر باشند!

هم از این روست که من نمی توانم از این بابت که ارگان رسمی سازمان کارگران انقلابی ایران «راه کارگر» این چنین عرصه رجولانگاه بی مسئولیتی ها شده متاسف نباشم. با آگاهی از پیامدهای منفی اتخاذ چنین شیوه های برخوردی در قبال معضلات جنبش، بر آن شدم که نکاتی را تذکر دهم به امید اینکه بتواند رفقای صادق و انقلابی عضو و هوادار سازمان «راه کارگر» را در شناخت حقیقت یاری رساند.

قبل از هر چیز باید یادآوری کنم که انگیزه اصلی نگارش مقاله «بگذار هر دو در مقابل آئینه بایستیم» درج مقاله «راه کارگر» در آئینه دمکراسی» در شماره ۱۰ راه اراضی است. توضیح آنکه نگارنده در واکنش نسبت به اقدامات آشکارا ضد دمکراتیک رهبری راه کارگر در قبال معترضین در این مقاله یادآور شده بود که «ضرورت دفاع از امر حیاتی دمکراسی» ما را وامی دارد که بدون از مصلحت گرایی و علیرغم اختلافات جدی با بخش قابل توجهی از ناراضیان این سازمان، بر حق مسلم این رفقا در ارتباط با پافشاریشان «ضرورت تحقق مبارزه ایدئولوژیک علنی، بدون هیچگونه قید و شرطی» تاکید کرده و از تلاش آنها در جاری ساختن مکانیسم ها و ترم های متناسب دمکراتیک سازمانی حمایت کرده باشیم.

در مقاله «راه اراضی» یادآور شده بودم که چگونه مجموعه آنچه که تحت پوشش «وفاداری راستین به سنن لنین و لنینیسم!» مستمسک اخراج خودسرانه عضو رهبری

اخبار جهان



★ به موجب مصوبه شورای وزیران اتحاد شوروی که روز جمعه ۱۱ اوت انتشار یافت، کشاورزان می توانند بخشی از تولید اضافی خود را در مقابل ارز خارجی بفروشند. تولید اضافی کشاورزان از نخیره ارزی حاصله از کاهش خرید این موک از خارج پرداخت خواهد شد. کشاورزان نیز متناسب نیاز خود از این ارز استفاده خواهند کرد.

★ ژان کلر کیسو عضو هیات سیاسی حزب کمونیست فرانسه و نماینده مجلس در گفتگویی با رادیو فرانس-انتر برخی از جلوه های بی عدالتی اجتماعی در فرانسه را برشمرد. وی از جمله اظهار داشت «در کشور فرانسه ۸ میلیون نفر با درآمد روزانه ای کمتر از ۵۰ فرانک زندگی می کنند، در حالی که ۲۰۰ هزار خانواده درآمدی حدود ۲۰۰۰ میلیارد فرانک را بین خود تقسیم می کنند. ۱۰ درصد جمعیت کشور، ۶۰ درصد درآمد ملی را به جیب می زنند. ۴۰۰ هزار خانواده بدون سرپناه و ۵۰ هزار خانواده از آنجا که مستعد پرداخت فاکتور برق نیستند، شب را در تاریکی بسر می برند. و بالاخره اینکه ۷۵ درصد فرزندان کارگران موفق به اتمام تحصیلات دبیرستانی نمی شوند.»

★ روند آشتی در نیکاراگوئه با کنفرانس اخیر سران کشورهای آمریکای مرکزی شتاب بیشتری به خود می گیرد. مطابق توافق این اجلاس، نیروهای نظامی مخالفین در هندوراس در سه ماه آینده به تدریج خلع سلاح خواهند شد، و در برابر مقدمات انتخابات آزاد در نیکاراگوئه فراهم می شود.

بقیه از صفحه قبل ناتوانی...

علنی نظرات خویش صفوف آن را ترك گفته بودند که در ادامه روند آن در تابستان ۱۳۵۹ عضو دیگر مشاور مرکزی، رفیق مروج راه کارگر نیز طی نامه ای جداگانه خروج خود را از راه کارگر اعلام داشته بود. با آغاز جنگ امر خروج شتاب بیشتر گرفت بطوری که دیگر تا اواخر پائیز ۱۳۵۹ تعداد قابل ملاحظه ای از کادرها و اعضا از جمله خودنگارنده سطور بعد از برگزاری سلسله تجمعات هائی با اعضای رهبری و با ارائه جمع بندی از نظرات خود صفوف آن را داوطلبانه ترك کرده بودیم. در تأیید این واقعیت همین پس که رفقای که در مقطع تابستان و پائیز ۱۳۵۹ راه کارگر را ترك کردند بعد از خروج از راه کارگر خود را موظف می دانستند که جمع بندی از نظرات خویش را علناً در اختیار جنبش قرار دهند. لذا زدن برجسب «رابطه پنهانی با حزب توده» به «غلام و عده ای دیگر» بیش از هر چیز زائیده فکر کسانی می تواند بوده باشد که از سلاح زنگار بسته مبارزه با فراکسیونتیسیم برای فرار از مبارزه اینتولویک علی سوه می جویند

★ دو زندانی سیاسی ترك به نام محمد یالیسین کایاوو حسین ارگلو در حالی که به همراه ششصد تن دیگر از زندانیان سیاسی زندان آیدین واقع در صد کیلومتری از میسر سس و پنجمین روز اعتصاب غذا را می گذرانند، زیر شکنجه درخیمان رژیم فاشیستی ترکیه به قتل رسیدند. این دو زندانی سیاسی هنگام شکنجه در حالت اغما بودند. به دنبال این چنایت تظاهراتی در شهرهای مختلف ترکیه از جمله آنکارا و از میسر انجام گرفت که به دستگیری حدود صد نفر انجامید. از طرف دیگر دکتر کونیت باسیروگ، عضو قدیمی کمیته صلح و اتحاد جوانان مترقی، در لحظه فرود از هواپیما در فرودگاه استانبول دستگیر شد. دکتر تارك ضیاء عضو کمیته مرکزی حزب کارگر ترکیه نیز به همین سرنوشت دچار گردید.

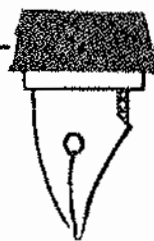
★ بنابر اعلامیه کمیته مرکزی حزب کمونیست متحد ترکیه رهبرانی که در خارج از کشور هستند تصمیم گرفته اند که به کشور بازگردند. کمیته مرکزی این حزب همچنین خاطرنشان کرد که «به منظور هدایت مبارزه سیاسی در روزهای سرنوشت ساز آینده و شرکت در مبارزه برای دمکراسی» است که به ترکیه باز می گردند. «آنها تمام تلاش خود را برای تدارک تأسیس حزب کمونیست قانونی با همکاری مشترک محافل، احزاب، گروهها و شخصیت های مارکسیست موجود در کشور، به کار خواهند گرفت. بنابر این اعلامیه از زمان بازگشت رهبران حزب سارگین و کوتلو در نوامبر ۸۷، امکانات شوکت در مبارزه در زمینه های مختلف در شرایط کنونی، به همت فعالیت های نیروهای دمکراتیک داخل کشور و همیاری بین المللی افزایش یافته است.

★ حوادث خونین لبنان و درگیری میان نیروهای سوریه و متحدانش با طرفداران ژنرال عون که از سوی عراق حمایت می شود طی هفته های گذشته صدها کشته و زخمی برجا گذاشت و خرابی های به بار آورد که در چنگهای ۱۵ ساله لبنان بی سابقه بود. گلوله باران بی امان مناطق تحت نفوذ هر یک از نیروها در کنار نیروهای پراکنده بیروت را از سکنه خالی ساخته است. تلاشهای بین المللی وسیعی که برای خاموش ساختن غرش توپها به عمل می آید، به علل گوناگون حالت بسیار موقت دارد و مدتی پس از هر آتش بس، آتش نیروها دوباره افروخته می شود.

★ هفته نامه ویکند آویزن چاپ دانمارک با مراجعه به آرشیو حزب کمونیست اتحاد شوروی، از حقایق مرگ مایخ پترین نماینده مجلس و عضو حزب کمونیست دانمارک در سالهای ۲۰ پرده برداشت. به موجب این خبر، مایخ پترین در سال ۱۹۲۷ به اتهام جاسوسی در مسکو دستگیر و زندانی گردید و سه سال بعد پس از تحمل شرایط سخت زندان و عدم برخورداری از ملاقات، بر اثر بیماری سل درگذشت. وی در زمان دستگیری نماینده حزب کمونیست دانمارک در دفتر کمینترن در مسکو بوده و رابطه نزدیکی با آکس لارنس دبیر اول حزب کمونیست دانمارک داشته است.

و این مبارزه را به افتراق خودشان در «محدوده سازمانی» زندانی می سازد. بنابراین ملاحظه می شود که چگونه تحریف نحوه کناره گیری ما از راه کارگر و مربوط کردن آن با «بگیر و ببندها» و سرکوب های خونین جمهوری اسلامی در سال ۶۰، یا هدف تحریف واقعیت ها و به قصد بدنام کردن حیثیت انقلابی و سیاسی افراد هوربت پذیرفته است. من در اینجا کوشش می کنم پارعات مسائل امنیتی نکاتی را که روشنگر وقایع آن زمان است به حکم وجدان انسانی خود بویژه در دفاع از حیثیت انقلابی رفقای که دیگر در میان ما نیستند متذکر شوم. بیش از هر چیز لازم به تذکر است که رفقای ما به خاطر حفظ اسرار «سازمان»، بعد از خروج از راه کارگر گرفتار مصایب عدیده شدند و تعدادی جان باختند که برای نمونه چندمورد را هم برای ذهن فراموشکار ایشان و هم قضاوت عموم یادآوری می کنم: رفیق محمد (معروف به کندی محمد) پس از کناره گیری از «راه کارگر» در جریان سرکوب های خونین جمهوری اسلامی در سال ۶۰ دستگیر شد. حال آنکه شهید نامه

راه کارگر در بیوگرافی نامبرده کوچکترین اشاره ای به مساله کناره گیری این رفیق و علل آن نمی نماید، گوئی تا آخرین دم زندگی پرافتخارش همچنان در صفوف راه کارگر بوده است! رفیق مجتبی شریف زاده که صفوف شما را ترك گفته بود بعد از دستگیری شرافتمندانه اسرار شما را با دادن خون خود برای همیشه حفظ کرد. رفیق (س) از اعضای فعال سابق راه کارگر و جمع ما بعد از خروج دستگیری اش مقاومت حماسه آفرین را به سان دیگر رفقای خویش نشان داد. تا آنجا که در مدت نزدیک به سه سال بعد از دستگیری اش کماکان نامبرده را از این سلول انفردانی به آن سلول می بردند. او که بعد از پیوستن به حزب توده دستگیر شده بود قبل از هر چیز و بیش از هر چیز به خاطر حفظ اسرار شما چهار سرنوشتی نامعلوم شد. رفیق پولاد بعد از ترك شما، زندگی مغفی برگزید و بدون اینکه به پاس آن همه زحمات کمترین کمکي به او بکنید بالاخره به خاطر پی گرد شدیدش از کشور خارج شده



... در تنگنای زمانه

را به بدترین شکلی مورد حمله قرار داد، اما پیش از آن، در همه جا «به جای اعلام این ردآیل و مفاسد اخلاقی نورالدین کیانوری، به عکس، او را ستود و شرح کشفانی درباره فضایل و مکارم اخلاقی، و پارسایی زیستی و سیاسی وی بیان داشت. و می توان یقین داشت که اگر بعداً نیز «اجبار» در کار نبود چنین مفتضحش نمی نمود، زیرا وی زیر الزام قیود پیشین، شریکی فعال برای همه اعمال او بود، و همه این خطایای او و رهبری او را در قالب «تئوری های فلسفی» می ریخت و توجیه می کرد»

نویسنده در توصیف «اجبار» هلاکت شکنی که هستی انسانی طبری را به تاراج برد، به داستان جالبی اشاره می کند که به نقل آن می آرزید: «پیشینیان حکایت کردند که مادر مردی راهزن در حال نزوح بود، و در همان حال که زبانش از تکلم بازمانده بود، از بازمانده نیروی حیات خویش یاری جست تا وصیت خود را درباره توبه «کفن حلال» در گوش فرزند بگوید. راهزن، دوان دوان خود را به سر گرفته رساند و راه پر کاروانی بست. آنگاه کاروان سالار را گرفت و بر زمین افکند، بر سینۀ اش نشست و بیخ خورش را گرفت، و تا زور داشت گلویش را فشرد. کاروان سالار که چهره اش به تیرگی گراشیده و چشمانش از حدقه بیرون زده بود، خرخر کنان پرسید که از جان او چه می خواهد. راهزن گفت: کفن حلال می خواهم، کاروان سالار گفت: «برو هر چند توپ چلوار که می خواهی برگزین و ببر، مثل شیر مادر حلالش کردم». راهزن با یک توپ چلوار، دوان دوان، نزد مادر بازگشت، که دیگر چشمش به طاق افتاده بود. شتابان به مادر نزدیک شد و در گوش وی گفت: «مادر جان، باخیال راحت بمیر، که آنقدر گلوی یارو را فشردم که به زبان خودش گفت پیر که مثل شیر مادر حلالش کردم!» اگر در این قیاس جسارتی به آن راهزن، که برای آسایش روان مادر و اجرای وصیت وی بدین راهزنی پرداخت، نشده باشد، معامله خمیش با مردم ایران و نمایندگان و رهبران فکری او، از شریعتمداری مجتهد تشیع تا طبری مبلغ و نظریه پرداز کمونیسم، در تحصیل این پذیرش ننگین حالت تسلیم در برابر «امامت» او، در اعتراف گیری ها، در قبولانیدن رهبری سفاکانه، ویران گر و روح و فرهنگ کش او، «پلاتشیه» به شیوه «حلال گیری» آن راهزن می ماند.

داستان این نمایش های «انسان شکن» تلویزیونی دراز و در واقع مرده ریگ زشت و غیر انسانی نظام پیشین است، البته نه بدین کمیت و کیفیت هراس انگیز، که باید گفت صد رحمت به کفن دزد قدیم! تاسف آنجاست که احسان طبری پیش از آنکه به اسارتگاه «اجبار» کفن دزدان مسلمان دچار آید، در بند «ملاحظات و تعهداتی» گرفتار بود که آزادی قول و عمل او را محدود می ساخت. اما به سادگی می توان این داوری منصفانه نویسنده را پذیرفت که:

«با وجود تقید سیاسی و فکری، که احسان طبری را از گذشته دور تا دوران پنج سال اخیر - پیش از زندان - کم و بیش زیر تاثیر خود داشته است، وی از دوران طلوع در کنگره نویسندگان ایران تا هنگام افول در کژراهه، همواره وطن و ملت خود، و فرهنگ و ادب دیرینه، جاودانه و افتخار آمیزش را ستایشگرانه و عاشقانه دوست داشت.»

محمد علی مهمید، نویسنده و پژوهشگر نامی که از چند سال پیش به حال تبعید در انگلستان به سر می برد، به تازگی جزوه ای زیر عنوان احسان طبری، از طلوع «کنگره نویسندگان ایران» تا افول «کژراهه» منتشر کرده است که در زیر نگاهی به اصلی ترین بخش های آن می اندازیم.

نویسنده در آغاز انگیزه نگارش و پخش نوشته خود را چنین بیان می کند: «هدف خاص نگارش این وجیزه، گذشتۀ از اعلان نظر کوتاه در شخصیت فرهنگی و اخلاقی احسان طبری، تصویر طلوع و افول زندگی اندیشور، نویسنده و شاعری است زیر تاثیر تئیدها و عواملی گونه گون! لیکن هدف عام و اهم، تسمیح این نکته و تاکید بر آن است که برای معارضه با اندیشه ای و رد آن، تنها روش انسانی و مردمی مطلوب است؛ بدین معنی که اندیشه را با اندیشه باید رد کرد، نه با توسل به اعمال قوه و اجبار و به یاری تعذیب و تعزیر جسمی و روانی، اعدام، یا تهدید به زور و قتل.» نویسنده که پیداست به تاثیر از فوت احسان طبری دست به قلم برده است، از این واقعه چنین یاد می کند: «احسان طبری، که در ایران مابسیاری او ربه نگرش ها و دریافت های گونه گون، و با پیشداوری های حب یا بغض آلود بر کرسی محاکمه، محکومیت یا تبرئه، تقبیح یا تحسین می نشاندند؛ و آسان و یک جانبه و در چشم برهم زدن به داوری درباره او برمی خیزند، بی آنکه رحمت تامل و بررسی پیرامون جنبه ها و «بعدهای» او را به عنوان یک انسان به هر حال با فرهنگ و دانش متقبل کردند، روی در نقاب تیره خاکی کشید که هیچ گاه، در سراسر تاریخ کهن و پر ماجرای خویش بدین تیرگی نبوده است.»

نویسنده ضمن آنکه «زندگی حزبی» طبری را یکسره زیر بار «تقید سیاسی و اندیشه ای» می بیند، در عین حال عقیده دارد که: «محرک گفتار و داوری پنج سال اخیرش بی تردید همان «اجبار» می بوده است که در این ده سال، در هم شکستن منش و شخصیت نخبگان سیاسی و فرهنگی ما - اعم از ملی گرا، چپگرا و سلطنت طلب - را، به وسیله انواع تضییق ها و آزارهای جسمی و روحی، هدف دائم خویش داشته است. بنابراین، فرض از نگارش این وجیزه، تنها ارائه طرح و گوتۀ ای از جامعه طبری و پاره ای روابط اجتماعی و سیاسی چاپرانه ای است که کسانی مانند طبری را، به اجبار، در چنین موقعیت های متضاد و منافی شخصیت و هویت اجتماعی و علمیشان قرار می دهند. لیکن، و با همه این احوال، در وطن ما بودند و هستند زنان و مردانی که در برابر این سیاست «منش و پایداری شکنی» و چنین «اجبار» های انسان شکنی تشکستند و نمی شکنند، و به داوری هائی تائید آمیز درباره اندیشه ها و روش های واپسگرایانه حاکم بر کشور ما، خط بطلان بر منش اجتماعی خویش در مقام یک پیشرو فکری و فرهنگی جامعه نمی کشند، صرف نظر از آنکه اندیشه و فکرشان چه باشد.»

نویسنده برای توضیح آن «تقید» و این «اجبار»، اظهار نظرهای متفاوت طبری درباره کیانوری را گواهی می گیرد و می نویسد که: «وی در زندان و تنگنای دین سالاری، و به تبع اجبار آن» رهبر حزب

پوزش و تصحیح

به متبادل درج مصاحبه با رضا مرزبان، در شماره گذشته، یادداشتی از ایشان به دستمان رسیده است که گواه دیگری بر تراجم مالوف این روزنامه نگار صدیق است. مرزبان یادآور شده است که در روزنامه «انتخاب شرق» - که به سردبیری سیدعلیرضا آموزگار خراسانی در مشهد منتشر می شد - چهار روزنامه نویسی مبتدی بوده است، و پس از ورود به تهران کار روزنامه نگاری را با همکاری روزنامه زندگی - که صاحب امتیاز آن سیدمحمدآموزگار خراسانی بود - ادامه داده است. ضمن تشکر از تذکرات آقای مرزبان، از ایشان و همه خوانندگان گرامی پوزش می خواهیم.

متحد گشت و مجالسی تشکیل دادند.

این اتحاد تازه، عین الدوله حاکم تهران، و چند تن «از رجال دولت را با خود همراه ساخت» و نامه پراکنی به «علماء عتیبات و سایر بلاد» شروع شد و «نگذشت مدتی که از عتیبات و سایر بلدان عراق و لویج متوالیه به مظفرالدین شاه رسید که میرزا علی اصغر خان امین السلطان خاثن دولت و دشمن ملت است.» و «بالاخره میرزا علی اصغر خان معزول و عین الدوله به وزارت عظمی منصوب» و «طولی نکشید که صدر اعظم بلکه اتابک اعظم گردید.» ناتمام

بقیه از صفحه ۹ گسترش ...

سیدعلی اکبر مجتهد تفرشی را با پانصد تومان خرید و بین دیگران هم نفاق انداخت. اندکی بعد، شیخ فضل الله نوری که در سفر حج قرض زیاد به هم رسانده بود، از امین السلطان دوازده هزار تومان خواست. امین السلطان از دادن رقمی به این بزرگی امتناع کرد. و «در مجلس خود هم گفت به یک نفر آخوند ما نذرانی دوازده هزار تومان دادن از طریق اقتصاد خارج است.» و «حاج شیخ فضل الله ... دانست که امین السلطان ... ملاحظه پیش را ندارد، لذا با آقای طباطبائی

انسانی نو، عاشق و صبور...

فریدون تنکابنی

کشید و شرمسارمان می کرد.
باری، از فردین می گفتم، (در نامه های زندان نام رسمی او فاطمه مدرسی تهرانی است. اما همه او را به نام فردین می شناختند و می شناسند.)
در تصویر چهره او را می بینم که در قاب زشت مقنعه گرفتار است. خنده ای شاد چهره فردین را روشن کرده است. این خنده بسیار گویا و پر اهمیت است. این خنده سلام به زندگی و امید و روشنی و فردا، و ذهن گچی به دژخیمان است. دژخیمان فردین را برای ساعتی از زندان به خانه، بر بالین پدر محضرش آورده اند. بی شک انگیزه آنان بشر دوستی و احترام به عواطف انسانی نیست. قصدشان شکنجه بیشتر است. این بار عواطف انسانی را تازیانه ای کرده اند تا با آن زندانی را شکنجه کنند و از پلی درآورند. خنده فردین، فردینی که هیچکس نمی داند در آن لحظه در دلش چه غوغایی برپاست، پاسخ دندان شکنی است به دژخیمان. خنده فردین مرا به یاد شعر لاهوتی می اندازد:

زیر زنجیر، ای مبارز خلق،
زور شکستنش بده تو نشان.
در وفا ایستاده باش و از این،
دشمنان را به حال بد نشان.
گر تبت را کنند پاره به تیغ،
با تبسم تو پاره کن دلشان.
فتح با تبسمت از آن که حق با تبسمت
شعله روح را فرو نشان.

این خنده از بی احساسی نیست. این موجود سرایا احساسی ته می تواند بی احساس باشد و نه می خواهد صلابت و خشکی دروغین «انقلابی» به خود بگیرد. فردینی که از زندان می نویسد:

«روزی نیست که در کوچه باغ هلی پر شکوفه زندگی گذشته با شما گردش نکنم. گویی همه تار و پود وجودم به تک تک شما گره خورده است. بر بام و در تویی، بر هر گذر تویی که چنین لبخند می زنی، بی شک تو با هزار خاطره در خاطر منی.»

تنها نمی خواهد عواطف او منعفی شود که دشمن از آن سود ببرد. او که در شکنجه گاه شدیدترین شکنجه ها را تاب می آورد و مقاومت می کند، به یک دختر جوان درس مقاومت می دهد: «منی دانم با آن وجود کوچکت چگونه این همه رنج و اندوه عظیم را تحمل کرده ای. اما آرزو دارم تا چنان که شایسته نام تبسمت، فراتر و نیرومند تر از همه این رنج ها، سربلند و سرافراز، کوه هلی غم را زیر پا بگذاری و همه این دشواری ها و مصائب از تو انسانی نو، امیدوار، عاشق و صبور بسازد. به امید روزهای نوید بخش و روشن آینده که همه یکدیگر را در آغوش بگیریم.»

ما، اما کوچک و حقیریم، کوچک و حقیر شده ایم. دوستی ها و دشمنی هامان نیز نظیر خود ما کوچک و حقیرند. این حقارت ها و تنگ نظری ها و کوته بینی ها، حتی نمی گذارند در مرگ یاران شهید، در مرگ همه شهیدان که یاران خلق اند، دست هامان را در یکدیگر زنجیر کنیم و یکصدا فریاد برآوریم: «نه، دیگر بس است!»

آن ها در دریای توفانی مبارزه، پرش و پرواز آموختند. و مادر آب های راگد فراغت روزانه، آب رفتیم و کوچک شدیم.
آیا روزی به خود خواهیم آمد؟ آیا پاس خون شهیدان مان را خواهیم داشت؟ آن ها شایسته اعتماد و ستایش خلق خود بودند. آیا ما شایسته آنان خواهیم بود؟

○ ○ ○

دریچه ذهن را که می کشایم، یاران شهید هجوم می آورند. آن ها که از نزدیک به بیست سال پیش به این سو می شناختم شان و در زندان ها روزهای، ماه هلی، و گاه سالی را، کم تر یا بیشتر، با یکدیگر زندگی کرده بودیم، و بیرون از زندان برخی را باز بارها دیده بودم و برخی را دیگر هرگز ندیده بودم. اگر بخوایم از هر یک از آنان یادی کنم و خاطره ای بگویم، سخن به درازا خواهد کشید. پس آن را به فرصتی دیگر می گذارم و تنها از یکی سخن می گویم که از نزدیک نمی شناختمش و ندیده بودمش. اما اکنون چنان است که گویی آشنایی سالیان است و دوستی یکدل و رفیقی صمیمی.

از او تنها یک تصویر دیده ام و دو پاره پارچه سوزن دوزی شده و سه نامه که در زندان نوشته است. اما همین ها کافی بود که یاد پایدار و خاطره ماندنی او را در ذهنم حک کند.
پیش از آنکه از او بگویم، باید از «رحمان» یاد کنم. از حیدر مهرگان که بسیاری از یاران شهید و دربند، شاگردان و دست پروردگان اویند و صداقت و ایمان و مقاومت، قهرمانی همراه با فروتنی را از او آموخته اند.

از رحمان همه گفته اند جز ما. رحمان را همه ستایش کرده اند جز ما. حتی آنان که از نظر ذهن و تفکر و شیوه زندگی درست در قطب مقابل رحمان بودند، در بزرگداشت او به تفصیل سخن گفتند و در برابر شور و ایمان و عشق او ناچار سر خم کردند. اما ما ابلهانه سکوت کردیم* و معلوم نیست چرا؟ و کسی نپرسید و کسی نگفت که چرا؟ گویی حقارت ما تاب تحمل عظمت این ارزش زمانه را نداشت. یا او با شهامت و جسارتش، ضعف و زیوضی ما را به رخ مان می-

مردم عادی غالباً عادت دارند بالای آکهی درگذشت سطرلی شعر بنویسند. شعری که بیشتر به چشم می خورد این است:

تو آب روان بودی و رفتی سوی دریا
ما سنگ و کلوخیم، ته جوی بماندیم
به راستی هم که مبارزان شهید، از طیف های اندیشگی گوناگون، به روانی آب روان رفتند و به دریای تاریخ، به دریای ابدیت، به دریای خاطره مردم پیوستند. و ما سخت جانان، نه به صلابت سنگ، که به دوگانگی کلوخ، که نرمی و زمختی هر دو را در خود دارد، ته جوی ماندیم و هر روز تکه ای از تن و جان مان با ضربه خبرهلی بد و حادثه های درد آور کننده شد. با این همه عبرت نگرفتیم.

آن ها در یک زندان، در کنار یکدیگر به سر بردند. نانی که کفاف گرسنگی شان را نمی داد، از خود دریغ کردند تا به دیگری هدیه کنند. با دست خسته خویش بر زخم پای دوست مرهم نهاند. در یک شکنجه گاه شکنجه شدند و یک تازیانه بر اندامشان فرود آمد. تازیانه یک جلد گوشت و پوستشان را درید، و هنگامی که کلوله هلی دژخیمان سینه پر از عشق و آرزویشان را آماج گرفت، در کنار یکدیگر به خاک افتادند و خون شان به هم در آمیخت. در یک گورستان، که لعنت گوردلان و ستایش خلق نام هلی متفاوتی به آن می دهد، در کنار یکدیگر آرمیدند.

ما، اما دریغ، که حتی قادر نیستیم کنار یکدیگر بایستیم، صدا در صدای هم بیندازیم و یکصدا به کشتار آنان اعتراض کنیم.

ما حتی نمی توانیم پراگندگی خود را، دست کم در جمع این شهیدان، روزی چند، لحظه ای چند، فراموش کنیم. آن ها در اندیشه فردا بودند، فردای روشن خلق خود، که برای ساختن زندگی خود را فدا کردند. و ما اسیر پا در گل روز مره کی هلی خویشیم.

آن ها زندگی خود را، که آن همه دوستش می داشتند، با دست و دلبازی تمام، یکباره دادند. و ما مانند خمیسی که زر به جانش بسته باشد، اندک اندک سکه روزها و پیشین لطمه ها را خرج می کنیم. نقد جان را سرانجام تمام خواهیم کرد، اما بیهوده.

آن ها عظیم بودند. دوستی و دشمنی شان، مانند خودشان، عظیم بود. عشق و کینه شان، مانند خودشان، عظیم بود. عشقی عظیم به خلق و کینه ای عظیم به دشمنان خلق و برای همین پاداش و پادافره خود را از خلق و دشمنان خلق یکجا دریافت داشتند.



فردین از زندان و شکنجه گاه به ما که در فراغت خود صد يك رنج های او را نیز تحمل نکرده و از سر نگذرانده ایم، درس مقومت و امید می دهد. این چشمه ایمان از درون می جوشد و سرریز می کند. آری همه آن دشواری ها و مصائب از فردین انسانی نو، امیدوار، عاشق و صبور ساخت. انسانی که هرگز به روزهای نوید بخش و روشن آینده شك نکرد.

فردین برای آن که لحظه های توی و کند و دیرگذر تنهایی سلول انفرادی را سرشار و تحمل پذیر سازد بر دو پاره پاره کوچک یا بردباری و شکیبایی بسیار، سوزن دوزی کرده است. بر یکی تکه ای از مخلوطه آرش کمانگیر را، با خط شکسته زیبا: (نامه های خود را نیز با همان خط می نویسد و حروف و کلمات را به عمد آن چنان پیچ و تاب می دهد که خواندندش را بر زندان بانان دشوار سازد و بتواند سخن خود را بگوید.)

راه جویایی که شب در راه می مانند، نام آرش را پایایی در دل کوهسار می خوانند، و نیاز خویش می خواهند. با دهان سنگ های کوه آرش می دهد پاسخ می کند شان از فراز و از نشیب جلاده ها آگاه می دهد امید، می نماید راه.

در اصل شعر، به جای واژه «راه جوه»، «رهگذر» آمده است. به گمان من این تغییر که واژه مناسب تری را در شعر می نشاند و معنای آن را بهتر می کند، اشتباه حافظه نیست. تعدد است. راه جو با رهگذر تفاوت دارد. فردین نیز رهگذر نبود. راه جو و رهسپاری بود که شب ناگهان لحظه اش کرد. اما او نیز نام آرش خود را، ایمان عظیم و ژرف خود را بر زبان جاری کرد و آرش به

او امید داد و راه نمود. راه پایداری و سرافرازی و جاودانگی را.

و در آن لحظه های دشوار، بی شك به یاد آرش زمانه ما، رفیق عزیز و راهبر گرامی خود، «رحمان» نیز بوده است و آن سرمشق والا را پیش چشم داشته است. در نامه دیگری از او چنین یاد می کند: «یاد او و خاطره عزیزش پیوسته با من است، چرا که وجودش به راستی تبلور همه عاطفه های انسانی، مهربانی و عشق بود، و من در حد توان اندکم آموختم از او چگونه انسان بودن و علائقانه زیستن را... او چه مهربان و فروتن با ما روبه رو می شد. در آستانه پائیز مهر بی پایانم را که ریشه در نامش دارد*»، «ناراش می کنم و گرامی- اش می دارم: نامش سپیده دمی است که بر پیشانی آسمان می گذرد***».

بر پاره پاره دوم، منظره ای چشم اندازی، با دقت و حوصله سوزن دوزی شده است. بیننده با اندکی دقت می تواند دریابد که چه ساعت های پایان ناپذیری، در روشنایی اندک چراغ کم سوی سلول، صرف این کار شده است.

آسمانی آبی را می بینیم با تکه ابرهائی سفید، و دو کوه که بر قله آن ها برف نشسته است، و خورشید از میان آن دو برمی آید و پرتو زریں خود را بر آسمان آبی می گسترند. دامنه کوه جلوتر و بزرگتر، سراسر سبز است و بر آن گل های سرخ روئیده اند. گل های جلو درشت ترند و هرچه به عقب می روند، ریزتر می شوند. گل های سرخ در مجموع رودخانه ای را می مانند که از جایی ناپیدا در میان دو کوه سرچشمه گرفته و به دامنه رسیده است. رودخانه ای که از دور دست های تاریخ جاری شده و به امروز آمده است، یا جلاده ای که از امروز آغاز می شود و در آینده ادامه می یابد.

فردین خواسته است بگوید که گل های سرخ در این دشت و دامنه به تصادف نروییده اند که بتوان همه آن ها را چید. گل های سرخ یکی دوتا نیستند که بتوان آن ها را ریشه کن کرد. گل های سرخ رودخانه و جلاده اند. در زمان و مکان جاری اند گذشته را به حال و حال را به آینده پیوند می دهند. فردین و فردین ها خود را يك گل تنها، يك درخت تنها، يك قطره باران نمی دانند. خود را جزئی از گلستان و جنگل و دریا می بینند. و راز پایداری و امیدواری آن ها در همین است.

فردین در یکی دیگر از نامه های خود می نویسد: «به یاد تمام لحظات دلپذیری که در کنار هم زیسته ایم، روز را آغاز کردم. این خاطرات چنان پر بار است که می توان يك عمر با آن زیست و از آن آموخت و آن را تسلی خاطر خود کرد و در برابر وزش نیرومند مصائب و دشواری ها و تنهایی ها خم نشد».

در همین نامه باز با اشاره به رحمان، جمله ای می نویسد که خود او و عاشقان سربلند دیگری چون او را نیز در برمی گیرد. من اینک این جمله را از او وام می گیرم و به خود او خطاب می کنم: «چه زیباست این گونه علائقانه سربلند زیستن و چه با شکوه است به نام انسان مفهوم نویسی بخشیدن».

×- این سکوت پس از چند سال عاقبت حسابگرانه شکسته شد. رجوع کنید نامه مردم، شماره ۲۲۲ (۱۳۷/۱/۸)

××- اشاره به نام مستعار رحمان هاتقی، «حیدر مهرگان»

×××- سطرهای شعری از احمد شاملو.



۹- حمایات گسترده در اشکال و شیوه های مختلف به منازل مسکونی مهاجرین، توسط افراد خاصی از اعضای فرقه دمکرات آذربایجان، که با هدایت صلیب سرخ پاکو سازمان داده می شود. این کار بویژه بعد از اعتراض دستجمعی طی نامه ای علیه رهپون سیامک شدت گرفته است. در حال حاضر چو طوری است که کسی احساس امنیت نمی کند. از اقدامات غیر قانونی صلیب سرخ پاکو در این رابطه، شکستن درب و بازرسی منازل و سرقت اسناد و یادداشت های شخصی توسط فرنگیس اقایوا کارمند این سازمان و سرقت اثنایه منازل و هجوم بیش از سی نفر تحت حمایت ارگان های قضائی، پلیس با فرقه چی ها و ضرب و شتم همسر صاحبخان در جلوی چشم دو کودک خردسال وی و بیرون انداختن کلیه وسایل آنها و بی سرپناه گذاشتن این خانواده و نمونه های دیگر می باشد.

۱۰- توهین و تحقیر پناهندگان توسط مقام عالی رتبه صلیب سرخ پاکو (احمداف) و برخورد های تحریک آمیز و ایدائی یا پناهندگان به منظور واداشتن به عکس العمل برای پرونده سازی.

جمعی از مهاجرین ساکن شوروی

در نقش يك اداره امنیتی عمل می کنند.

۶- مکاتبات و نامه ها و تشریحات ارسالی مقفود بخشی از نامه ها و مورد کنترل قرار می گیرند. در اوایل مهاجرت محدودیت هایی در ارتباط با پناهندگان، حتی با خانواده های خویش به عنوان مختلف توسط رهبری فرقه، حزب توده و سازمان اکثریت آشکارا توسط گروه خاص این جریانات اعمال می شد.

۷- اسناد پناهندگان از قبیل گذرنامه، شناسنامه، برگ پایان خدمت، مدارک تحصیلی و گرامی نامه رانندگی و سدر ادارات و ارگان های شوروی مقفود گردید، که به نظر ما مورد سوء استفاده قرار می گیرد.

۸- یکی از مهاجرین، به نام سیامک را که در وقایع اعتراضات مردم پاکو شرکت کرده بود، ربوده و با اتهام ساختگی يك ماه زندانی کردند. اینک با گذشت بیش از چهار ماه از بازداشت و سرنوشت وی هیچگونه اطلاعی در دست نیست ولی در واقع سیامک به خاطر شرکت در میتینگ و تظاهرات يك میلیون نفری پاکو و سخنرانی از تریبون میتینگ و اظهار نظر پیرامون اوضاع شوروی ادامه دوستی با کارگری به نام نعمت پناه اف (رهبر این اعتصاب)، ربوده شده است.

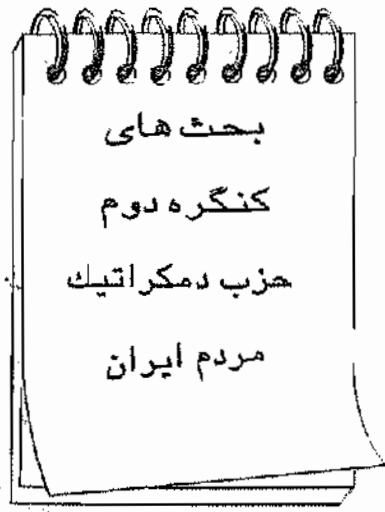
بقیه از صفحه ۱۰ ما را...

ترکمنستان شوروی نیز از سرنوشت سه نفر، در شهر تاشکند از سرنوشت يك نفر اطلاعی در دست نیست. مقامات دولتی در تاشکند طوری وانمود میکنند که این فرد خودش در شوروی مخفی شده است که گویا ما نیز اطلاعی نداریم.

۲- دستگاه امنیتی شوروی از میان مهاجرین، بجزموس از میان اعضای تشکیلات حزب توده و سازمان اکثریت به شیوه های تطمیع، قدرت دهی، تهدید و سوء استفاده از ضعف افراد در مسائل گوناگون، عده ای را برای خبرگیری، جاسوسی از مهاجرین و افراد خارجی ساکن شوروی و تشکیلات خود، نشون در سازمان های سیاسی دیگر و در رابطه با ایران و خارج شوروی و نیز سرکوب اعتراضات مردم پاکو، ... بکار می گیرند.

۴- با ایجاد فشار و محدودیت و تهدید، مانع اعتراض مهاجرین به نقض حقوق بشر و اعدامیای وحشیانه در ایران گشته اند. مهاجرین خواستار برگزاری تظاهرات در مسکو جهت اعتراض علیه نقض حقوق بشر و مسافرت رهبران جمهوری اسلامی به کشور شوروی بودند.

۵- سازمانهای صلیب سرخ به نسبت کم و بیش در شهرهای پاکو، مسکو، تاشکند، مینسک، عشق-آباد، در زیر پوشش وظایف اجتماعی خویش



تحریریه «راه ارانی» اضافه بر همه اعضاء و هواداران حزب دمکراتیک مردم ایران، از همه دوستان و سابقه داران نهضت، و صاحب نظران، به ویژه آزاد اندیشان و کسانی که خود را از جزم اندیشی و جزم گرایی خلاص کرده اند، به مشارکت در این بحث ها و تهیه و تنظیم مقاله و رساله دعوت می کند.

همه مقاله های منتشره در رابطه با بحث های کنگره با امضاء (اصلی یا مستعار) بوده و مسئولیت مضامین و مواضع مطروحه، صرفاً با نویسنده آن است.

هیأت تحریریه

همانگونه که در شماره ۱۲ «راه ارانی» در مقاله «برخی مسائل کنگره آتی ما» مطرح شده است، تبادل نظر در اطراف اصلی ترین موضوعات و مباحث نظری-سیاسی مبتلی به جنبش کمونیستی ایران با هدف تدارک و تدوین سندهای پایه ای که چراغ راهنمای اندیشه و عمل حزب دمکراتیک مردم ایران باشد، بار اصلی فعالیت های نظری ما را تشکیل می دهد.

از آنجا که مباحث مورد نظر مباحث خاص ما نیست، و به همه جنبش و علاقمندان و صاحب نظران جنبش چپ و کمونیستی ایران تعلق دارد، لذا هیأت

مهره های آن بازگویی آن است که تئوری و اندیشه بازتاب زمینه و کردار برون در یافته و همچنان بدان برخورد شود. برای پایه پرسش ها سامانی ویژه می یابد.

نخستین پرسش خود بر برخورد انتقادی است: چرا و چه برخورد انتقادی؟ سخن از زمینه آزموده آن است و نه اندیشه آن؛ برچه زمینه آزموده ای بدان رسیده شد؟ روشن کردن این پرسش بس بنیادی است. چه تادرس، تارسانی یا کمبود تئوری از تئوری برآوردنی نیست؛ از سنجش تئوری بارخدا و آزموده های برون برآوردنی است. و همین جاست که استخوان بندی و چهارچوب و برخورد انتقادی نیز روشن می شود. این پرسشی نیست که در یکی دو نوشته بتواند برآورده شود. هر کس یا گروهی پیش تاریخ و زمینه آزموده خویش را دارد و تنها در گفتگو و برخوردهای چند سویه است که می تواند همگانگی و یگانگی در این سو بدست آید. در زیرتنها کوشیده می شد در پیوند با زمینه پی بسیار همگانی که روی هم رفته برای بیشتر کسانی که در زندگی سیاسی اند آزموده یا آزمودنی است سامانی برای گفتگو پیش کشیده شود.

۱- سرنوشت سرمایه داری و جایگاه پرولتاریا بدین پرسش در آغاز بسیار ساده پاسخ داده می شد: زندگی سرمایه داری سرآمده است و نشانه های آن در بحران های پی در پی دیده می شود؛ همانگاه پرولتاریا دارای جایگاهی ویژه درون سرمایه داری است که نه تنها توان برداشتن سرمایه داری و گذر به سامانی برتر را به وی می دهد، همانا این کار وی را پایسته و گریز ناپذیر می سازد. این دریافت سال های ۴۰-۵۰ قرن گذشته بود و بازگفت کمابیش روشن آن در «مانیفست حزب کمونیست» یافتنی است. سپس تکامل و شکوفائی سال های ۵۰ و پس از آن نشان داد که نه تنها زندگی سرمایه داری سرنیامده بود، همانا تازه به راستی آغاز گشته بود. تادرس این برداشت گویا از سال های ۶۰

بررسی انتقادی

بیش از هر گرایش دیگر به چشم می خورد. این به خودی خود گامی بزرگ به پیش است. ولی آزموده های تا کنون نشان می دهد که بیشتر در گام دیگر پیوند میان اندیشه و کردار واژگون دریافت می شود و سرانجام همه کردار پای اندیشه و «درک غلط» از این یا آن «تئوری» و یا پیروی از این یا آن تئوری «تادرس» نوشته می شود. سپس رازی نگشوده می ماند که چگونه به این «تئوری» و یا «درک غلط» از آن رسیده شد. روند برون درست وارونه این است. نخستین آشنائی با تئوری، پرداختن بدان، پذیرفتن یا نپذیرفتن آن، دریافتن های گوناگون از آن ... همه برپایه زندگی و کردار روزانه، آشنائی و برخورد با این و آن کسان یاروندهای سیاسی، همراهی، پیکار، پیروزی یا فروکش و شکست هائی انجام می گیرد که همگی چون پیرامون برون و دراکیر آن است. تئوری پاسخگوی پیکار سیاسی نیست، بازگویی آن است. از این رو برخورد انتقادی بدان تنها هنگامی بارور و ریشه ای است که بازگویی برخوردی انتقادی و ریشه ای به زمینه کرداری آن باشد. آگاهی پیوسته بدین کمکی بس بزرگ در پرهیز از بسیاری گمراهی های تئوریک است. چون روشن است که برخورد انتقادی يك شبه پا نمی گیرد و سرگذشتی گاه بس پیچیده دارد. در این میان بسیاری از پرسشهای تئوریک بن بست هائی پیش نیست که پرداختن بدان نه تنها گرهی را نمی گشاید، همانا از شاه راه اندیشه بارور نیز پوت می اندازد. این گفتنش بس آسانتر از کاربردش می باشد، چه، راه شکفتن و چهرگیری اندیشه پیچیده تر از آن است که بتوان در چارچوبی خشك نگاهش داشت. گاه برای روشن شدن پرسشی چند کوره راه و بیراهه را نیز باید پیمود. یادآوری بالا بازگویی روش برخورد است و نه تک تک

گرایش برخورد انتقادی به گذشته و بنیادهای تئوریک آن که امروز در میان بخش دیگری از چپ ایران نیز پیا می گیرد، بسیار امید بخش و مایه بسی خشنودی است. روال و شیوه آن چنان است که برخورد و بررسی جداگانه می خواهد. خود برخورد انتقادی سرگذشتی دراز دارد که باید جای خود به آن پرداخته شود. آنچه که برخورد و بررسی جداگانه را بایست می سازد، بیش از هر چیز زمینه پی است که این روند از آن و بر آن فرا رسته است. از یکسو شکست و فروریختن بسیار تند سیاسی و پیماندهای پیش نادیده انقلاب ایران شکاف میان رخدادهای برون و پنداشت های تئوریک-سیاسی را چنان روشن به نمایش گذاشت که کمتر کسی، اگر اندکی بیاندیشد، می تواند از رسیدن به بیگانگی آن پنداشتها یا واپس کشد. روشن است که گرایش انتقادی دست آمده از چنین زمینه ای نخست نمی تواند پرمایه باشد و هنوز راهی دراز در پیش دارد. این یادآوری نه از آن روست که روند کنونی را همچون چیزی بی مایه و بیهوده کنار نهیم؛ هر روند انتقادی، از آنجا که نخست از آزموده های روزگار خویش فرا رسته است که به خودی خود هنوز بس نارسا می باشد، ناگزیر در آغاز اندک مایه است. آگاهی به زیرورو و چگونگی آن می تواند در گام های دیگر راه رابری بسیاری کژ رویها و کژ اندیشیها بیفتد. از سوی دیگر رخدادهای درون «سوسیالیسم واقعاً موجود»، که بسیاری از سازمانها و پیوستگی های پیشین آن اندیشه و پنداشت ها را به هم ریخته و گسسته است، گرچه گامی بس بزرگ در راه راندن پیشدآوری های استوار بر سامانوارگی خشکیده و دکماتیکی است که پیوسته راه را بر اندیشه های دکماتیک می بندد، همگامی با سبک اندیشه های همگانی و همه گیر رأ بس آسان ساخته است.

در روزگار گذشته و فروکش گرایش به برخورد انتقادی به اندیشه و کردار سیاسی گذشته و بررسی انتقادی آن بسیار و گاه

بومارکس و انگلس روشن بوده است. در چند یکم «کاپیتال» در بخش «گرایش تاریخی انباشت سرمایه» دیگر سخنی از بحران ها نیست؛ پس سرآمدن زندگی سرمایه داری نیز به آینده نمی دورتر سپرده می شود که به هنگام خود نشانهایش به چشم خواهد خورد. نادرستی برداشت را سپس انگلس ۱۸۹۵ به روشنی در پیشگفتاری بر «پیکارهای طبقاتی در فرانسه» به نگارش آورد. درسالهای پس از آن گفتگوی فراوانی روی نشانهای سرآمدن روزگار سرمایه داری شد که خود جداگانه بررسی می شود و در یک نوشته نمی گنجد. اینجا همین بس که نشانهای که باید می آمد نیامد و آنچه نشان گمان برده شد درست در نیامد. گروهی نیز که هنوز این گروه های تئوریک را نداشتند بر آن شدند که زندگی سرمایه داری سرآمده است. گروه کار سازمانیابی سیاسی پرولتاریا است. این بینش سپس در بخش «کمونیستی» جنبش همگانی گشت. چه برپایه «تئوری امپریالیسم» سرمایه داری به انجامین پله خود رسیده بود. از سوی دیگر جایگاه پرولتاریا درون سرمایه داری چیزی نیست که وابسته به سیاست باشد؛ جوشش طبقاتی پرولتاریا روند گریزناپذیر و زمینه «عینی» همه روند سیاسی است. در سال های پس از جنگ جهانی دوم احزاب کمونیست که نیروی چشمگیر بودند همچون نشان های از این جوشش دریافت می شدند. گرچه همانگاه نیز دیده می شد که این نه آن است. سپس رفته رفته این «نشان ها» نیز فروخفتند. امروز نه جوشش طبقاتی به چشم می خورد و نه پویایی در این سو. امروز آنچه بر این پایه می توان گفت این است که نخست نشانی از سرآمدن زندگی سرمایه داری به چشم نمی خورد. درم روندهای اجتماعی-سیاسی امروزی نه درسوی جوشش طبقاتی و برجستگی روزافزون پرولتاریا، همانا وارونه آن است. پویایی در سوی برداشتن انقلابی سرمایه داری بدست پرولتاریا نمودار نیست. بررسی انتقادی این بند بررسی انتقادی بسیاری پستهای گروهی را در برمی گیرد: نیروهای بارورنو و پیوندهای کهن، برخورد این دو، انقلاب اجتماعی، انقلاب سیاسی، طبقه انقلابی، «مراحل» سرمایه داری، «بالا توین» مرحله «آن»-امپریالیسم، ناهمگونی شیوه های بررسی «کاپیتال» و «امپریالیسم» ...

۲- «حزب طراز نو»
 درون جنبش کارگران اکنون کمتر گرایشی به سازمانیابی این جنبش نمودار است. با پیشرفت جامعه بیشتر گرایش به سازمانیابی در روندهای همچون سوسیال دمکراسی به چشم می خورد. از آن گذشته بخشی از این «تئوری» درستی آشکارا بنیادهای تئوریک مارکسیسم است. بدان گونه که نمی توان هم این و هم آن را برپا نگه داشت. این «تئوری» استوار بر دریافت ویژه می از پیوند و کنش واکنش میان «جنبش کارگری» و «تئوری انقلابی» است که بدست «روشنفکران انقلابی» بدرون آن برده می شود. چیزی

نیست جز بازتاب ایدئولوژیک پیوند «روشنفکران انقلابی» آن روزروس با «جنبش کارگری». پرسش هایی که در این زمینه پیش کشیده می شود: «تئوری» و زایشگاه آن، «طبقاتی» بودن تئوری، پیوند تئوری با سازمان یابی سیاسی، گروه بندی سیاسی، سوشل و زایش آن، کردارسیاسی و پویای اجتماعی ...

۲- انقلاب دمکراتیک

پیشش لندن از انقلاب دمکراتیک بدان گونه که در «دو تاکتیک سوسیال دمکراسی» به نگارشش می آورد چند آتش خور دارد. یکی دریافتی ویژه از «تکامل سرمایه داری» که در نوشته های چون «پرسش بازارها»، «تکامل سرمایه داری در روسیه» و مانند آن یافتنی است. بر این پایه سرمایه داری دنبال بخورد (منطقی) خورده فرارود کالاست؛ و از آنجا که روند استقرار سرمایه داری کنده شدن روستایان از زیستمایه های خویش است، پس پرسش گروهی لایه بندی در روستا برپایه گسترش فرآورد و دادوستد کالاست. روستا پهنه پیکارهای طبقاتی پیچیده ای است، از سویی پیکار با فئودالیسم که اینک برپایه خورده فرآورد کالا انجام می گیرد، پس دارای «کاراکتر» بورژوازی است، از سوی دیگر پیکارهای طبقاتی خود روند لایه بندی که ناگزیر در بافت پیکارهای طبقاتی نوین است. در این پله نزدیک ترین همدست و همزوم پرولتاریا در روستا جستنی است. بدین گونه جهش و گسستگی بر استقرار سرمایه داری از دیده می افتد و برش «انباشت سرآغازین سرمایه» به لایه بندی لاکچریتی پهنه روستا و پیکارهای طبقاتی دو پهلوی درون آن فروکاست می شود. این خود بازتابی از زمینه شکفته جامعه آن روز روس است. دیگر دریافتی از انقلاب فرانسه و پیکارهای درون آن که به چیرگی «ژاکوبین ها» انجامید. بخش های برجسته «دو تاکتیک سوسیال دمکراسی»، تکه «پرولتاریا باید انقلاب دمکراتیک را به آخر برساند، بدین طریق که توده دهقان را به خود ملحق نماید تا بتواند نیروی مقاومت حکومت مطلقه را جبراً منکوب و ناپیگیری بورژوازی را فلج سازد. پرولتاریا باید انقلاب سوسیالیستی را به انجام برساند، بدین طریق که توده عناصر نیمه پرولتاریای اهالی را به خود ملحق کند تا بتواند نیروی مقاومت بورژوازی را جبراً در هم شکند و ناپیگیری دهقانان و خرده بورژوازی را فلج سازد» بازگوشی از آن است. این بینش به رخداد نیامد و نمی توانست به رخداد آید. آنچه همچون روند انقلابی دریافت می شود چیزی نیست جز انجام سیاسی آن، همدستی این با آن و از میان برداشتن آن دیگری، کشتن و کشته شدن به دست یکدیگر و سرانجام فروخورده شدن در واکنشی که سپس «خیانت» به انقلاب» نام می گیرد. این بینش ناگزیر پیوند و گسستگی می با بورژوازی و فزون بر آن لایه های میانه شهری دارد. نمودهای

زندگی شهروندی در بهترین گونه خویش جز کمک و افزاری برای «آن» دگرگونی نیست. دمکراسی سیاسی و حقوق دمکراتیک اگر برابر «آن» ایستاد می تواند سرکوفته و برچیده شود، باکی نیست.

در این زمینه بسیار سخن می توان گفت، در یک نوشته کوچک نمی گنجد. پرسش هایی که پیش می آید: فروپاشی جامعه کهن، زایش سرمایه داری، پیکارهای طبقاتی زمینه گذر، انباشت سرآغازین سرمایه و برنشستن آن، پیکار دمکراتیک، دمکراسی سیاسی و پیوند آن با زندگی شهروندی ...

۴- دیکتاتوری پرولتاریا

اینکه مارکس و انگلس «دیکتاتوری پرولتاریا» را چگونه و با چه بینشی بکار برده اند خود پرسشی جداگانه است. رویهمرفته چنین برمی آید که در آغاز همان انگاره انقلاب فرانسه را در سر دارند و سپس در روزگار پختگی تئوریک در آن هرچه بیشتر «اوضاع و احوال حادث» پس از انقلاب سیاسی را می بینند که در آن پرولتاریا چیره است. با این همه سایه انقلاب فرانسه به هیچ رو از آن برداشتنی نیست، چه، انقلاب فرانسه در آن هنگام هم از دریچه رخداد و هم گرایش گروههای شهروندی و انقلابی بدان و همدلی با آن تنها نمونه آزموده از یک چنین «اوضاع و احوال حادث» بود. برآورد دیکتاتوری حزب از آن چیزی نیست جز بازتاب نیازهای حزب و دولت به دنبال انقلاب اکتوبر. از این که بگذریم خود اندیشه «دیکتاتوری پرولتاریا» از چند سواندیشه بی ناپخته و دنباله «کمونیسم اتوپیک» است. این را باید جداگانه بررسی کرد. اینجا تنها به یادآوری پرسشی می پردازیم که از زمینه آزموده برمی آید این پرسش دیکتاتوری طبقه است. می دانیم که طبقه در بازگویی ویژه خویش زاده زمینه شهروندی است. پس روشن ترین و آموزنده ترین چهره آن باید «دیکتاتوری بورژوازی» باشد. این دیکتاتوری در آغاز و در همه روزگار زندگی مارکس و انگلس، چنان که خود انگلس نیز به روشنی یادآوریش می کند، دیکتاتوری بورژوازی نبود و «غیرمستقیم» انجام گرفت. با پیشرفت زمینه شهروندی و استوار گشتن هرچه بیشتر دمکراسی شهروندی نیز کارکرد گروهها و گروه بندیهای گوناگون شهروندی هرچه بیشتر می شود. در زمینه های پسمانده می که پذیرای ایدئولوژی خودکامگیست باسانی می توان پذیراند که این دمکراسیها رویه می بیش تریست و هرگاه بورژوازی خواست آن را برمی چینه. در زمینه پس مانده این اندیشه دارای روایی و حقایقیت خویش است، چون زمینه آزموده ناگزیر انگاره می چون این را می آفریند. باری زمینه امروزی به روشنی نشان می دهد که چنین نیست و این «برچیدن» به دشواری همان انقلاب است. دمکراسی پیشرفته شهروندی که اکنون در کشورهای پیشرفته سرمایه داری به چشم می خورد در هسته پیشرفته خویش نهادی برنشسته و

آیا می توان در فرهنگ سیاسی امروز همچنان از واژه «اردوگاه سوسیالیسم» برای توصیف مجموعه کشورهاییکه تا دیروز تلقی واحدی از ساختمان جامعه «سوسیالیستی» داشتند، سود جست؟ آیا می توان کماکان رومانی، کوبا، لهستان، مجارستان، شوروی ویتنام و... را همزمان در اردوی واحدی قلمداد کرد؟

از چهارسال پیش به این سو «اردوگاه» حداقل در بخشی از خود دستخوش آنچنان تغییرات ژرفی شده است که مشابهت هائی که دیروز این کشورها را در یک مجموعه واحد و همگون قرار می داد، امروز جای خود را به موارد افتراق و گسستگی داده است. ارکستری که با «هماهنگی» فوق العاده ای تا دیروز آهنگهای «موزون» می نواخت، امروز به مجموعه نوازنده ای تبدیل شده است که هرکسی «ساز» خودش را می زند.

تحولات در بسیاری از کشورهای سوسیالیستی نه تنها اسباب این افتراق را در «همگونی» گذشته فراهم کرده است، بلکه در روابط درونی این کشورها هم منش و رفتار «برادرانه» پیشین به تدریج جای خود را به نوع تازه ای از روابط می دهد که به یقین تا همین چند سال پیش به کلی بی سابقه بود. پناهنده شدن هزاران نفر از اهالی رومانی یا آلمان شرقی به مجارستان، انتقادات علنی کاسترو و دیگر مقامات کشورهای آلمان دمکراتیک، چکوسلواکی و رومانی از روند تحولات در لهستان، مجارستان و شوروی، رأی مجارستان در کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل علیه برخی از کشورهای سوسیالیستی مانند رومانی به خاطر زیرپا گذاشتن حقوق بشر، انتقاد آشکار مطبوعات شوروی از عدم رعایت حقوق بشر در بلغارستان، چکسلواکی و یا چین، انتقاد مجلس سنا و نمایندگان لهستان و کمونیستهای لهستان و مجار از سرکوب «بهار پراگ» در ۱۹۶۸ توسط پیمان ورشو و... همگی نشان دهنده واقعیتهای تحول یافته و فضای جدید در مناسبات میان کشورهای «اردوگاه» است.

بدین ترتیب است که اصلاحات جاری در کشورهای سوسیالیستی ما را در عمل با دو اردوگاه سوسیالیسم، دو تلقی ناهمگون از جامعه، اقتصاد، سیاست و فرهنگ مواجه ساخته است. در یکسو کشورهای تراز گرفته اند که خواسته اند با چشمان باز، جامعه بیمار و سترون خود و شکست های عظیم تاریخی را ببینند و هر یک به شیوه ای به چاره جوشی دست زنند. در برابر گروهی همچنان بر کج راه هزاربار آزمون شده گذشته پای فشارند و چشم بر ریشه های اصلی مشکلات و پدیده های ناهنجار جامعه مولود خود چشم فرو بسته اند.

به سوی تحولات ژرف

مجارستان، لهستان، شوروی، یوگوسلاوی و نیز چین، ویتنام و آنگولا را می توان در شمار آن دسته از کشورهایی به شمار آورد که به قول محافظه کاران در روند اصلاحات جاری درحال «دست شستن» تدریجی از مواضع مارکسیسم-لنینیسم هستند. هرچند دامنه تحولات، پیشینه تاریخی، نیروهای اجتماعی که تغییرات، رابطه و ترکیب نیروهای سیاسی و اوضاع اجتماعی-اقتصادی این کشورها در موارد بسیاری دارای همسانی نیست، اما همگراییهای قابل توجهی در سمت حرکت این کشورها به چشم می خورد. آنچه که شاید در همه این کشورها کم و بیش مشترک باشد، بحران گسترده اجتماعی-اقتصادی است که در حقیقت نیروی تعیین کننده در تحولات جاری و در مواردی علت اصلی شروع روند اصلاحات به حساب می آید. در نمونه لهستان و ویتنام، بحران اقتصادی، کمبود و شبه قحطی و عقب ماندگی رو به تزاید در عمل جامعه را به لب آنچنان پرتگاهی سوق داد که در حقیقت تنها راه باقیمانده برای نجات جامعه به نظر می رسد. در این رابطه می توان با اندکی کوشش سیاست های معینی را در عرصه های اقتصادی-اجتماعی و سیاسی دسته بندی کرد:

اصلاحات اقتصادی

میدان دادن به بخش خصوصی و به کارگیری برخی مکانیزم های بازار برعلیه برنامه ریزی متمرکز، تلاش برای اجرای سیاست عدم تمرکز در مدیریت، واگذاری خودمختاری بیشتر به واحدهای تولید، همکاری گسترده تر با کشورهای سرمایه داری و تلاش برای جلب سرمایه های خارجی برای بازسازی اقتصاد، شرکت فعال در مبارزات

بازار جهانی، مدرنیزه کردن واحدهای تولیدی، تلاش برای کاهش هزینه های دولتی، بالابردن کیفیت کالاها، افزایش تولید کالاهای مصرفی، و... اصلی ترین زمینه های اصلاحات را تشکیل می دهند.

هیچیک از این اقدامات در کوتاه مدت نخواهند توانست برای اقتصاد بیمار و ناتوان این کشورها به مثابه داروی معجزه آسا عمل کنند. درچین اصلاحات در بخش کشاورزی و واگذاری زمین به دهقانان در عرض پنج تا شش سال توانست اولین اثرات مثبت پر تولید را برجا گذارد. نظر به عظیم بودن موانع و مشکلات، در کشورهایمانند شوروی و لهستان به ویژه در بخش صنعتی و تولید لوازم مصرفی، بحران کنونی تا مدت ها برجا خواهد ماند؛ زیرا بدرآوردن چرخهای عظیم ارابه اقتصاد از چاله بحران سرمایه، نیروی انسانی و سایر امکانات و تمهیدات اقتصادی و سیاست اجتماعی متناسب با آن و پشتیبانی مردمی می طلبد که در شرایط فعلی قابل تأمین نیستند. مثلاً شوروی اکنون فقط سهم ۴ درصد میادلات جهانی را به خود اختصاص می دهد و بعد از ایتالیا در رده هفتم واقع شده است. بخش قابل توجهی از این ۴ درصد، صادرات مواد اولیه مانند نفت است. در رشته های صنعتی در برخی شاخه های کلیدی مانند الکترونیک، کارایی و عملکرد صنایع شوروی حدود یک ششم کشورهای غربی است. مدرنیزه کردن این اقتصاد به پول، به دانش فنی و به همکاری با کشورهای پیشرفته صنعتی، نیاز دارد، که به دست آوردن آنها کار چندان آسانی نیست. برای حل این معضلات، اکثر این کشورها به اخذ وام های سنگین از منابع غربی دست زده اند که خود این عمل در صورتی که برنامه های اقتصادی توپین موفقیت نشوند، سرچشمه مشکلات و بحرانهای جدیدی خواهند شد. مشکل اساسی دیگر کمبودهای چشمگیر کنونی است که مقابله با آنها فقط از طریق واردات گسترده

پیامون اصلاحات سالهای اخیر در برخی از کشورهای سوسیالیستی

دو اردوگاه

مواد غذایی و مصرفی میسر خواهد شد. اما خود این سیاست، پول و امکانات ارزی محدود این کشورها را به جای سرمایه گذاری در امر تولید به سمت مصارف روزمره سوق می دهد.

دشواری در عرصه سیاسی و اجتماعی

برخلاف عرصه اقتصادی، همگراییها در این زمینه، از دامنه وسیعی برخوردار نیستند. هرچند می توان گفت گرایش عمومی و کم و بیش مسلط شامل تضعیف نظام تک حزبی، اعطای برخی آزادیهای فردی و اجتماعی و فضای فرهنگی و سیاسی بازتر می شود، اما هنوز ناهمگونی ها و ناروشنی های فراوان در سیاست های این کشورها در عرصه اجتماعی و سیاسی به چشم می خورد.

شاید بیش از هرچیز لازم باشد به تجربه هولناک چین اشاره کرد. درچین باوجود اصلاحات اقتصادی ژرف که رونق تولید را در پی آورده است، در عرصه سیاست و جامعه، نگرش سنتی در جریان بهار پکن و جنبش دانشجویی مردمی توانست درحزب دولت دست بالا را به دست آورد. و همان تنگ شیائوپینگ که پدر اصلاحات اقتصادی نام گرفته بود، به رهبر سرکوب خونین مردم نیز تبدیل شود. نبود یک ساختار سیاسی قابل تکیه، نشان داد که چگونه همان دستگاه حزبی که تا دیروز مخالفان را «تحمل» می کرد، امروز می تواند شمشیرش را علیه دانشجویان از رو ببندد و با تانک و توپ به مقابله با مردم و دانشجویان بی گناه و بی سلاح بشتابد.

در شوروی این روند بسیار پیچیده تر است. برخلاف چین، کار باچف تلاش کرده است که اصلاحات اقتصادی را با اصلاحات سیاسی معینی توأم سازد. اما این اصلاحات همواره از «بالا» هدایت شده اند و سمت تحول آنها در آینده هنوز دورنمای روشنی ندارد. برخی از اصلاحات اکنون تحت فشار فزاینده توده ای و یا زیرشلاق واقعیتهای روزمره و

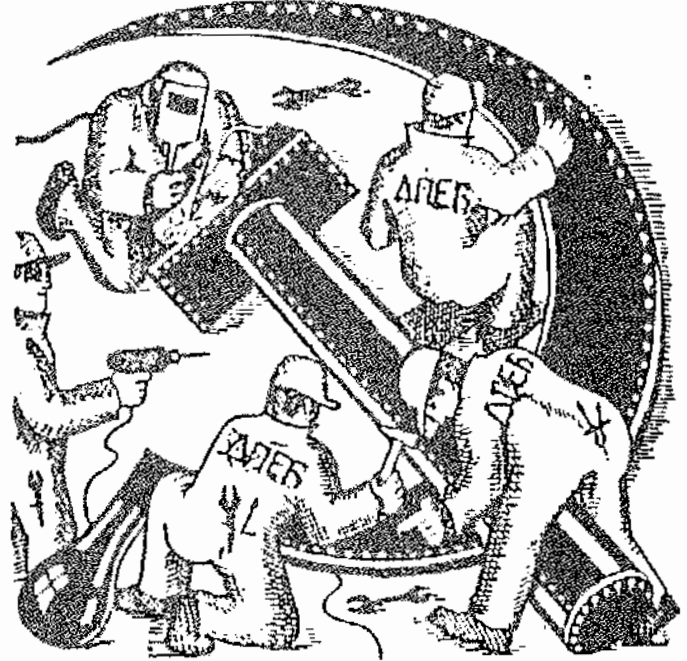
داخل حزب (آفاتاسیف، التسین و...) و نیز طیفی از ناراضیان گذشته مانند مدویدوف، ساخاروف و... هستند که فقط در جریان کارکنگره مردمی توانسته اند به تدریج به صورت یک «نیروی سیاسی» با دامنه عملکرد محدود درآیند. تشکیل گروه پارلمانی «بین منطقه ای» توسط ۲۶۹ نماینده اصلاح طلب و اپوزیسیون در پارلمان، در حقیقت نقطه اولین حزب موازی در شوروی در سطح سراسری به شمار می رود.

اما کارشکنی های دستگاه حزبی ۱۸ میلیونی را که، اصلاحات به طور مستقیم منافع خود آنها را هدف قرار داده است و نقش حزب در جامعه را تضعیف می کند نباید فراموش کرد. یکی از موانع پیشرفت سیاستهای اصلاحاتی همین آبارت عریض و طویل حزبی است. حزب «پیشاهنگ» جامعه درپس اصلاحات لنک لنگان گام برمی دارد و اگر بتواند ازسنگ اندازی درراه دمکراتیزه کردن حیات سیاسی-اجتماعی دریغ نمی ورزد. درحقیقت یکی از گره های اصلی روند اصلاحات سیاسی در شوروی در وجود همین دستگاه حزبی فرسوده، نهفته است و نگران کننده آنست که گارباجف در رأس این تشکیلات قرار دارد و بخش اصلی مسئولیت خود را از آن کسب می کند. بخشی از مقاومت گارباجف در برابر پیشنهادات نمایندگان اصلاح طلب نال بر اتخاذ سیاست احترام کامل به دمکراسی و از جمله نظام چند حزبی و انتخابات آزاد از نقش و عملکرد دستگاه حزبی ناشی می شود.

در زمنه اجتماعی وضع به همین اندازه بحرانی است. گارباجف نه تنها در جریان ۴ سال کار نترانسته است نیروی اجتماعی وسیعی را برای پیشبرد برنامه های خود بسیج کند، بلکه دریایی از مشکلات گوناگون، مانند درگیریهای قومی و محلی، مساله ملی و اعتصاب ها، نارضایتی ناشی از کمبودها و نارسائی های طاقت فرسا و... که همگی میراث شوم دهه های متمدنی حکومت خودسرانه و توتالیتریستی هستند، راه آینده را مبهم و دشوار ساخته است. اصلاحات اقتصادی به تاخیر تضاد و بحران های اجتماعی جدیدی به وجود خواهند آورد. پرسترویکا بدون یک نیروی اجتماعی پشتیبان هرگز نخواهد توانست به اهداف خود دست یابد. گارباجف با آگاهی به همین موضوع کلیدی است که می کوشد از جمله پرموج نارضایتی طبقه کارگر و سایر توده های مردم سوار شود و پرسترویکا را به پرچم مبارزات مطالباتی آنها تبدیل سازد. اما موانع پیشگفته این روند را با دشواری های جدی مواجه ساخته اند. اگر تا امروز موفقیت های بین المللی گارباجف و رضایت عمومی ناشی از تغییر سیاست های گذشته، اعتبار و مشروعیتی برای وی در عرصه داخلی کسب کرده اند، معلوم نیست در شرایط نابسامانی های بزرگتر، کمبود و تحلی و مشکلات و تنگناهای بیشمار دیگر وی بتواند همچنان به نقش خود به عنوان ناخدای کشتی در دریای طوفانزده ادامه دهد.

عصر جدید در مجارستان و لهستان

درمجارستان وضعیت به گونه دیگری است. نیروهای سیاسی خواستار اصلاحات از میان صفوف حزب تا نیروی متشکل اپوزیسیون را در برمی گیرند. چندین حزب سیاسی با برنامه مشخص با گرایشهای سوسیال دمکراتیک و یا لیبرالی از هم اکتون خود را آماده مصاف انتخاباتی سال آینده می کنند. قانون اساسی جدید مجارستان که در آن نظام چند حزبی و حکومت پارلمانی و میثتی بر قانون (و نه رهبری حزب طبقه کارگر) مورد تاکید قرار گرفته است، رادیکال ترین اصلاحات سیاسی در کشورهای سوسیالیستی به شمار می رود. در حزب سوسیالیست کارگری مجارستان سه جریان عمده برای کسب قدرت در کنگره آتی حزب تلاش می کنند. نخست جناح اصلاح طلبان که نزدیکی های زیادی با احزاب و نیروهای سوسیال دمکرات خارج از حزب دارند. و خواهان دست شستن قطنی از برداشتهای مارکسیستی-لنینیستی سنتی در عرصه سیاست و اقتصاد هستند و از نظام حکومتی پارلمانی دفاع می کنند. رهبر این جناح پروکای وزیر کشور و عضو هیات سیاسی است. جناح میانه بیشتر تحت تاثیر نظریات گارباجف هستند و از اصلاحات گام به گام و هدایت شونده طرفداری می کنند و سرانجام جناح محافظه کاران که نظام گذشته را با اصلاحاتی قابل دفاع می دانند. به نظر می رسد مهم ترین مساله ای که رهبری حزب برای خود حل کرده است، مساله قدرت در آینده است. اکثریت رهبری



در مواردی بسیار برخلاف تمایل و خراست دستگاه رهبری عملی می شوند و مردم هنوز دارای امرمهای سیاسی لازم و قابل اعتماد برای عملی کردن اراده و خواست خود نیستند. استقبال مردم از چهره های اصلاح طلب حزبی و از غیر حزبی ها در جریان انتخابات اخیر نشان دهنده تضاد

پشو

سوسیالیستی

آنها نسبت به عملکرد گذشته حزب و بی اعتباری بخش بزرگی از رهبران و کادرهای حزب و دولت در میان مردم است. در مجلس کنونی به جز حدود ۴۰ نماینده (از مجموع ۲۲۵) بقیه به طور عمده به مثابه ابزار و کارمند حزبی عمل می کنند و به قول هفته نامه اخبار مسکو، «صف واحد محافظه کاران» را تشکیل می دهند.

باید اعتراف کرد که افکار عمومی شوروی پدیده بسیار بغرنجی را تشکیل می دهند. ۷۰ سال نظام تک حزبی، سرکوب منظم آزادی ها قبل و بعد از انقلاب اکثریت به جز موارد کوتاه و استثنائی و فقدان سنت های دمکراتیک در کنار یک نظام سیاسی توتالیتر، سرکوب وحشیانه مخالفان در سالهای ۲۰ و ۴۰ میلادی و ادامه آن به اشکال «نرم تر» در سال های بعد و عملکرد یک دستگاه خبرگیری و کنترل فراگیر در عمل نزد مردم آنچنان فرهنگ و روانشناسی ایجاد کرده است که شاید در نوع خود پدیده بی نظیری باشد. اینکه امروز هیچ نیروی سازمانیافته مخالف (حتی سمبلیک) در شوروی وجود ندارد و مخالفین فقط به صورت شخصیت های منفرد حضور بیرونی دارند، ریشه در این پیشینه تاریخی خود ویژه دارد.

اخیراً هفته نامه اخبار مسکو نتیجه نظرواوهی را منعکس کرده است که طی آن حدود یک سوم افراد سؤال شونده خواهان اعمال سانسور و مجازات در مورد کسانی شده اند که نظری به جز نظر رسمی دولت دارند! این پدیده تلخ که «استالینیسم توده ای» نام دارد، هرچند تحت تاثیر عواملی مانند ترس و... قلمداد شوند، ولی خود ریشه در یک فرهنگ رفتار جاافتاده و روانشناسی دارند که طی دهه ها و دهه ها در شوروی عمل کرده است.

یکی از مشکلات اصلاحات کنونی شوروی دیرپائی همین پدیده های منفی است. امروز مخالفین درسمی شامل شخصیت های اصلاح طلب

دو اردوگاه سوسیالیستی!

حزب قبول کرده است که در صورت شکست در انتخابات قدرت را با دیگران (به ویژه سوسیال دمکرات ها) تقسیم کند و حتی تمامی قدرت را به نیروهای مخالف واگذار نماید. لازم به یادآوری است که نیروهای مخالف در جریان چندین انتخابات میاندوره ای توانسته اند برحزب حاکم پیروز شوند.

در لهستان بحران عمیق اقتصادی و اجتماعی در کنار وجود یک نیروی اپوزیسیون نیرومند و سازمان یافته به ویژه با نفوذ در میان کارگران و روشنفکران، حزب متحد کارگری را وادار ساختند دست از سیاستهای سالهای گذشته بشوید و به اصلاحات در ساختار سیاسی جامعه و پذیرش خجولانه و «هدایت شده» نظام چند حزبی تن در دهد. در شروع این اصلاحات هر چند باقی ماندن اهرم های قدرت را در دست حزب حاکم تضمین می کردند (اختصاص یک سوم کرسی های نمایندگان به مخالفان و...) ولی عرصه آزمایش جدی برای میزان اعتبار واقعی کمونیستها در جامعه بودند. شکست سنگین در انتخابات سنا و پیروزی مخالفین با کسب ۹۹ درصد کرسی های سنا، نشان داد که مردم دل خوشی از «حزب پیشاهنگ جامعه» ندارند. و از درون این انتخابات سندیکی همیستیگی به عنوان بزرگترین نیروی سیاسی کشور سر درآورد. بحران همه جانبه، فشارهای اجتماعی و ناتوانی کمونیستها در اداره کشور، حزب حاکم را وادار کرد که دست به یک تصمیم تاریخی بزند که در چهار دهه گذشته بی سابقه است.

برای نخستین بار در این کشور، یک نخست وزیر غیر کمونیست رهبری دولت را به دست گرفت. هر چند تمهداتی از قبیل باقی ماندن لهستان در «پیمان ورشو» و یا سپردن چندین پست کلیدی دولت به کمونیست ها، از جمله تدابیری است که باید زمینه های یک تفاهم وسیع ملی را در کشور تضمین کند، یا این وجود به قدرت رسیدن یک نخست وزیر غیر کمونیست در کشوری سوسیالیستی رویداد تاریخی مهمی است که می تواند در روند تحول آتی همه کشورهای منطقه نقش قاطعی ایفا کند.

یک روز پیش از انتخاب رسمی نخست وزیر جدید، مجلس نمایندگان مجبور شد به خاطر قانونی کردن این اقدام تاریخی، آن بخش از قانون اساسی را که به لزوم رهبری «حزب کمونیست» در جامعه مربوط می شد را حذف کند.

سندیکی همیستیگی نیروی عظیم ناهمگونی است که رهبری آن را روشنفکران مذهبی، کاتولیک ها و کمونیست های سابق و نیروهای متمایل به سوسیال دمکراسی اروپائی در دست دارند. همیستیگی در «کارکرد» تازه خود یعنی شرکت در زندگی سیاسی جامعه به عنوان یک نیروی فعال و هدایت کننده، هنوز جا نیفتاده و از برنامه جامعه برخوردار نیست، ولی این «اتحادیه» با اتخاذ شیوه نوین در برخورد با کمونیست ها و تبدیل شدن به یک اپوزیسیون «عائق» در حقیقت «پی درسرترین» و سریعترین راه را برای کسب قدرت سیاسی برگزیده است.

هر دو نیروی سیاسی جامعه - هم حزب و هم همیستیگی - با پذیرفتن اختلاف وسیع به عمل مضطره آمیزی دست زده اند. عملکرد دولت

جدید و واکنش مردم در برابر آن برای آینده لهستان از اهمیت شگرفی برخوردار است. هم اکنون سراسر جهان به فرجام تجربه اخیر لهستان، یعنی همزیستی یک رئیس حکومت کمونیست و یک نخست وزیر غیر کمونیست، در یک کشور عضو پیمان ورشو چشم دوخته اند.

اردوگاه واحد محافظه کاران

کشورهائی که نیمه دوم و محافظه کار «اردوگاه» را تشکیل می دهند، در برابر اصلاحات روش همگونی نداشته اند. اصلاحات اقتصادی در برخی از این کشورها کم و بیش طرفدارانی دارد و برخی اقدامات جدی هم در این عرصه در جریان است. مثلاً در کوبا سیاست معروف به تروئیسترویکا (یعنی جذب توریست های آمریکائی برای بالا بردن درآمد دلاری) در عمل نوعی اصلاح نسبت به روش های گذشته به شمار می رود. اما این کشورها در مجموع خود روش کم و بیش هماهنگی در قبال مقاومت در برابر هرگونه اصلاحات اجتماعی و سیاسی دارند. جالب است که همگی این کشورها (کوبا، آلمان شرقی، چکوسلواکی، کره شمالی، رمانی و بلغارستان) علیرغم پیشینه خصمانه با چین، در جریان سرکوب دانشجویی در پکن، به هواداری آشکار از دولت چین پرداختند و سرکوب «ضد انقلاب» را امری طبیعی قلمداد کردند و یا نمونه واکنش مشابهی با جریان همانند آنها به مساله نقض حقوق بشر در رومانی نیز قابل ذکر است.

مساله ای که تا حدودی به مقاومت این کشورها در برابر اصلاحات میدان داده است، وضعیت اقتصادی کم و بیش مساعدتر اکثر این کشورها نسبت به نیمه اول «اردوگاه» است. این موضوع یعنی کم دامنه تر بودن بحرانهای اجتماعی حاد بر جسارت آنها در پافشاری به سیاست های گذشته و خصومت آشکار با روند اصلاحات می افزاید و آنها هیچ فرصتی را برای اعلام تاکید بر «استقلال» خود از کشورهای دیگر سوسیالیستی و به خصوص شوروی از دست نمی دهند.

آخرین اجلاس سران کشورهای عضو پیمان ورشو در ژوئیه ۱۹۸۹، نشان داد که پیوندهای گذشته تا چه میزان سست شده اند. رومانی همزمان با نشست کنار مجارستان مشغول برپایی یک دیدار حفاظتی در مرزهای خود با کشور «برادر» مجارستان بود و آلمان شرقی خشم خود را از آنچه که در لهستان و مجارستان می گذرد، پنهان نکرد. این چایی بود که در اعلامیه پایانی فارغ از همه این درگیری ها و برخوردها مانند همیشه و با همان جملات تکراری از «روابط برادرانه»، «استقلال» و «همیستیگی» سخن می گفت. در حالی که فردا معلوم نیست که باز هم لهستان و مجارستان در این نشست ما نماینده ای داشته باشند!

با اینکه پیشگویی درباره آینده تحولات در کشورهای سوسیالیستی کار آسانی نیست، اما از هم اکنون می توان با اطمینان گفت که اردوگاه با شکل گذشته خود دیگر در عمل وجود خارجی ندارد و ما با مجموعه کشورهایی مواجهیم که در دریای طوفانی مشکلات و بحران های اجتماعی-اقتصادی فراگیر، پیش از آنکه پیرامون همراهی یا یکدیگر نگرانی داشته باشند، به ساحل آرام و امنی برای پهلوی گرفتن و رهایی از چنبره مشکلات می اندیشند. این واقعیت پدیده ای است که تا دیروز «اردوگاه واحد سوسیالیستی» نام داشت. ★

پیوندهایی را از آمیخته با هم مییابد، هرچه نیز رخدادها وارونه آن را نشاندهند. دهقان می شود «متحد نزدیک»، بورژوازی می شود «متحد ناپیگیر» که «نوسانات» وی را باید «خنثی» کرد و جز آن، نوشته شوریک جای سرکرفت سیاسی نیست ۷، ولی از این یادآوری نمی تران چشمپوشید که در همین پنجاه سال پیش چه تلفات بیهوده و بیفایده بی سر این پیوندهای پنداشته میان طبقات پنداشته دادند. برخورد انقلابی بدین پرسش دارای جایگاه ویژه بی است. یکی از نمونه های آموزنده بررسی انتقادی «راه رشد غیر سرمایه داری» خواهد بود.

سوسیالیست تنها گذرگاهی است «ضروری» ولی نه ماندنی، هرچه زودتر باید راه افتاد. این راه افتادن هرچه زودتر خود بسته بدانست که چگونه بدین جا رسیده ایم؛ فرسوده ایم یا نه، راه پیش را می شناسیم یا نه، یارانتیرا که همراهی کنند و برابر ایستادگی بایستند می شناسیم و تا اکنون بدانان نزدیک شده ایم یا نه ... پس آنچه که برای دمکرات هدف است برای ما روش است، برای او رسیدن مهم است، برای ما روش رسیدن است. همین اندیشه را در تک تک پله ها نیز می توان کاربرد و بازگفت. از آنجا که هدف پرداخته و نه آزموده است، پس یاران نیز نه رخداده واقعی، همانا اندیشه از آب درمی آید. طبقات و گروهبندهای اجتماعی

بازگشت ناپذیر است، هرچه نیز درکناره های نورسیده خویش دست به دست و «برچیده» شود. اینک باز «طبقاتی» کردن این دمکراسی، هرچه نیز «صوری» باشد، گامی به پس است نه به پیش.

«پیکار سیاسی، استراتژی و تاکتیک بالاتر گفته شد که بینش لنین از انقلاب دمکراتیک چگونه بود. استراتژی و تاکتیک لنینی چیزی نیست جز گسترش سیاسی همین دید «تا آخر». هدف سوسیالیسم و کمونیسم است، نه انقلاب دمکراتیک، ولی بدون این بدان نمی توان رسید، پس باید در این راه و نه آن راه پیکار کرد. پس فرق میان سوسیالیست و دمکرات چیست؟ در آن است که این برای دمکرات هدف و برای

ماسوسیا لیسم دمکراتیک می خواهیم!



رهبر حزب سوسیالیست کارگری

مجارستان ر. نیو که به عنوان پدر اصلاحات اقتصادی سال ۱۹۶۸ معروف است، در مصاحبه با روزنامه فرانسوی «لوموند» سه شنبه ۲۵ ژوئیه مطالبی را عنوان نمود که بنا به اهمیت آنها ترجمه متن مصاحبه را در زیر می خوانید.

لوموند- هفت کشور بزرگ صنعتی در جلسه پاریس تصمیم گرفتند، کمک های خود را به مجارستان و لهستان افزایش داده و کمک های خود را هماهنگ کنند، شما چه انتظاری از غرب دارید؟

نیو- در ابتدا، ما از اینکه رهبر دیگر گروه هفت کشور پیشنهاد بوش را دنبال نمودند خوشحالیم... در کوتاه و میان مدت، ضرورت دارد که ما هرچه سریعتر موازنه اقتصادی داخلی و خارجی را برقرار کنیم. لوموند- غرب کمک خود را به دمکراتیزه کردن فضای سیاسی و لیبرالیزه کردن اقتصاد، مشروط نموده است. آیا، همانطور که برخی در مجارستان عقیده دارند، این امر مداخله در امور داخلی کشور نیست؟

نیو- ابتدا، من نیز می خواهم بگویم که سرانجام ما خودمان امور مربوط به خود را در دست گرفتیم. دمکراتیزه کردن فضای سیاسی و استقرار اقتصاد بازار، از منافع ملی ما ناشی می شود. لوموند- آیا توجه غرب به شما با حفظ مناسبات خوب با دیگر کشورهای اروپای شرقی بویژه شوروی همخوانی دارد؟

نیو- با شوروی، کاملاً، و خوشبختانه. بهترین دلیل نامه ایست که کار با چف برای سران هفت کشور در پاریس فرستاد در حالی که آنها در مورد لهستان و مجارستان بحث و گفتگو می کردند. اما، برای بعضی از کشورهای سوسیالیستی، موضع سیاسی مجارستان ایجاد اشکال می کند. در حالی که ما در تلاش هستیم تا خود را داخل اقتصاد جهانی کنیم، رومانی بیش از پیش از آن فاصله می گیرد و انتظار دارد که ما نیز از وی پیروی کنیم. من به چائوشسکو گفتم که از مجارستان انتظار نداشته باشد که این راه را تعقیب کند. با آلمان دمکراتیک و چکسلواکی وضعیت به گونه دیگری است. این دو کشور از ما نمی خواهند که از آنها تقلید کنیم، اما نگران هستند. ما امید داریم که بتوانیم با تثبیت عضویت خود در اقتصاد جهانی، هم زمان به همکاری با آنها ادامه دهیم. ما همچنین اگر بتوانیم سطح روابط با آلمان فدرال را به وسعت روابط

لوموند- هفت کشور بزرگ صنعتی در جلسه پاریس تصمیم گرفتند، کمک های خود را به مجارستان و لهستان افزایش داده و کمک های خود را هماهنگ کنند، شما چه انتظاری از غرب دارید؟

نیو- در ابتدا، ما از اینکه رهبر دیگر گروه هفت کشور پیشنهاد بوش را دنبال نمودند خوشحالیم... در کوتاه و میان مدت، ضرورت دارد که ما هرچه سریعتر موازنه اقتصادی داخلی و خارجی را برقرار کنیم. لوموند- غرب کمک خود را به دمکراتیزه کردن فضای سیاسی و لیبرالیزه کردن اقتصاد، مشروط نموده است. آیا، همانطور که برخی در مجارستان عقیده دارند، این امر مداخله در امور داخلی کشور نیست؟

نیو- ابتدا، من نیز می خواهم بگویم که سرانجام ما خودمان امور مربوط به خود را در دست گرفتیم. دمکراتیزه کردن فضای سیاسی و استقرار اقتصاد بازار، از منافع ملی ما ناشی می شود. لوموند- آیا توجه غرب به شما با حفظ مناسبات خوب با دیگر کشورهای اروپای شرقی بویژه شوروی همخوانی دارد؟

نیو- با شوروی، کاملاً، و خوشبختانه. بهترین دلیل نامه ایست که کار با چف برای سران هفت کشور در پاریس فرستاد در حالی که آنها در مورد لهستان و مجارستان بحث و گفتگو می کردند. اما، برای بعضی از کشورهای سوسیالیستی، موضع سیاسی مجارستان ایجاد اشکال می کند. در حالی که ما در تلاش هستیم تا خود را داخل اقتصاد جهانی کنیم، رومانی بیش از پیش از آن فاصله می گیرد و انتظار دارد که ما نیز از وی پیروی کنیم. من به چائوشسکو گفتم که از مجارستان انتظار نداشته باشد که این راه را تعقیب کند. با آلمان دمکراتیک و چکسلواکی وضعیت به گونه دیگری است. این دو کشور از ما نمی خواهند که از آنها تقلید کنیم، اما نگران هستند. ما امید داریم که بتوانیم با تثبیت عضویت خود در اقتصاد جهانی، هم زمان به همکاری با آنها ادامه دهیم. ما همچنین اگر بتوانیم سطح روابط با آلمان فدرال را به وسعت روابط

لوموند- هفت کشور بزرگ صنعتی در جلسه پاریس تصمیم گرفتند، کمک های خود را به مجارستان و لهستان افزایش داده و کمک های خود را هماهنگ کنند، شما چه انتظاری از غرب دارید؟

نیو- در ابتدا، ما از اینکه رهبر دیگر گروه هفت کشور پیشنهاد بوش را دنبال نمودند خوشحالیم... در کوتاه و میان مدت، ضرورت دارد که ما هرچه سریعتر موازنه اقتصادی داخلی و خارجی را برقرار کنیم. لوموند- غرب کمک خود را به دمکراتیزه کردن فضای سیاسی و لیبرالیزه کردن اقتصاد، مشروط نموده است. آیا، همانطور که برخی در مجارستان عقیده دارند، این امر مداخله در امور داخلی کشور نیست؟

نیو- ابتدا، من نیز می خواهم بگویم که سرانجام ما خودمان امور مربوط به خود را در دست گرفتیم. دمکراتیزه کردن فضای سیاسی و استقرار اقتصاد بازار، از منافع ملی ما ناشی می شود. لوموند- آیا توجه غرب به شما با حفظ مناسبات خوب با دیگر کشورهای اروپای شرقی بویژه شوروی همخوانی دارد؟

نیو- با شوروی، کاملاً، و خوشبختانه. بهترین دلیل نامه ایست که کار با چف برای سران هفت کشور در پاریس فرستاد در حالی که آنها در مورد لهستان و مجارستان بحث و گفتگو می کردند. اما، برای بعضی از کشورهای سوسیالیستی، موضع سیاسی مجارستان ایجاد اشکال می کند. در حالی که ما در تلاش هستیم تا خود را داخل اقتصاد جهانی کنیم، رومانی بیش از پیش از آن فاصله می گیرد و انتظار دارد که ما نیز از وی پیروی کنیم. من به چائوشسکو گفتم که از مجارستان انتظار نداشته باشد که این راه را تعقیب کند. با آلمان دمکراتیک و چکسلواکی وضعیت به گونه دیگری است. این دو کشور از ما نمی خواهند که از آنها تقلید کنیم، اما نگران هستند. ما امید داریم که بتوانیم با تثبیت عضویت خود در اقتصاد جهانی، هم زمان به همکاری با آنها ادامه دهیم. ما همچنین اگر بتوانیم سطح روابط با آلمان فدرال را به وسعت روابط

لوموند- هفت کشور بزرگ صنعتی در جلسه پاریس تصمیم گرفتند، کمک های خود را به مجارستان و لهستان افزایش داده و کمک های خود را هماهنگ کنند، شما چه انتظاری از غرب دارید؟

نیو- در اصل مجارستان موافق است که مبادلات بر پایه قیمت های جهانی و با ارز قابل تبدیل انجام پذیرد. از آنجا که در حال حاضر هیچ پول قابل تبدیلی در کشورهای سوسیالیستی وجود ندارد. در این مرحله انتقالی یک ارز غربی را می پذیریم.

لوموند- شما که پدر رفوم اقتصادی در ۱۹۶۸ بودید، در سال ۱۹۷۲ با عقب گرد روبرو شدید. آیا خطر سناریوی مشابه آن در آینده وجود ندارد؟

نیو- من دیگر به هیچ چیز مطمئن نیستم. من دیگر به یک نظم تاریخی معتقد نیستم، به آن نظمی که به هر حال سالها اعتقاد داشتم. بازگشت به استالینیزم از نظر من مطلقاً غیر ممکن است. ما بین ۷۲ و ۸۷، که گادار حاکم بود، بازگشت به متدهای استالینی وجود نداشت، بلکه تنها اصلاحات متوقف گردید. امروز رفوم های ما بطور تنگاتنگ با تغییرات جهانی وابسته اند. توقف اصلاحات، لازمه اش رجوع حالت های استثنائی، بازگشت به عقب در روابط بین

شوروی و آمریکا، شوروی و اروپا می باشد. البته خطر وجود دارد، اما بزرگترین خطر برای ما، بی تحرکی از جانب خود ماست. لوموند- دولت و حزب می خواهند در مجارستان اقتصاد بازار به وجود بیاورند. شما می خواهید انتقال به سوی سرمایه داری را سازمان دهید؟

نیو- نه، آنچه ما می خواهیم، سوسیالیسم دمکراتیک است، ترکیبی از اقتصاد بازار با سیاست اقتصادی که میقتی بر ارزش های سوسیالیستی است. ما اپوزیسیونی داریم که از اقتصاد بازاری که کاملاً لیبرالیزه است، هواداری می کند. قانون اساسی جدید ما باید این دو جهت گیری را به رسمیت بشناسد.

لوموند- خصوصی کردن مؤسسات دولتی که در حال حاضر در مجارستان جریان دارد، اصل مالکیت عمومی را زیر سؤال نمی برد؟

نیو- خصوصی کردن، ضروری و مفید است. روند خصوصی کردن، نه سرمایه داری عمومی را از بین می برد، نه تعاونی ها را، بلکه آنها را تکمیل می کند. ما می خواهیم سرمایه های خصوصی را در اقتصاد مختلط شرکت دهیم. مالکیت جمعی به تسلط خود ادامه خواهد داد.

لوموند- لیبرالیزه کردن فعلی اقتصاد، توسعه فقر، بیکاری و رشد نابرابری اجتماعی را به همراه دارد. آیا ارزشهای سوسیالیستی زیر سؤال نمی رود؟

نیو- سیاست اقتصادی دولت، باید اثرات خود به خوبی و منفی سیاست اقتصاد بازار را کاهش دهد. بطور مثال، به نظر من در این مرحله اصلاحات اقتصادی با خود یک قشر اجتماعی بسیار ثروتمند را به همراه می آورد. این سیاست اجتماعی است که باید فاصله نابرابریها را کاهش دهد. در سایه تعمیم رشد اقتصادی اقشار گسترده تری باید بتوانند وضعیت خودشان را بهبود بخشند.

لوموند- آیا تفاوت هائی بین برنامه اقتصادی احزاب اپوزیسیون با حزب شما وجود دارد؟

نیو- تفاوت هائی وجود دارد ولی اختلافات اساسی نیستند. من افراطیون دو طرف را کنار می گذارم، افراطیون راست که می خواهند به کلی مالکیت دولتی را حذف کنند و افراطیون چپ که در نظر دارند تمام مالکیت خصوصی را از بین ببرند. با احزاب دیگر، من معتقدم که امکان یافتن موارد تفاهم وجود دارد.

لوموند- آیا بعد از انتخابات، یک دولت ائتلافی تشکیل خواهد شد؟

نیو- این بستگی به نتایج انتخابات دارد. دولت جدید باید سیاست های اقتصادی سختی اتخاذ کند، ولذا به نوعی تفاهم ملی نیاز دارد. ائتلاف هم ممکن است و هم خواستنی. در حزب سوسیالیست کارگری مجارستان، ما به تنهائی دولت را تأمین نمی کنیم. اگر حزب دیگری اکثریت را به دست آورد، من گمان نمی کنم به نقض باشد که به تنهائی حکومت کند. تا آنجا که به من مربوط است، من چشم انداز ائتلاف

بین چپ و میانه را روشن می بینم. ★

از کدام راه به اتحاد می‌رسیم؟

مقاله رسیده

از: حسن ماسالی

اینده محتاط و مایوسانه فکر می‌کنند. زیرا:

۱- مردم میهن ما به امید پایان بخشیدن به دیکتاتوری و فساد رژیم شاه با شعار «همه یا هم» بپاخواستند و فکر می‌کردند «چو دیو بیرون رود فرشته درآید». ولی به تجربه دیدند که «فرشته» چنانیکارتر از «دیو» درآمد. به این ترتیب به خوش باوری های گذشته خاتمه داد و میانی اتحاد و ائتلاف گذشته فرو ریختند.

۲- نیروهای عراق با همکاری نیروهای ارتجاعی جهان، خاک ایران را اشغال کردند و مرتکب غارت و جنایت شدند. اپوزیسیون ایران برای دفاع از میهن و برای بیرون راندن متجاوزین، به جبهه های جنگ نیرو اعزام داشتند. ولی رژیم به اصطلاح هند امپریالیست خمینی، به جای اتحاد و همکاری با متحدین سابق خود، حتی حاضر نشد آنها را تحمل کند. نیروهایی که داوطلبانه در جبهه های جنگ در مقابل دشمن خارجی می جنگیدند توسط رژیم خمینی دستگیر و اعدام شدند. رژیم جمهوری اسلامی از نظر سیاسی و روانی شرایطی برچوهد آورد که بخش بزرگی از اپوزیسیون ایران با نیروهای متجاوز و اشغالگر متحد شد و حتی در حالی که دشمن خونخوار، شهرها را بمباران می کرد و بمب های شیمیایی و ناپالم برای نابودی مردم بکار می برد، بسیاری از سازمان های سیاسی ایران که با عراق همکاری می کردند، این اعمال چنانیکارانه را توجیه کردند و یا با سکوت پذیرا شدند.

مخدوش شدن مرز بین دوست و دشمن، به پاورهای سیاسی و به روان اجتماعی در ایران، ضربات سنگینی وارد کرد و اعتماد مردم نسبت به بخش هایی از اپوزیسیون یکنی سلب گردید. همچنین با عملکردهای رژیم خمینی و بخش بزرگی از اپوزیسیون ایران، هویت ملی و فرهنگی ما دستخوش بازیهای سیاسی نیروهای غالب و مغلوب گردید.

۳- تحولاتی که در سطح جهان، خصوصاً در کشورهای سوسیالیستی موجود، به وقوع پیوستند و بی اعتبار شدن برخی تئوری ها پس از روی کار آمدن رژیم خمینی، موجب گردیدند که اکثر جریانهای سیاسی و روشنفکران درآمانخواهی خود تردید کنند. مردم و روشنفکران رنجیده و آمانخواه ملاحظه کردند که «انترناسیونالیسم پرولتری» فقط بر روی کاغذ اعتبار دارد. مدعیان سوسیالیسم، بجای گسترش آزادی و عدالت اجتماعی، فقر و قحطی و استبداد حزبی را برای زحمتکشان جهان به ارمغان آوردند.

۴- آزادی دمکراسی در جوامع عقب مانده توسط نیروهای سرمایه داری بخاطر تامین رفاه و رشد جوامع صنعتی پیشرفته، لگدمال می شوند. -مفاهیم و محتوای انقلاب به حدی تنزل کرده اند که امثال عیدی امین و خمینی پرچمدار مبارزه «انقلابی» و «ضد امپریالیستی» در جهان می شوند.

۵- ایدئولوژی بنیادگرایانه اسلامی، در اثر فقدان رهبری آگاه و افول جنبش های اجتماعی ترقیخواهانه در سطح جهان، یا عملکردهای تهاجمی و رادیکال موفق می گردد که توده های وسیعی از تبهیستان را که در فقر فرهنگی به سر می برند به تمکین خود درآورد.

۶- قدرتهای بزرگ سرمایه داری جهان، با گسترش قدرت مالی، نظامی، و تکنولوژی بیش از گذشته جوامع عقب مانده را درچنگ خود گرفته اند، بطوری که حتی جنبش های سیاسی و اجتماعی این جوامع را برحسب منافع خویش، منحرف و «گانالیزه» می کنند.

۷- برخی حوادث و پدیده ها در داخل اپوزیسیون ایران نیز به فروپاشی آرمان ها و بی اعتمادی مردم و روشنفکران یاری رساند و موجب اوجگیری بحران هویت اپوزیسیون ایران گردید. بطور مثال:

۸- در بحرانی ترین شرایط سیاسی ایران، «شورای ملی مقاومت»

مسئله ائتلاف و اتحاد نیروهای ترقیخواه و ملی مرغومی است که خصوصاً پس از استقرار جمهوری اسلامی، بیش از گذشته مطرح بوده ولی به نتیجه مطلوب نرسیده است، چرا؟ قبل از اینکه مجدداً افراد و جریان های سیاسی را به ائتلاف و اتحاد دعوت کنیم، ضروری است که عوامل بازدارنده تحقق اتحاد و ائتلاف را بشناسیم و راه های مقابله با آنها را جستجو کنیم. برای این منظور ضروری است که گفت و شنود هدفمندی با روشنفکران صاحب نظر و دلسوز داشته باشیم.

ما با توسل به تجربیات تاریخی ایران و سایر نقاط جهان و با تکیه به قوانین عام انگیزه های مبارزاتی، به طور متعلق می‌اندیشیم که هرگاه دشمن مشترک خارجی و داخلی بر اکثریت مردم ستم روا دارند، نیروهای سیاسی و اجتماعی یک جامعه - هرچند باهمدیگر اختلاف نظر داشته باشند - آگاهانه و بطور اجتناب ناپذیری (کرانه مدت یا درآمدت) متحد می‌شوند تا علیه دشمن مشترک خارجی و داخلی مبارزه کنند. به طور مثال:

۱- در شرایطی که کشور مورد حمله نظامی نیروهای تجاوزگر قرار گیرد یا تحت سلطه سیاسی و اقتصادی خارجی قرار گرفته باشد، این عوامل انگیزه های مهمی برای اکثریت نیروهای سیاسی و اجتماعی آن کشور می شوند تا متحد شده میهن خود را آزاد سازند.

۲- در صورتی که ترور و اختناق و دیکتاتوری در جامعه حکمفرما گردد، جای شکی باقی نمی گذارد که اکثریت نیروهای تحت ستم و تحت پیگرد، با همدیگر علیه دشمن مشترک داخلی متحد گردند.

۳- آزمانخواهی نیروهای سیاسی و اجتماعی، مثلاً طرفداری از سوسیالیسم، آزادی و تکیه به هویت ملی، انگیزه های با اهمیت و قدرتمندی هستند که نیروهای وسیعی بر اساس آرمان های مشترک، متشکل و متحد شوند و برای تحقق آرمان های خود مشترکاً مبارزه کنند.

مبارزه مشترک نیروهای سیاسی و اجتماعی علیه دیکتاتوری شاه و علیه نفوذ امپریالیسم جهانی که منجر به انقلاب شد، جدا از این قانونمندی و منطبق نبود. اما پس از سرنگونی رژیم شاه و استقرار رژیم جمهوری اسلامی، بسیاری از قوانین عام مبارزاتی مغشوش شدند و بی اعتبار گردیدند. بطور نمونه:

* با وجودیکه میهن ما مورد حمله وحشیانه نیروهای تجاوزگر عراق قرار گرفت و نیروهای ارتجاعی جهان نیز در این جنگ تجاوزگرانه شرکت داشتند،

* با وجودیکه ترور و اختناق و دیکتاتوری مذهبی بطرز وحشیانه ای در سراسر جامعه گسترش یافت و هیچ نیروی سیاسی، قشر و طبقه ای را در امان نگذاشت،

* با وجودیکه چند میلیون آواره ایرانی در نقاط مختلف جهان در شرایط دردناکی بسر می‌برند،

* با وجودیکه همه جریانهای سیاسی حرف از «آزمانخواهی» می‌زنند و مدعی مبارزه علیه دشمنان داخلی و خارجی بودند، و ظاهراً همه عوامل مادی و انگیزه ها برای اتحاد عمل و ائتلاف نیروها پیش از گذشته وجود داشته اند، چه شد که به جای اتحاد، اشعاب و نفاق بیشتر شد؟ به جای مبارزه، انفعال و ناامیدی گسترش یافت، و به جای مقابله مشترک در برابر دشمنان خارجی، نیروهای محافظه کار، میانه رو و چپ با تجاوزگران خارجی متحد شدند و پنهان و آشکار با آنها همکاری کردند؟

به باور من، برای پاسخ به این مسائل باید ارزیابی دقیقی از رویدادهای سیاسی و شرایط روحی و روانی روشنفکران و توده مردم به عمل آوریم. زیرا، عملکردهای «غیرمنطقی»، با توجه به روان اجتماعی حاکم، «منطقی» در خود نهفته دارد. ولی مسئله مهم برای ما این است که: این «منطق» و این شرایط برای ما قابل توجیه نیستند و باید برای تغییر شرایط موجود بکوشیم. در این مقاله نمی توان تمام مسائل را به تفصیل توضیح داد، ولی به سهم خود کوشش می‌کنم که مسائل اساسی آن را بطور فشرده مطرح کنم تا مشترکاً، با اندیشیدن و مباحثه اصولی درباره همه جوانب امر، زمینه مساعدی برای استمرار مبارزه فراهم کنیم.

تجارب تلخ ده سال گذشته آن چنان ضربه ای به پاورهای روشنفکران و توده مردم وارد کرده است که آنها نسبت به



روشنفکران و مردم اعتباری ندارند و هویت آنها بر ملا شده است. ۸- تلاش برای معاش، از عوامل مهمی شده است که بسیاری از مبارزین سیاسی تهیدست را از ادامه فعالیت و استمرار مبارزه بازداشته است.

تحولات واپسگرایانه سیاسی در ایران و سیاست سرکوب و ترور رژیم، فروپاشی اقتصادی، ویرانی ناشی از جنگ، بیکاری و آوارگی میلیون ها نفر ایرانی موجب شده است که -به غیر از غارتگران رژیم سابق و رژیم کنونی- میلیون ها نفر از توده مردم و هزاران نفر از روشنفکران و فعالین سیاسی، از ابتدائی ترین امکانات معاش شرافتمندانه محروم گردند. هم اکنون هزاران نفر از فعالین سیاسی سابق، وقت و نیروی خود را صرف فراهم کردن معاش روزمره می-کنند. تلاش برای معاش عامل بازدارنده مهمی برای استمرار مبارزه و ایجاد حرکت سیاسی محسوب می گردد.

به باور من، مسائل هشت گانه فوق، از عوامل اساسی بازدارنده استمرار بخشیدن مبارزه سیاسی و موانعی در راه ایجاد اتحاد و ائتلاف نیروها می باشند. در محیط وخوت، و با فقدان چسبندگی سیاسی، فقدان آرمانخواهی، فقدان هویت چپ و نداشتن برنامه عمل مبارزاتی، بخش بزرگی از اپوزیسیون ایران نمی دانند که با چه نیروئی باید متحد شد، با چه جریانی باید همکاری کرد، با چه جریانی دشمن نقدومخالفت می توان بدون واهمه گفت و شنود داشت و با چه جریان هائی باید قاطعانه مبارزه کرد.

برای رفع این مشکل چه باید کرد؟

به باور من، باید:

۱- قاطعانه و بدون رودربایستی لومپن های سیاسی را که محیط سیاسی و مبارزاتی را تا سطح نقالی، معرکه گیری، چنجال های سیاسی و تفریحات سیاسی تنزل داده اند، از صفوف خود طرد کنیم. و آن گاه از عده شی از روشنفکران سیاسی دلسوز، متعهد، دراندیش، مدبر و آزاداندیش چپ دعوت کنیم که بطور هدفمند در جلسات و کنفرانس ها، برای ایجاد حرکت سیاسی مطلوب شرکت کنند. بنابراین قبل از اینکه باب مذاکره برای همکاری با سایر نیروها را باز کنیم، ضرورت دارد که با هویت چپ یا تکیه به آرمان های خود، وارد عمل و گفت و شنود با دیگران شویم.

مسائلی که باید نیروهای چپ به آنها پاسخ دهند، با توجه به عوامل بازدارنده، به قرار زیر خواهند بود:

۱- تعیین آرمان ها، برنامه سیاسی، برنامه عمل مبارزاتی، اشکال سازماندهی و شیوه های مبارزه.

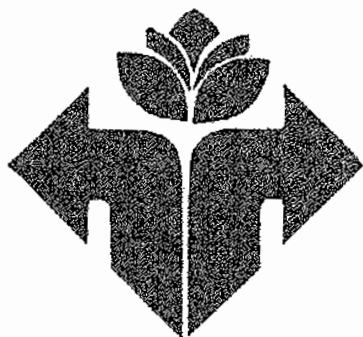
۲- به هویت چپ به عنوان نیروی آزاداندیش، طرفدار سوسیالیسم و آرمانخواه، بدون هر مسامحه ای تکیه شود.

۳- نظریات خود را درباره مفاهیم، مقولات و مکانیسم های استقرار آزادی و دموکراسی، بدون تفسیرهای دو پهلو روشن سازیم. و به «قراردادهای اجتماعی» که پس از قدرت سیاسی پایبند خواهیم بود با صراحت اعلام کنیم تا اعتمادهای از دست رفته را بازستانیم.

۴- دشمن تکیه به هویت خود به عنوان نیروهای چپ، ضرورت دارد که به هویت ملی و فرهنگی خود تیز تکیه کنیم تا روابط خود را با مردم میهن خود تعمیق بخشیم.

۵- تدابیری اتخاذ کنیم که به مبارزه خود استمرار ببخشیم. فقدان استمرار مبارزه، موجب ناپاوری مردم و روشنفکران دلسوز شده است.

ژوئیه ۱۹۸۹



تشکیل شد، ولی عاقبت به کاریکاتوری از ائتلاف نیروها بدل گردید و مفتضحانه ترین محتوای سیاسی را کسب کرد. «سازمان مجاهدین خلق ایران» خصمت های رژیم های: «استبدادسلطنتی»، «خمسینیسیم»، و «پل پوتیسیم» را در خودش وحدت بخشید و علیه سایر نیروها به کار انداخت. به این ترتیب روشنفکران و توده مردم از هرچه «آلترناتیو سازی» بیزار شدند.

۵- فروپاشی آرمان ها و تردید در خواست های سیاسی، موجب گردیدند که فرهنگ سیاسی و اجتماعی افول کنند و «لومپنیسم سیاسی» در میان روشنفکران خارج از کشور رشد کند.

«لومپن های سیاسی» در طیف چپ و راست، معرکه گیری های سیاسی روز شده اند. آنها نخود هر آشی هستند و در هر محل به رنگی درمی آیند. در همه محافل شپرسازی و شایعه پراکنی می کنند تا روحیه شکست خورده و پیمار خود را تسکین بخشند و با تحقیر دیگران خودشان را مطرح سازند و کوشش می کنند به شخصیت های کاذب و مراجع قدرت خیالی آریزان شوند.

روشنفکران متعدد و دلسوز و مردم رنج دیده ایران با مشاهده رفتار «آلترناتیو» هائی نظیر مجاهدین و اعمال «لومپن های سیاسی»، با ناامیدی و از روی استیصال می گویند: «ما ترجیح می دهیم که رژیم خمینی بماند تا اینکه به دام چنین عناصری بیافتیم».

۶- فقدان شهامت و جسارت سیاسی در بخش بزرگی از نیروهای اپوزیسیون ایران عاملی منفی و بازدارنده دیگری در راه اتحاد و ائتلاف و استمرار مبارزه در ایران است. اکثر قریب به اتفاق جریانهای سیاسی ایران اعتماد به نفس خود را از دست داده اند و نمی دانند که از کدام آرمان خود دفاع کنند و نمی دانند به چه نیروی تکیه کنند.

تنها نداشتن چشم انداز و برنامه سیاسی و برنامه عمل مبارزاتی کمبودهای آنها نیستند، بلکه فاقد شهامت و جسارت سیاسی برای عمل و تصمیم گیری هستند.

برای شناخت روحیه اپوزیسیون ایران و پی بردن به عمق بحران هویت آنها، ضروری است به نظریات آنها درباره «چشم انداز تحولات سیاسی آینده ایران» توجه کنیم:

اکثر این جریانهای، به تفسیر حوادث ایران و جهان مشغولند و در انتظار حادثه بین العلی و یا داخلی تشبسته اند تا از آن طریق رژیم جمهوری اسلامی خودبخود سرنگون شود.

اکثر جریانهای افراد ابتدا معتقد بودند که ادامه جنگ ایران و عراق، رژیم را به زانو در خواهد آورد و منجر به ... و سرنگونی می گردند. بعدها تفسیر خود را در این مسئله متمرکز کردند که خاتمه جنگ ایران و عراق موجب تشدید تضادهای و بحران داخلی ... می گردد و رژیم سرنگون می شود. وقتی که این پیش بینی ها غلط از آب درآمدند، همه ما دستجمعی مرگ خمینی را جشن گرفتیم و به خودمان وعده می دهیم که بزودی «آسوده» به ایران باز خواهیم گشت. و هم اکنون برای توجیه پی عملی و تسکین روح خود در انتظار اوچگی ائتلافات جناح های هاکم در ایران روز شماری می کنیم.

۷- فقدان هویت سیاسی-تشکیلاتی و عدم تکیه به آرمان ها، همچنین فرصت طلبی های سیاسی، موجب شده اند که مرزبندی بین دوست و دشمن نیز بدرستی تنظیم نگردد.

اکثر جریانهای سیاسی، به علت «هرمساری تئوریک-سیاسی» قادر نیستند مناسبات سیاسی و تشکیلاتی خود را با سایر جریان ها بطور روشن و دموکراتیکی تنظیم کنند.

اکثر افراد و جریان ها از یک طرف روابط علنی و باز با یک عده از نیروها دارند، از طرف دیگر، با افراد و جریان های سیاسی مختلف روابط پنهانی برقرار می کنند، نه به خاطر مسائل امنیتی، بلکه هنوز مرزبندی خود را با دوست و دشمن، و متحد و غیر متحد ترسیم نکرده اند. اگر هم دوستان و دشمنان خود را می شناسند، جسارت آن را ندارند که قاطعانه مشی خود را در همه سطوح مطرح کنند. فرصت طلبی ها و خصمت های لومپنی، موجب اتخاذ استراتژی دوگانه و متضاد می گردد. برجسته ترین «قهرمانان» این نوع سیاست بازی، «شخصیت» های کاذب و «لومپن های سیاسی» هستند. که در میان

نامه باقر مؤمنی

اخیراً آقای باقر مؤمنی نامه‌ای به تحریریه روزنامه «لیتراتورنایاگان» ارگان شورای نویسندگان اتحاد شوروی نوشته و تسفه ای از آن را برای راه ارانی ارسال کرده است. در این نامه وی ضمن اشاره به اینکه در گذشته در روابط جهانی شوروی ایدئولوژی با دیپلماسی درهم آمیخته بود، وحشی ایدئولوژی تابعی از دیپلماسی بوده، به برخورد غلط گذشته سیاست خارجی شوروی در رابطه با ایران و از آن بدتر توقع حزب و دولت شوروی از کمونیستهای ایرانی برای پیوستن به چنین تحلیل هائی اشاره می کند. نویسنده سپس به تجربه تلخ کمونیستهای ایرانی در سالهای ۲۰ تا ۲۰ و وابستگی عقیدتی حزب توده به سیاست خارجی شوروی و بعدها در پی مهاجرت حزب وابستگی کامل آن به شوروی و سرپازگیری ک. ک. ب. از میان رهبران و اعضای حزب اشاره می کند و می نویسد: «احتمال میتوان داد که ضربه بر پیکر بوروکراسی (بر روابط با احزاب و سازمان های کمونیستی خارجی) تاثیر بگذارد، اما تا آنجا که اطلاعات من اجازه می دهد برنامه روشنگری و بازسازی این مورد را دربر نمی گیرد.»

انتشار گاهنامه ای

در آن سوی کره زمین

«اتحادیه ملی دمکراتیک ایرانیان» در فیلیپین بی تردید جزئی از صدها تشکل دمکراتیک ایرانی خارج از کشور است که در گوشه و کنار جهان سعی در متشکل کردن ایرانیان مهاجر و آواره دارد. این تشکل اخیراً دست به انتشار نشریه ای به نام «پیوند» زده است و نسخه ای از آن را جهت اطلاع خوانندگان ما به آدرس راه ارانی فرستاده است.

وضعیت اسفناک تولید

بهبود نیروی در گفتگوی با کیهان ۱۴ مرداد اعلام کرد. در صنایع سرمایه ای ما نسبت به وضع صنایع مصرقی و واسطه به مراتب در وضع بدتری قرار دارد. شاید بتوانم بگویم متوسط تولیدات صنایع سنگین به حدود ۲۰ درصد سال ۶۲ رسیده است که رقم کاهش، خیلی زیاد است.

ترور دو مخالف رژیم

دو پناهنده ایرانی که برای دیدار خانواده خویش به قبرس سفر کرده بودند، در خیابان مورد اصابت گلوله قرار گرفته و به قتل رسیده اند.

یکی از این دو تن بهمن جوادی (با نام مستعار غلام کشاورز) بود که از چهره های مترقی و بارز جنبش کمونیستی به شمار می رفت و به علت پیگرد رژیم دهنش خمینی از کشور سوئد پناهندگی سیاسی دریافت کرده بود.

تردیدی نیست که مزدوران رژیم در این اقدام جنایتکارانه دست داشته اند. عمل خون آشام جمهوری اسلامی که از لانه های متعفن خویش بیرون خزیده اند، در گوشه و کنار جهان در پی شکار میهن دوستان و انقلابیون هستند.

وقت آن فرا رسیده است که نیروها و چهره های اپوزیسیون در خارج از کشور در برابر توطئه های سازمان یافته عمال جنایتکار رژیم، هشیار باشند و به ابتکارات و اقدامات پیشگیرانه ای دست بزنند.

مقتضی است که در این موارد از سازمانهای بین المللی مدافع حقوق بشر و محافل مترقی خارجی برای افشای این عملیات یاری گرفته شود، تا از دولت های غریبی بخواهند که اقدامات جدی تری برای حفظ جان پناهندگان سیاسی به کار بندند.

خیالی شان خودداری می نمایند؟! ما صریحاً از ایشان خواستاریم که لااقل اسامی مستعار این «آنها» و «عده ای دیگر» را که بدون استثناء همه شان را «خارج کرده اند» اعلام کنند!

و اما درباره نحوه پیوستن ما به حزب توده ایران نیز بهتر است ایشان به رفقا «محمد آزادگر» و یارانشان که اخیراً به صفوف راه کارگر پیوسته اند مراجعه فرمایند و از آنها در ارتباط با جزئیات نحوه پیوستن ما که بعد از گذشت زمان نزدیک به یک سال خروج از راه کارگر صورت پذیرفته کسب اطلاع نمایند؛ بی تردید آشنائی با سبک کار امثال مقاله نویس راه کارگری نیز می تواند متقابلاً برای این رفقای تازه به راه کارگر پیوسته آموزنده باشد.

غلام - ۲۳ تیر ماه ۶۸

رفقای کمیسیون های مختلف آذربایجان شرافتمندانه تحمل سالها زندان شکنجه کردند!

رفقای هست دانش آموزی به همس های طولی مدت بیش از ده سال محکوم شدند و ...

نویسنده مقاله راه کارگر بهتر است به جای فحاشی و تاسزاگوشی به ما به ریشه های علل مصایب و فجایعی بپردازد که باعث بروز این همه فاجعه و تلفات در راه کارگر بوده است؛ همینقدر بگویم که، بی اعتنائی نسبت به حفظ جان فعالین تشکیلاتی یکی از علل دستگیری وسیع اعضا و کادرهای سازمان «راه کارگر» بوده است.

۲- مقاله نویس مدعی است که «آن غلام سال ۶۰، به همراه عده ای دیگر، علیرغم بحث های آزاد و فعالی که در محدوده سازمانی داشتند از فرصتی که در نتیجه دستگیری عده ای از مسئولین تشکیلاتی و از جمله مسئول کمیته رفیق عبدالله افسری- بوجود آمده بود تاچواتمردانه استفاده کردند و یک فراکسیون پنهانی در تشکیلات آذربایجان بوجود آوردند و ...»

باید بگویم که دستگیری کاملاً تصادفی رفیق عبدالله ناشی از سهل انگاری خود وی به همراه رفقای همراهشان بوده است که آنهم ماه ها قبل از خروج ما یعنی اواخر بهار ۱۳۵۹ اتفاق افتاده، مضافاً اینکه به فاصله اندک نزدیک به یک ماه بعد از دستگیری، در سایه تلاش های گسترده شبانه روزی تمامی رفقای کمیته ایالتی آن موقع، رفیق عبدالله وسایر رفقای همراهش توانستند بدون آنکه حتی شناسائی شده باشند از زندان آزاد و مجدداً به صفوف ما بپیوندند. و اگر در نظر آوریم که شهادت این رفیق سالها بعد اتفاق افتاده که چگونگی آن نیز در خود شهادت نامه های راه کارگر آمده، خود بخود میزان استفاده «ناچواتمردانه» امثال خود نویسنده «راه کارگر» از غیبت رفقای شهیدشان معلوم خواهد شد.

۳- ایشان مدعی اند که ما نه تنها فراکسیون آنها را به رسمیت نشناختیم، و ... بلکه بدون استثناء همه هان را از سازمان اخراج کردیم.

برای جلوگیری از اطلاع کلام به این سؤال بسنده می کنم: اگر واقعاً امثال ایشان راست می گویند پس چرا آشکارا از بردن اسامی ولومستعار اعضای دیگر این فراکسیون

تذکر:

راه ارانی در چارچوب سیاست عمومی خود، مقالاتی را که خارج از کادر تحریریه به نشریه برسد، با امضاء درج می کند. چاپ مطالب با امضاء ضرورتاً به معنی تأیید مواضع طرح شده در این مقالات و یا وابستگی سیاسی و سازمانی نویسندگان آنها به حزب دمکراتیک مردم ایران نیست.

برای تماس با کمیته مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران با آدرس زیر مکاتبه کنید:
RIVERO, B. P. 47
F- 92215 SAINT CLOUD CEDEX, FRANCE

حق اشتراک برای یکسال در خارج از کشور: برای اروپا: معادل ۲۵ مارک آلمان غربی برای آمریکا، کانادا و کشورهای آسیایی: معادل ۴۵ مارک آلمان غربی

کمک های مالی و حق اشتراک خود را به حساب بانکی زیر واریز نمائید:

RAHE ERANI
AACHENER BANK EG
(BLZ 39060180)
KONTO-NR.: 90985
AACHEN-WEST GERMANY

راه ارانی

Nr.: 15
Septem. 1989

بهاء معادل ۸۰ ریال

باما به آدرس زیر مکاتبه کنید:

MAHMOUD
B. P. 23
92114 CLICHY CEDEX-FRANCE